

حقیقت درباره محمد

بنیانگذار نامتسامح ترین دین جهان

رابرت اسپنسر

علی رنجبر و حمیدرضا عبدالحی



حقیقت درباره محمد بنیانگذار نامتسماح ترین دین جهان

رابرت اسپنسر

مترجمین

علی رنجبر و حمیدرضا عبدالحی

نشر الکترونیک سایت اثر

شماره انتشار : ۳۰

<http://www.asar.name>

The Truth About Muhammad

Founder of the World's Most Intolerant Religion

by
Robert Spencer
Translators
Ali Ranjbar & Hamidreza Abdolhay

تقدیم به کسانی که با استبداد می جنگند

فهرست مطالب :

مقدمه مترجمان	۶
فصل اول چرا زندگی نامه محمد برای اکنون موضوعیت دارد؟	۹
فصل دوم در جستجوی محمد واقعی در تاریخ.....	۲۸
فصل سوم محمد پیامبر می شود.....	۴۴
فصل چهارم وحی محمد و منابع آنها.....	۵۹
فصل پنجم هشدار در مواجهه با یک مجازات خطرناک.....	۸۶
فصل ششم محمد یک جنگجو می شود.....	۱۰۴
فصل هفتم جنگ مکر است.....	۱۲۳
فصل هشتم وحشت افکندن در دلها.....	۱۵۰
فصل نهم پیروزی با استفاده از وحشت و ترور.....	۱۷۷
فصل دهم میراث محمد	۲۰۷
یادداشت ها	۲۴۰

مقدمه مترجمان

نخستین پرسشی که هنگام ترجمه این کتاب به ذهن من خطور کرد و مایلیم مخاطب گرامی نیز آنرا از خود بپرسد، این سؤال تلخ است که چرا ما بعد از سالها زندگی در فضای مذهبی و یادگیری قرآن، در نهایت این حقایق درباره اسلام و زندگی محمد را از زبان یک پژوهشگر غربی می شنویم. آیا این سؤال پاسخی جز این می تواند داشته باشد که تنها آنچه را از اسلام به ما گفته اند که دوست داشته ایم بشنویم؟ طی سالها بحث و جدال با مسلمانان برای رهایی آنان از بند خرافات، هنگامی که با ارجاع به متون اصلی قرآن و سنت از این واقعیات سخن می گفتم ابتدا با ناباوری آنرا انکار می کردند. من این احساس را به خوبی درک می کنم چرا که من نیز نخستین بار در سال ۱۳۷۹ در بند امنیتی زندان اوین، تنها زمانی که فرصت کافی برای مطالعه قرآن و مفاتیح بدست آوردم، این احساس تلخ را تجربه کردم.

سالها پیش به عنوان یک زندانی سیاسی، در سلول تنگ انفرادی، ساعت ها بر بال خیال می نشستم و در گذشته ی خویش به پرواز در می آمدم و تفکرات، اندیشه ، اعتقادات و عملکرد خود را از گذشته های دور مورد بازبینی و نقد قرار می دادم. من مردی بودم با تجربه مذهبی در دوران کودکی، وفاداری به انقلاب اسلامی، مشارکت در جنگ هشت ساله و حتی سابقه عضویت در سپاه پاسداران و با این همه به خاطر هیچ از زندان اوین سر در آورده بودم. گاهی با خواندن دیوارنوشته های افرادی که پیش از من در این سلول بودند، همزادپنداری می کردم، گاهی سعی می کردم علت دستگیری افرادی که در سلول های مجاور بودند را جويا شوم. ولی همیشه به این فکر بودم که آیا تمامی این اقدامات

تحت لوای اسلام و با رعایت موازین شرعی و طبق احکام دینی صورت گرفته است.

با اصرار زیاد درخواست قرآن و مفاتیح الجنان کردم و شروع به مطالعه ی آنها نمودم. هر چه بیشتر و عمیقتر به آیات، احادیث و ادیعه می نگریستم، از تضاد محتوای دین با اصول اخلاقی و مقتضیات زندگی مدرن متعجب گشتم. بیش از همه مواجهه من با این مسئله بود که در دین اسلام، مصلحت اندیشی بر اصول اخلاقی ترجیح دارد.

بعد از آزادی از زندان، من و دوست عزیزم، آقای حمیدرضا عبدالحی، تصمیم گرفتیم با ذهنی بی طرف و عاری از تعصب، پژوهشی گسترده را در دین اسلام آغاز کنیم. علاوه بر مجموعه فراوانی از مقالات، ترجمه کتاب حاضر حاصل این مطالعات است.

از خواننده گرامی می خواهیم کتاب را با نگاهی انتقادی و عاری از تعصب مطالعه کند. . از مسلمانان معتقد و حتی روحانیون می خواهیم که بدون خشم و تعصب، این کتاب را دعوتی برای پاسخ به مسائل پیش رو در نظر گیرند و لااقل برای یکبار هم که شده بدون اتکا به کلی گویی های بی ثمر ارتباط اصول اخلاقی را با احکام اسلامی بررسی کنند. این کتاب مبتنی بر منابع معتبر اسلامی است، منابعی که خود مسلمانان بدان باور داشته و احکام شریعت را از همان ها استخراج می کنند. بنابراین قضاوت با شماست که آیا این دین را با اصول اخلاقی و شان انسانی خویش در توافق می بینید یا خیر.

علی رنجبر اردیبهشت ۱۳۹۱

فصل اول

چرا زندگی نامه محمد برای اکنون موضوعیت دارد؟

- * چگونه شعار "اسلام دین صلح است" هنوز خط مشی سیاسی آمریکا است.
- * معرفی مسلمانان از محمد : آیا آنها درباره ی یک نفر صحبت می کنند؟
- * چرا مهم است بدانیم محمد چگونه بود.
- * چرا این کتاب خطرناک است؟

آیا اسلام دین صلح است و چرا این موضوع اهمیت دارد.

پنج سال پس از اعلام جنگ برعلیه ترور، هنوز از عموم مردم می شنویم که اسلام دین صلح است. امروزه همچنین متداول است که این عبارت را با توجه به فعالیت های خشونت آمیزی که به نام اسلام انجام می شود، به طعنه یا تمسخر بیان کنند. فرض بر این است که اقلیت کوچکی از افراسیون این دین را به نام خود مصادره کرده اند اما مسلمانان مجاهد انتخابات را در فلسطین و جاهای دیگر بردند. قانون اساسی عراق و افغانستان به پشتیبانی آمریکا شریعت و احکام اسلامی را در خود گنجانده است (که شامل مجازات مرگ برای کسانی می شود که به مسیحیت روی آورند). و آنرا به بالاترین قانون آن کشور تبدیل

کرده اند. اکثریت عظیم مسلمانان صلح دوست هم نشانه ای از مقاومت در برابر یا محکومیت جهاد اسلامی که به نام آنها می جنگند از خود نشان نمی دهند. فراهم آوردن این گواه که خشونت جهاد گرایان به واقع در میان مسلمانان سراسر جهان محبوب است، موجب نشده که مقامات غربی درباره ی دیدگاه خود از اسلام تجدید نظر کنند. در دهم آوریل ۲۰۰۶، از بوش، رئیس جمهور آمریکا توسط دانشجویان فارغ التحصیل در مدرسه ی پاول. ایچ. نیتز از مطالعات بین المللی در دانشگاه جان هاپکینز در واشنگتن دی سی سؤال می شد. یک دانشجو با مجموعه ای از دعوایات درباره ی محمد، پیامبر اسلام، گفت:

"آقای رئیس جمهوری، امروز من سؤال کلی تری درباره ی کار امریکا برای دموکراتیزه کردن باقی جهان دارم. بسیاری از مردم تلاش های امریکا برای دموکراتیزه کردن جهان خصوصا ملل خاورمیانه را تحمیل یا تهاجم به حاکمیت ملی آنان می دانند. با در نظر گرفتن اینکه در واقع این محمد پیامبر بوده که اولین قانون اساسی جهان را تنظیم کرده است - من به آنچه او برای شهر مدینه نوشت اشاره دارم- و زندگی و اصول او در این قانون اساسی شرح داده شده، او به عنوان قهرمان رفاه زنان، کودکان و فقرا و کسی که در میان مردمش با برابری می زیست و منازعات بین خاندان های جنگجو در عربستان را حل و فصل کرد، به هر مرد و زنی حقی برابر برای رای دادن داد، برای تمامی مذاهب احترام قائل بود، من تعجب می کنم چطور گروه مطالعاتی اخیر شما تحت موسسه آمریکایی برای صلح از چنین مشابهت های چشم گیری برای ایجاد یک رابطه ی جدید با عراقی ها و آموزش آمریکایی ها درباره ی اصول دموکراسی نهفته در اسلام استفاده نمی کنید؟"

رئیس جمهور هم سخاوتمندانه این تصویر سازی از محمد را درست فرض کرد:

"من به کشورها نمی گویم که به ما نگاه کنید و مانند ما عمل کنید ، بلکه می گویم به مردم خود شانس بدهید که آزاد باشند. و من فکر می کنم برای آمریکا لازم است تا این مسئله را هدایت کند. من فکر می کنم این برای آینده ی ما حیاتی است که مردم و در این مورد خاورمیانه را به آزادی تشویق کنیم . همانطور که شما گفتید این به ضرورت مخالف آنچه محمد پیامبر گفت نیست."^۱

محمد های متقابل با یکدیگر

به ندرت کشور مسلمانی یافت شود که در آن محمد مورد احترام باشد و آزادی و دموکراسی ترغیب شده و به زنان حقوق برابر اهدا شده باشد. با این حال تصویر محمد به عنوان قهرمان این ارزشها تنها ابتکار سؤال کننده از رئیس جمهوری نیست. نویسنده ی مسلمان فریدا خانم محمد را مردی بردبار ، ملایم و پر از عشق و شفقت به تصویر می کشد :

"قلب او مملو از عشق به تمامی بشریت از هر طبقه ، عقیده و رنگی بود. وقتی یکبار او به همنشینان خود نصیحت می کرد که به همه ی مردم به عنوان برادر و خواهر خود احترام بگذارند. او اضافه کرد : « شما تمام نواده ی آدم هستید و آدم از خاک زاده شده است.»"

تمام اینها به ما می گوید که چه آگاهی محمد می خواسته در انسان القا کند. رسالت او آن بود که به مردم بفهماند همه ی آنها (به رغم اینکه آنها از کشورهای مختلف می آیند از نظر رنگ پوست ، زبان ، لباس و فرهنگ با یکدیگر متفاوت اند) به یکدیگر نیاز دارند. از این رو ، یک رابطه ی شایسته تنها وقتی بین تمامی انسانها برقرار می شود که آنها یکدیگر را خواهر و برادر ملاحظه کنند. پس احساس راستین عشق و احترام بر کل جهان حکمفرما خواهد شد.^۲

مدافعین اسلامی و آکادمیسین های معاصر هم همین تصور را اشاعه می دهند. پژوهشگر اسلام کارل ارنست می گوید: "محمد در تمامی روایت ها ، به خاطر امانت داری اش شخصی محبوب بوده است."^۲ صفی الرحمان المبارکپوری که زندگی نامه اش درباره ی محمد به نام اراحیق المختوم ، جایزه ی نخست رقابت بین المللی برای زندگی نامه نویسی از محمد را در سال ۱۹۷۹ در مکه برد ، نوشت که : "پیامبر کمال آفرینش و کمال رفتار را با هم ترکیب کرد... پیامبر در سخن راستگوترین ، عاقل ترین و منصف ترین بوده است و صادق تر از همگان."^۴

ابراهیم هوپر از شورای روابط اسلامی آمریکایی نیز با همین لحن (سازمانی که می گوید می خواهد درک از اسلام را افزایش داده ، گفتگو را تشویق کرده و از آزادی های مدنی حمایت کند و مسلمانان آمریکایی را قوی تر سازد) مسلمانان را در طول آشوب بر سر کاریکاتورهای محمد در اوایل سال ۲۰۰۶ ترغیب می کند که از الگوی محمد پیروی کنند.^۵

"شما به آنان که به شما بدی کرده اند ، بدی نکنید ، بلکه با بخشش و مهربانی رفتار کنید. (صحیح البخاری) این توصیفی از محمد ، پیامبر اسلام است . خلاصه ای از اینکه چگونه او به حملات و سوء استفاده های شخصی پاسخ داد. روایات اسلامی نمونه هایی دارند که پیامبر فرصتی برای انتقام جویی به کسی داشته که به او حمله کرده است ، اما از این کار خودداری ورزیده است... به همین نحو ما مسلمانان هم باید یک گام به عقب برداریم و از خودمان بپرسیم که محمد اگر جای ما بود چه می کرد؟"^۶

اما آشوب های بین المللی و قتل هایی که مسلمانان به خاطر این کارتون ها مرتکب شدند(که به چشم انتقام از به اصطلاح اهانت به محمد نگریسته می شود) نشان می دهد که دیدگاه هوپر به هیچ روی در میان مسلمانان جهان پذیرفته نیست.

برخی مسلمانان از نمونه ی محمد دقیقاً در جهت مخالف آنچه هوپر می گوید، برای خشونت استفاده می کنند. شیخ عمر بکری محمد ، حامی علنی اسامه بن لادن کسی که سالها جهاد در بریتانیا را موعظه می کرد تا اینکه در نهایت این کشور را به خاطر بمب گذاری در لندن در هفتم جولای ۲۰۰۵ ترک کرد، اعلام کرد که محمد خود اگر زنده بود می خواست که کاریکاتوریست ها بمیرند : "حالا همه ، مسلمان یا غیرمسلمان به این حمله پیوسته اند و همه کارتونیست ها و کارتون ها را محکوم می کنند. اما در اسلام ، خدا و پیامبر خدا گفته که هر کسی به محمد حمله کند، او باید تنبیه و اعدام شود. این شخص باید محاکمه شده و اگر جرمش اثبات شود باید اعدام گردد." ^۷ گروه جهاد گرای انگلیس به نام الغرابه، جانشین سازمان المهاجرون بکری، توضیحات مشابهی را منتشر کرد که به وقایعی در زندگی محمد برای توجیه موضع اش اشاره دارد:

"در زمان محمد رسول الله ^۸ افرادی بودند که ایشان را احترام نگذاشته و مورد اهانت قرار می دادند. با این مردم در گذشته و در طول تاریخ اسلام با مدارا رفتار نشده است بلکه مطابق احکام شریعت برخورد شده. به طور خلاصه بعد از این وقایع مردم دانستند که اهانت به پیامبر خدا کاری نیست که به آسانی بتوان کرد و در این صورت کشته می شوید. این امری است که به نظر می رسد امروزه بسیاری آنرا فراموش کرده اند." ^۹

در آوریل ۲۰۰۶ ، شورای مجاهدین به رهبری ابو مصعب الزرقاوی کسی که بعداً رهبر القاعده در عراق شد، اعلام کرد که یک مسیحی را در ماسول کشته اند چون "این صلیبی نجس به پیامبر اکرم اهانت کرده بود." ^{۱۰} تروریستی به نام مخلص، یک مجرم در بمب گذاری بالی در ۲۰۰۲، نیز همین بیانات مشابه را داشت:

"شمایی که همچنان ردی از ایمان در قلبتان هست ، آیا فراموش کرده اید که کافران و دشمنان اسلام را بکشید و این عملی است که پاداشش از همه چیز بالاتر است... آیا از الگوی محمد پیامبر اسلام و خلفای راشدی آگاهی ندارید، کشتن کافران یکی از اعمال اصلی آنان بوده است و پیامبر ۷۷ بار طی ده سال به عنوان رهبری امت اسلامی در مدینه، جهاد کرده است."

۱۱

اغلب پژوهشگران اسلامی ادعا خواهند کرد که مخلص مذهبش را نمی شناسد و تصویر غلطی از پیامبرش به تصویر کشیده است. کارن آرمسترانگ در زندگی نامه ی خود درباره ی محمد، اشاره می کند که تروریست های یازده سپتامبر "محمد را در ذهن داشتند وقتی که برای نابودی هواپیما سوار آن شدند." در مدراسی که در چمدان هایشان یافته اند به آنان گفته شده بود که خوش بین باشند پیامبر همیشه خوش بین بود. اما آرمسترانگ ادامه می دهد : "همین ایده که محمد هر کاری می کرده است خوش بین بوده است و به نام او قتل عام یازده سپتامبر انجام شده امری زشتی است، چرا که من در این زندگی او ، سعی می کنم نشان دهم که محمد اغلب اوقات خویش را صرف توقف این نوع قتل عام ها کرده است... محمد خشونت را ترک گفته و در این کار جسارتی به خرج داد و برای سیاست عدم خشونت که در کار گاندی ارزش یافت ، الهام بخش بود." ۱۲

چرا محمد اهمیت دارد؟

محمد واقعا چگونه بود؟ این سؤال امروزه مهمتر می شود چرا که اگر واقعا مرد صلح باشد، معقول است که امید داشته باشیم الگوی او کمکی باشد به

تلاش اصلاحات دینی در جهان اسلام که سرانجام تحت نفوذ تروریست های جهادی عقب نشسته است. اگر او واقعا قهرمان دموکراسی و برابری زن و مرد باشد، ترغیب مسلمانان به تقلید از این شخصیت سودبخش خواهد بود، مسلمانان او را به عنوان بهترین الگو برای رفتار انسان می نگرند پس می توان بر روی این ایده آل در جهان اسلام کار کرد. اما اگر تروریست های جهادی با توسل به این الگو برای توجیه اعمال شان بر حق باشند، پس اصلاح طلبان اسلامی باید یک تجدید نظر اما همراه با احترام نسبت به جایگاه محمد در اسلام بکنند - کاری که انجام آن بسیار دشوار تر است.

غیرمسلمانان غربی نیز باید این پاسخ را بدانند تا ما بتوانیم خط مشی عمومی را مطابق آن طرح ریزی کنیم. تمایز رایج بین اسلام و اسلامیسم که بدون چون و چرا توسط اکثریت پذیرفته شده است، بر این تصور استوار است که یک هسته ی اصیل از اسلام وجود دارد که جنگ با غیرمسلمانان را یاد نمی دهد؛ اما اسلامیسم مشهور است به اینکه مسلمانان را به تقلید از فاشیسم و کمونیسم ترغیب می کند که ارتباطی با آموزه ی واقعی اسلام ندارد. هنگامی که هفده مسلمان در جون ۲۰۰۶ در کانادا به ظن طرح ریزی حملات تروریستی برعلیه ساختمان مجلس کانادا و دیگر نقاط توقیف شدند، روزنامه ی اوتاوا سیتیزن به سرعت شروع به تایید دوباره ارزش های لیبرالی اش کرد :

"آنها در سال ۲۰۰۱ جنگ برعلیه غرب را به دو شهر بزرگ آمریکا آوردند. سپس به اسپانیا و انگلستان. در هلند در خیابان کارگردانی را قصابی کردند. استرالیایی ها در بالی قربانی آنان شدند. عجیب است که برای روی آوردن به کانادا این قدر طول داده اند.

اجازه بدهید درباره ی ضمیر "آنها" توضیحی بدهیم. منظور ما از آنها اسلامیسست ها هستند. نه مسلمانان ، بلکه اسلامیسست ها. یک مسلمان کسی است که به دستورات اسلام، این دین بزرگ، عمل می کند. یک اسلامیسست

کسی است که اسلام برای او فقط یک دین نیست بلکه ایدئولوژی سیاسی است.

اسلامیست ها به دنبال این هستند که جوامع اسلامی ناب مطابق خشن ترین تفسیر از اسلام را تاسیس کنند. اسلامیسم صدای آخرالزمانی یک ایدئولوژی دیگر در هزاره ی سوم را در خود دارد یعنی فاشیسم را. اسلامیسم توتالیتار ، اتوپایی و خشن است و مانند فاشیسم توسطه طلب است.^{۱۳}

همچنین بعد از بمب گذاری تروریست های جهادی در سال ۲۰۰۵ در لندن، تونی بلر، نخست وزیر وقت، اعلام کرد: "ما می دانیم که این افراد به نام اسلام عمل می کنند اما این را نیز می دانیم که اکثریت غالب و عظیم مسلمانان هم اینجا و هم در آن سوی دنیا مردمی نجیب و پیرو قانون هستند که به همان اندازه ی ما از این نوع تروریسم منزجر هستند."^{۱۴}

انگلستان مانند دیگر دول اروپایی روی این فرض خصوصا در سیاست مهاجرتی خود، حساب زیادی باز کرده است. البته، حتی اگر جهادگرایان درباره ی محمد برحق باشند، این بدان معنا نیست که تمامی یا حتی اغلب مسلمانان نمی خواهند قانون گرا و مخالف تروریسم باشند. در اسلام، مانند هر مذهب دیگری، طیفی از عقاید، شناخت و تعصب وجود دارد. از اینکه یک نفر خود را مسلمان می خواند نمی توان مطمئن بود که او چقدر درباره ی قرآن و زندگی محمد شناخت دارد. این امر خصوصا درباره ی اسلام صادق است چون اسلام اساسا یک دین عربی است؛ مسلمانان می بایست نماز یومیه و قرآن را به عربی بیاموزند، که زبان الله است. نماز برای الله به زبانی جز عربی مقبول نیست. چون اغلب مسلمانان امروزی عرب زبان نیستند و قرآن به زبان عربی قرن هفتمی ، کلاسیک و دشوار است. (و اغلب مترجمین انگلیسی همین مشکل را با زبان انجیلی پادشاه جیمز دارند)، پس بسیاری از مسلمانان، حتی کسانی که در

ایمان خود جدیت دارند، تنها آگاهی کوری از آنچه متن قرآن واقعا می گوید دارند.

با وجود دشواری ها، این متون می توانند خواننده و فهمیده شوند. وقتی جهادگرایان به الگوی محمد برای توجیه خشونت اشاره می کنند، اگر مسلمانان صلح دوست دستشان به جایی بند نباشد پس آنان درمقابل جهادگرایی که خود را شارحین اسلام ناب و ایمان واقعی به الگوی محمد نشان می دهند، آسیب پذیر خواهند بود.

در سنت و قرآن روشن است که پیامبر الگوی عالی رفتار برای مسلمانان در پیروی است. اهمیت او برای صدها میلیون مسلمان در سراسر جهان در قرآن، کتاب مقدس مسلمانان، ریشه دارد. خلاصه او اسوه حسنه است.(۳۳:۲۱) او را خویی والاست. (۴:۶۸) و کسی که از پیامبر اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است(۴:۸۰) قرآن به کرات به مسلمانان می گوید که از الله و پیامبرش اطاعت کنند با اینکه کتاب مقدس مسلمانان بدیهی می داند که محمد جایزالخطا است.(۱۲-۸۰:۱؛ ۴۸:۲)، همچنین مسلمانان را به کرات به اطاعت از محمد فرامی خواند (۸:۴۶؛ ۸:۲۰؛ ۸:۱؛ ۵:۹۲؛ ۴:۶۹؛ ۴:۵۹؛ ۴:۱۳؛ ۳:۱۳۲؛ ۳:۳۲؛ ۹۰:۱۴؛ ۴۹:۳۳؛ ۲۴:۵۶؛ ۲۴:۵۴؛ ۲۴:۵۲؛ ۲۴:۵۱؛ ۲۴:۴۷؛ ۹:۷۱؛ ۶۴:۱۲؛ ۵۸:۱۳)

هر مسلمان متدین این را جدی خواهد گرفت. مقتدر خان از مرکز مطالعه ی اسلام و دموکراسی توضیح می دهد:

"هیچ رهبر مذهبی به اندازه ی محمد، پیامبر اسلام، در پیروان خود نفوذ ندارد... و محمد به عنوان آخرین پیامبر خدا وقتی وحی (قرآن) بر او نازل شد از علو مقام بهره مند گشت. طوری که اعمال ، کلام و حتی سکوت محمد (آنچه او دیده و ممنوع نکرده) یک منبع مستقل برای احکام اسلامی است. مسلمانان به عنوان بخشی از تکالیف مذهبی ، نه تنها از پیامبر اطاعت

کرده بلکه از او در هر جنبه ای از زندگی تقلید می کنند. بنابراین محمد هم پیام آورنده و هم منبع حکم الهی است." ۱۵

هم مسلمانان اصلاح طلب و هم جهادطلبان خونخوار به این الگو برای توجیه اعمال خود توسل می جویند، این سؤال که کدام گروه در آینده مستولی خواهد یافت و کدامیک راهنمای جهان اسلام خواهد شد (که انتخابی است بین تجدید نظر مذهبی و یا تخاصم فزاینده نسبت به آمریکا و غرب) عمدتاً توسط محمد تعیین خواهد شد و اینکه او مطابق متون اسلامی چگونه بوده است.

با بررسی متون اسلامی و آنچه این متون درباره پیامبر بنیانگذار این دین گفته اند، می توانیم چیزی از محمد بدانیم، حتی اگر آن یک پژوهش برای محمد تاریخی نباشد، همانطور که هنوز یک مسئله ی بزرگ برای عیسی تاریخی وجود دارد. هویت، کلام و اعمال واقعی پیامبر اسلام موضوعاتی هستند که فقط اندکی توسط پژوهشگران بررسی شده اند که دلیل آن منابع اندک قابل اعتماد اولیه، مقاومت مسلمانان نسبت در مقابل هرگونه چالش درباره ی باورهای پذیرفته شده ی اسلامی است، حتی اگر این مسائل مبتنی بر اصول پژوهشی غیرجدلی باشد. با اینکه منتقدین مورخ انجیل آزادانه عمل کرده و نفوذ فراوانی در غرب مسیحی و پسمسیحی داشته اند، در جهان اسلام چنین مطالعاتی عملاً موجود نیست. معدودی از پژوهشگرانی که در این زمینه کار کرده اند، از قبیل کریستف لوکزنبرگ (Christoph Luxenberg) تهدید به مرگ شده اند و با نام مستعار کارهایشان را منتشر کرده اند.

اما در نهایت پژوهش محمد تاریخی، با وجود جذابیت و اهمیت، چیزی نیست که مسیر اسلام را در دهه های آتی تعیین کند. چرا که چنین تحقیقی به احتمال زیاد مخاطب قابل توجهی در جهان اسلام نخواهد یافت. اما چیزی که مسلماً تاثیر گذار است بررسی شخصیت محمد به همان نحوی است که در قرآن و دیگر منابع اسلامی خصوصاً حدیث ظاهر شده است. سنت پیامبر ستون عمل و تقوای اسلامی را تعیین کرده است.

این نبرد قبلاً آغاز شده است. اعضای گروه های جهادی پیشتر ادعا کرده اند که حدیث و قرآن ایشان را در تلاش برای جلب توجه مسلمانان فرهنگی تایید می کند. مسلمانان تندرو به درون جوامع مسلمانان صلح دوست عمیقا هجوم آورده و اسلامی خشن را به عنوان "اسلام ناب محمدی" موعظه کرده و مسلمانان را به رعایت کامل مذهب شان فرامی خوانند. و این رعایت کامل مستلزم جنگ بر علیه غیرمسلمانان به منظور ایجاد هژمونی نظم اجتماعی اسلامی نیز می شود.^{۱۶} این سربازگیری نه فقط بر قرآن و دیگر متون کلیدی اسلام متمرکز است بلکه بر شخصیت محمد نیز استوار است.

داستان های جعلی و مودبانه بی فایده اند

بسیاری از سیاستگذاران و صاحب نظران قصد تعقیب چنین تحقیقاتی را ندارند، چرا که نتایج اش می تواند ترسناک باشد. اگر تروریست ها یک دین صلح آمیز را مصادره به مطلوب نکرده اند، اگر آنها ماهیت اسلام را قلب نکرده اند، پس چه خواهد شد؟ آیا می خواهید یک جنگ جهانی را شاهد باشید؟ آیا می خواهید آمریکا را همزمان با پنجاه و هفت دولت سازمان کنفرانس اسلامی درگیر ببینید؟ یک تحلیل گر سیاسی محافظه کار برجسته حتی ادعا کرد که "اگرچه این تصور که اسلام یک داستان جعلی مودبانه است، اما مهم است. مسلمانان بانفوذ به این داستان باور دارند و مهم است که آنها در مبارزه مسلمانان برای تعریف از خویش حرفشان به کرسی نشسته باشد. ما به جای بی اعتنایی به آنان، می بایست تا آنجا که می توانیم از کسانی مانند ملک عبدالله پادشاه اردن حمایت کنیم، کسی که اقدامات ضد تروریستی انجام داده و یا از آیت الله سیستانی که همواره تروریسم را محکوم کرده است. احکام الهیاتی اسلام هرچه که باشد، فرهنگهای مذهبی در طول زمان رنگهای مختلف به خود گرفته اند. برخی از مردم در تعجب اند که مسیحیت سی صد سال قبل چگونه

می توانسته یک دین صلح آمیز باشد وقتی پرنس های مسیحی رقیب بر سر مسئله ی ایمان با یکدیگر می جنگیدند.^{۱۷}

تفاوت بین اسلام و مسیحیت این است که هیچ مسیحی نمی تواند نشان دهد که عیسی ، پیامبر صلح ، خشونت را آموزش داده یا چیزی متناقض با این گفته اش باشد که "کسی که با شمشیر زندگی کند با شمشیر خواهد مرد ، پس انسانها می بایست گونه ی دیگر خود را برای سیلی خوردن برگردانند و به قیصر آنچه را که به قیصر تعلق دارد واگذارند." اما اگر محمد خود خشونت را آموزش داده، اگر آموزه ای داده که نیازمند جنگ مقدس بر علیه کافران است، اگر محمد مذهب و حکومت را با هم تلفیق کرده است ، پس مجاهدین سراسر جهان چیز دیگری را وانمود نمی کنند. آنها همچنان برای توجیه اعمال خود باور دارند که آموزه ی صحیح محمد را دنبال می کنند. اگر حقیقت تلخ است دلیل ندارد که غیرواقعیت و داستان جعلی را انتخاب کنیم.

اگر آموزه ها و زندگی خود محمد منبع خشونت جهادی باشد، دولت های اسلامی را مجبور نمی کند که با آمریکا بجنگند. بلکه سیاست گذاری های واضح تری را مجاز می شمارد و اصلاح صادقانه در اسلام را ممکن می سازد و این امتیاز را دارد که بر فاکت ها مبتنی است.

هدف این کتاب

این کتاب یک زندگی نامه برای پیامبر اسلام نیست، اگرچه خطوط کلی مسیر زندگی و رسالت پیامبری او را ترسیم می کند. بیش از همه، این کتاب بررسی برخی از جوانب زندگی اوست که غیرمسلمانان آنرا مسئله برانگیز می یابند و امروزه توسط مسلمانان برای توجیه خشونت یا رفتارهای ناقض حقوق بشر و شان انسانی استفاده می شود. خوانندگان غربی خواهند دانست که چرا مسلمانان میانه رو (یا حکام غربی و مقامات قانونی که چنین امیدی را دارند)

در مقایسه با جنبش های جهاد گرا در جهان اسلام ضعیف و حاشیه ای هستند. همچنین خواهند دانست که چرا مسلمانان الگوی محمد را اینچنین اجباری می دانند و چرا این الگو می تواند برای اعمال کاملاً متفاوت استفاده شود. در طول این راه، نشان خواهیم داد که چگونه دیدگاه های عامه درباره ی محمد و اسلام به طور اخص در جهان انگلیسی زبان و به طور اعم در غرب شکل گرفته است و برخی از تعصبات آنان را در این شکل گیری افشا می کنیم.

چرا نمی خواستیم این کتاب را بنویسیم ؟

در اوایل سال ۲۰۰۶، خشم مسلمانان در سراسر جهان به خاطر کارتون های معروف دانمارکی از محمد فوران کرد. کارتون ها خود نسبت به آنچه تمام روزنامه ی آمریکایی درباره ی رئیس جمهور، نامزدهای انتخاباتی و دیگر شخصیت ها می کشند ملایم تر بودند. تعداد آنها در کل دوازده تا می شد، ۹ تای آنها کاملاً خنثی بوده در حالیکه سه تای آنها ارتباطی بین اسلام و خشونت را نشان می دادند. اگرچه ایده ی آشوب به خاطر کارتون برای غیرمسلمانان خنده دار است، این بحران منجر به پاسخ های دیپلماتیک، بحث در سازمان ملل، بایکوت های بین المللی و تهدید تجار بی گناه و افراد سفارتخانه ها شد. تنها چند نمونه از اوج بحران کارتون ها را در زیر فهرست کرده ام:

* غزه : در اواخر ژانویه ، مردان مسلح یک اداره ی اتحادیه ی اروپا را تصرف کردند و خواستار معذرت خواهی دانمارک و نروژ (کارتون ها در نروژ نیز دوباره منتشر شدند) شدند.^{۱۸} روز بعد ، تظاهراتی با شعار "جنگ با دانمارک ، مرگ بر دانمارک" برگزار شد و پرچم های دانمارک سوزانده شد. رهبر جهاد اسلامی ، نافذ عزام گفت : "ما از حملات متداوم به اسلام و پیامبر اسلام احساس خشم بسیار داریم و می خواهیم حکومت دانمارک عذرخواهی آشکار و روشنی برای این خطا داشته باشد."^{۱۹}

*وزرای داخلی اعراب در نشستی در تونس اعلام کردند که : "ما از مقامات دانمارکی تقاضا می کنیم اقدامات ضروری برای تنبیه مسئولین این آسیب انجام داده و برای جلوگیری از تکرار آن وارد عمل شوند."^{۲۰}

* لیبی و عربستان سعودی سفرای خود را از کپنهاگ فراخواندند.

* در عربستان سعودی ، جمعیت خشمگین دو کارمند یک شرکت دانمارکی به نام Arla Foods را کتک زدند.

* در سراسر جهان اسلام ، Arla Foods بایکوت شد- بایکوتی که مقامات اسلامی در سراسر جهان آنرا ترغیب کردند.^{۲۱}

* بعد از صدور فتوا درباره ی با انتشار کارتون ها، گروه های نظامی دانمارک در وضعیت آماده باش قرار گرفتند و وزیر امور خارجه ی عراق ، هوشیار زیباری به سفارت دانمارک در بغداد شکایت کرد.^{۲۲}

این حوادث اعتراضات دیپلماتیک از لیگ جهان اسلام، سازمان کنفرانس اسلامی و دیگر سازمان ها را به دنبال داشت؛ در کشمیر اعتراض شد، از پاکستان تهدیدهای مرگ آمد و حوادثی بسیار بیش از اینها از پی آمد.^{۲۳} حتی بیل کلینتون وارد عمل شد و فریاد برآورد که "این کارتون ها اهانت به اسلام هستند" و این رنجش ها برحق : "پس حالا چه داریم می کنیم؟ ...تعصبات یهودستیزانه را با تعصبات ضد اسلامی جایگزین کنیم؟"^{۲۴} البته نه ، اما سؤال او به مسئله ی اصلی مربوط نمی شود. کارتون باز نمود تعصبات ضد اسلامی نبودند: نقد محمد یا حتی اسلام را نباید معادل یهودستیزی دانست. اسلام یک نژاد نیست؛ مشکلات با آن ، محصول ترس ساختگی و داستان جعلی نیستند ، بلکه از ایدئولوژی و واقعیات می آیند. واقعیاتی که مکررا توسط مسلمانان سراسر جهان وقتی به نام اسلام و توجیه خشونت با آموزه هایشان برمی آید، بر آنها تاکید شده است. همانطور که برخی کارتون ها نشان می دهند بین آموزه های محمد و خشونت اسلامی ارتباطی وجود دارد که واقعیاتی است که به کرات توسط اسامه بن لادن، ایمن الظواهری ، ابومصعب الزرقاوی ، عمر بکری ،

ابوحمره و ابو بکار بشیر و بسیار دیگر از مجاهدین تایید شده است. آیا همه این ها و بسیاری دیگر از آموزه های محمد و اسلام تفسیر غلط کرده اند؟ این سؤال که بسیار حیاتی است به قضاوت اخلاقی از کارتون ها بی ربط است. واقعیت این است که اینها و دیگر تروریست های جهادی ادعا می کنند که از الگو و کلام محمد متأثر اند. برخی از کارتون توجه به این واقعیت جلب می کنند.

در نهایت مسئله ی کارتون ، مسئله ی آزادی بیان است. مجادله ی کارتون ها نشانگر شکافی است بین جهان اسلام و غرب پسامسیحی بر سر آزادی بیان. شاید غرب در تبعیت از بت های تساهل ، چندفرهنگی و تکثرگرایی، آزادی بیان را که به سختی بدست آمده عامدانه رها کرده باشد. آزادی بیان ، آزادی اهانت کردن ، مسخره کردن را هم در خود دارد. اگر اینطور نباشد اصلاً آزادی نیست: سخنی که کسی را نرنجاند اصلاً نیازی نیست که از آن با قانون حمایت کرد. استثنا قائل شدن شخص یا ایدئولوژی خارج از بررسی انتقادی یا حتی تمسخر، جایگزین کردن آزادی بیان با دهان بند ایدئولوژیکی است. به نظر می آید که غربی ها وقتی بحث بر سر بی حرمتی به مسیحیت باشد آزادی بیان را به آسانی می فهمند، یا حتی وقتی بحث بر سر *Piss Christ* آندره سرنو یا سرگین کریس اوفیلی و پورنوگرافی از مریم مقدس باشد. اما همین نگرش واضح درباره ی آزادی در مورد اسلام به بیان در نمی آید.

اما باید این کار را به سرانجام رسند. آشوب کارتون ها ، هر قدر که هم درونا بی اهمیت و احمقانه به نظر آید، به یک چالش هرچه جدی تر برای مفاهیم غربی از تکثرگرایی و آزادی بیان تبدیل شد. اولین روزنامه ای که این کارتون ها را منتشر کرد، *Jyllands-Posten* بود و نخست وزیر دانمارک آندره فوگ راسموسن تنها به ذکر این نکته بسنده کرد که اگر مسلمانان احساس کنند به آنها اهانت شده جای نگرانی دارد و این عمدی نبوده است. اما پیشروی درخواست مسلمانان و مجازات مسئولین در درخواست وزرای داخلی اعراب یا

اعلام تخلف کارتون ها تخلف از حقوق بشر به زعم یک امام جمعه در بلژیک ادامه یافت. حتی اتحادیه ی اروپا دانمارکی ها را برای آثار مخرب این مخصه سرزنش کرد، بی توجه به این واقعیت که قرار دادن محمد و اسلام ورای نقد و حتی هجو، خطری است برای جامعه ی آزاد همانطور که قرار دادن رهبر محبوب کره ی شمالی یا ماتریالیسم دیالکتیکی ورای نقد اینطور خواهد بود. در واقع این مرگی برای جامعه ی آزاد بود.

سازمان کنفرانس اسلامی در یک نشست در مکه در دسامبر ۲۰۰۵، تصمیم گرفته است که از کارتون ها به عنوان درس عبرتی برای خطرات سکولاریسم غربی استفاده کند. خشم مسلمانان از کارتون ها خودانگیخته نبود اما به سرعت در تمام جهان اسلام گسترش یافت.^{۲۵} حداقل ۱۳۹ نفر در این درگیری ها کشته شدند و ۸۲۳ نفر در آشوب ها مجروح گشتند و کارتونپست ها اکنون در تهدید مرگ زندگی می کنند.^{۲۶}

مرگ بر کفرگویان

آشوب بر سر کارتون ها یک اتفاق استثنایی نبود. در سپتامبر ۲۰۰۴، فیلم کارگردان هلندی تتو ون گوگ به نام "تسلیم" از تلویزیون هلند روی آنتن رفت. یک عضو سابقا مسلمان مجلس هلند که هنوز رگه های اسلامی در اوست به نام عیان هیرسی، این فیلم را اهانت به زنان مسلمان دانست چون تصاویر زنان کتک خورده ای را نشان می دهد که ردهای توری با سینه های برهنه می پوشند، با آیات قرآن که در بدن های آنان نوشته شده است. در دوم نوامبر ۲۰۰۴، وان گوگ به ضرب گلوله در یکی از خیابان های آمستردام توسط محمود بویری کشته شد. این مسلمان بعد از کشتن ون گوگ چندین بار با چاقوی قصابی گلوی ون گوگ را پاره کرده بود و با ردی از خون آیتاتی از قرآن

را بر جای گذاشت و دیگر شخصیت های هلند را که مخالفت مهاجرت مسلمانان به هلند هستند، تهدید کرد.^{۲۷}

این نوع قتل در جهان اسلام فراوان انجام شده است. در سال ۱۹۴۷، رادیکال های اسلامی وکیل ایرانی به نام احمد کسروی را در دادگاه کشتند، آن هم در دادگاهی که او از خود برعلیه اتهام حمله به اسلام دفاع می کرد. چهارسال بعد اعضای همین گروه رادیکال اسلامی به نام فدائیان اسلام، نخست وزیر ایرانی به نام حاجی علی رزم آرا را بعد از صدور فتوای قتل او توسط روحانیون، ترور کردند. در سال ۱۹۹۲، فرج فودا نویسنده ی مصری توسط مسلمانان به خاطر ارتداد از اسلام کشته شد. ارتداد تخطی دیگری است که احکام شریعت اسلامی برای آن مجازات مرگ تعیین کرده است. هموطن فودا، برنده ی جایزه نوبل، نجیب محفوظ در سال ۱۹۹۴ بعد از اتهام کفرگویی، چاقو خورد. تحت قانون کفر پاکستان، بسیاری از غیرمسلمانان با کوچکترین گواه، توقیف، شکنجه و به مرگ محکوم شده اند. و البته فتوای بدنام قتل آیت الله خمینی برعلیه سلمان رشدی رمان نویس نیز لازم به ذکر است.

بی شک ون گوگ قصد داشت که فیلم "تسلیم" محرک و حتی تهاجمی باشد. نوه ی برادر وینست ون گوگ، در گذشته نیز یهودیان و مسیحیان را با خشم فراوان نقد کرده بود که موجب شکایات رسمی شد. حتی هرسی تصدیق می کند که "نقد ون گوگ قانونی بود. اما وقتی کسی به خاطر جهان بینی اش مرده باشد، غلط بودن کار او دیگر محلی از اعراب ندارد. اینبار ما برای حقوق پایه ای مان ایستاده ایم. در غیراینصورت ما فقط قاتل را حمایت کرده ایم و قبول کرده ایم که دلیل خوبی برای کشتن این فرد وجود داشته است.^{۲۸}"

دفاع از آزادی بیان

جهان آزاد باید قاطعانه در کنار دانمارک ایستاده و از آزادی بیان دفاع می کرد. اما این کار را نکرد. بعد از قتل ون گوگ، جهان آزاد می بایست از آزادی بیان دفاع کرده باشد، اما این کار را نکرد. در مقابل عدم تسامح و خشونت اسلامی، غرب بایستی ارزش های مسیحی و یهودی خود را ترویج کرده باشد و بر شان انسانی تاکید کرده باشد که از آن آزادی بیان و عقیده غرب نشات می گیرد. اما این کار را نکرد.

ما بدون دفاع حقوق مان برای آزادی بیان و اندیشه را از دست دادیم. به همین خاطر است که من بعد از مدتی تردید و عدم اطمینان که آیا باید این کتاب را بنویسم، مصمم شدم. من از خطراتی که مستلزم آن است آگاه هستم. اما مسئله ی محمد (اینکه که بود و چه کرد و به چه چیز باور داشت) برای درک نزاع جهانی امروزی با مجاهدین کلیدی است و ما باید کاری درباره آن بکنیم.

این موضوع تحریک آمیز است و ممکن است به طرز مهلکی اینطور باشد. اما من آنچه منابع اسلامی درباره ی محمد می گوید را گزارش می کنم؛ منابعی که اغلب مسلمانان آن را معتبر می دانند. و من برخی از مفاهیم ضمنی آنرا بحث خواهم کرد. لازم نیست و قصد من هم نیست که به محمد حمله کنم، مسخره اش کنم یا او را به هجو بکشانم یا چیزی به جز یک تحلیل دقیق از آنچه او گفته و در برخی مسائل کلیدی انجام داده بنویسم. اما در این موارد مسلمانان خیلی سریع به جوش می آیند.

همچنین به این دلیل است که چرا این کتاب باید نوشته شود. آزادی پژوهش و سخن، جستجو برای حقیقت، نباید توسط خشونت یا پذیرش دروغ ها و تبلیغاتی که دشمنان آزادی براه می اندازند به سکوت تقلیل یابد. یک چیز مسلم است: اگر کسی مایل نیست این ریسک را بکند، آزادی بیان بزودی یادگاری از گذشته خواهد بود.

تذکرات کلی

در نوشتن این کتاب من به منابع اسلامی برای زندگی محمد متکی بوده ام : نخستین زندگی نامه ی محمد در سنت اسلامی ، که در فصل سوم به جزئیات آنرا بررسی خواهم کرد و همچنین ترجمه های انگلیسی قرآن که توسط عبدالله یوسف علی و محمد مرمدوک پیکتال انجام شده است. (شماره گذاری آیات قرآن استاندارد نیست ، بنابراین اگر شما از ترجمه ی دیگری استفاده می کنید لطفا در نظر داشته باشید آیاتی که من ذکر می کنم ممکن است چند آیه جلوتر یا عقب تر در ترجمه ی در دست شما باشند.) در برخی از نامهایی که از زبان عربی ترجمه شده ممکن است اختلافاتی وجود داشته باشد ، گهگاهی نام شخص توسط من به یک روش تلفظ شده و توسط دیگری به روش دیگر ، در این موارد برای این اغتشاش عذر خواهی می کنم و سعی کرده ام این تفاوت ها را تا حد ممکن کم کنم.

همچنین در تمام موارد به خدای اسلام به عنوان الله اشاره کرده ام در حالیکه ترجمه ی انگلیسی از زندگی نامه ی محمد کلمه ی خدا ذکر کرده است. البته کلمه الله صرفا به اسلام تعلق ندارد و به پیش از آن باز می گردد و مسیحیان و یهودیان عرب زبان نیز از کلمه ی الله استفاده می کردند. البته قرآن مدعی است که خدای یهودیان و مسیحیان با خدای مسلمانان یکی است.(۲۰:۴۶) اما از آنجایی که سنت اسلامی آموزه ی مسیحی را به عنوان تثلیث و الوهیت عیسی رد می کند و یهودیت را هم انحرافی از اسلام تعبیر می کند، معقول است که من نیز مانند بسیاری از مسلمانان انگلیسی زبان از کلمه ی الله استفاده کنم تا به خدای اسلامی در انگلیسی اشاره داشته باشم. امیدوارم این امر باعث سردرگمی بیشتر نشود.

فصل دوم

در جستجوی محمد واقعی در تاریخ

- * چرا قرآن نمی تواند جدا از حدیث درک شود؟
- * جدا کردن واقعیت از داستان در حدیث و چرا این کار تقریبا ناممکن است.
- * بهترین منابع اولیه برای جزئیات زندگی محمد
- * چرا واقعیت تاریخی و باور مسلمانان درباره ی محمد یکسان نیست.

چطور می توانیم واقعا محمد را بشناسیم ؟

اغلب غیرمسلمانان در غرب تقریبا چیزی درباره ی پیامبر اسلام نمی دانند. در حالیکه حتی در غرب غیرمسیحی کنونی کلیات داستان عیسی مسیح همچنان شناخته شده است و بسیاری از مردم می توانند داستان گواآتما بودا را باز گویند که چگونه در حالیکه زیر درخت نشسته بود به بصیرت دست می یابد، اما شخصیت محمد برای اغلب غیرمسلمانان نامشخص و خالی از محتوا باقی مانده است.

مسلمانان معمولاً می گویند که غیرمسلمانان به خاطر عدم علاقه ی خودشان است که درباره ی محمد چیزی نمی دانند و نه به خاطر عدم وجود اطلاعات. موعظه گران اسلامی اصولاً ادعا می کنند که ما می توانیم چیزهای زیادی درباره ی محمد بدانیم. مقتدر خان از مرکز مطالعات اسلامی و دموکراسی از یک تصور عمومی سخن می گفت وقتی به صراحت اعلام کرد که : "یک جنبه ی فوق العاده ی زندگی محمد این است که تمامی زندگی او در تاریخ ثبت شده است. جزئیات زندگی او در دسترس ماست. زندگی و دوران هیچ شخصیت مذهبی دیگری این چنین به مانند محمد ثبت نشده است." ^۱ این مورخ فرانسوی ارنست رنون بود که اولین بار در ۱۸۵۱ نوشت که زندگی محمد به طور تاریخی ثبت شده است.

قرآن

قرآن بخش بزرگی از اطلاعات از ماجراهای خاص در زندگی این پیامبر را در بردارد، اما هیچ روایت متداومی وجود ندارد و این اتفاقات اغلب ناکامل و تلویحی بازگو می شوند، گویی فرض بر این است که مخاطب داستان را از قبل می داند. مطابق دیدگاه سنتی مسلمانان، الله هر کلمه ای از قرآن را به پیامبر از طریق فرشته ی جبرئیل القاء کرده است. به زعم روایات اسلامی ، قرآن نسخه کاملی از یک کتاب ازلی به نام ام الکتاب است که برای همیشه نزد خدا موجود است. این کتاب قطعه قطعه توسط جبرئیل به محمد در طول بیست و سه سال دوره ی پیامبری اش به او انتقال داده شده است.

قرآن طوری نوشته شده که گویی از زبان الله بیان شده است. (اما گاهی محمد در این نکته به نظر می آید که لغزش کرده است : در سوره ی ۴۸:۲۷ برای مثال این عبارت وجود دارد که اگر الله بخواهد ... که برای اول شخص الله عجیب است.) اغلب او محمد را مستقیماً خطاب قرار می دهد و به کرات در

موضوعات مختلف به او بیان می کند که چه بگوید. الله برای مسلمانان بواسطه ی محمد مشروع است و به آنها بیان می کند که دستورات و احکام اسلامی چگونه باید باشند: "از تو درباره ی عادت ماهانه ی زنان می پرسند: بگو آن رنجی است، پس هنگام عادت ماهانه از زنان کناره گیری کنید و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند. و چون پاک شدند از همان جا که خدا به آن فرمان داده با آنان آمیزش کنید." (۲:۲۲۲)

اما اغلب موضوع مورد بحث این قدر صریح نیست. خواندن قرآن در اغلب موارد مانند گوش کردن به یک مکالمه بین دو نفری است که شخص فقط اندکی این دو نفر را می شناسد. وقتی مدافعین اسلام می گویند که تروریست ها در حکم جهاد قرآن شان نزول را در نظر نمی گیرند، خودشان این نکته را نادیده می گیرند که قرآن خود اغلب پیش زمینه ی کمی از موضوع ارائه می دهد. به کرات به مردم و رویدادها اشاره شده بی آنکه به خودش زحمت بدهد بگوید که موضوع چیست. برای مثال پنج آیه ی اول سوره ی ۶۶ قرآن می گوید:

"ای پیامبر چرا برای خشنودی همسرانت، آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده، حرام می کنی؟ خدا آمرزنده است. قطعاً خدا راه صرف نظر کردن از سوگندهایتان را مقرر داشته و او دانای حکیم است. و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت و همین که وی آنرا به زن دیگر گفت و خدا پیامبر را بر آن مطلع گردانید. پیامبر از بخشی از آن اعتراف کرد و بخشی دیگر را اعراض کرد و چون مطلب را به آن زن گفت. زن گفت چه کسی به تو خبر داده؟ پیامبر گفت مرا آن دانای آگاه خبر داده است. به درگاه خدا توبه کنید که دلہایتان انحراف پیدا کرده. اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید، خدا خود سرپرست محمد است. و جبرئیل و مومنان صالح و حتی فرشتگان نیز یارو اویند. اگر پیامبر شما را طلاق دهد، امید است که خدایش

همسرانی بهتر از شما ، مومن ، فرمانبردار ، توبه کار ، روزه دار و دوشیزه به او عوض دهد"

غیرممکن است که از این آیات بفهمیم که خدا چه چیزی را برای محمد حلال کرده یا محمد چگونه سعی کرده همسرش را شریک کند یا تحت چه شرایطی الله اجازه ی شکستن سوگند را می دهد یا چه رازی گفته شده که الله بعدا به محمد گفته است یا حتی کدامیک از همسران محمد بودند که هشدار داده شده اند که بر علیه محمد با هم تباہی نکنند و سپس به طلاق تهدید شده اند. کل این آیات و بسیاری دیگر از آیاتی مانند این برای هر کسی که مستقیما درگیر آن ماجرا نبوده کاملا مبهم است.

اما سنت اسلامی پر از داستان است - و در این مورد یک مسلمان صدر اسلام به نام عبدالله بن عباس ، از خلیفه ی عمر، جانشین محمد و دومین خلیفه ی امت اسلامی ، درباره ی این آیات می پرسد. در طول حج ، عبدالله از عمر این سؤال را می کند که "ای مولی مومنین. این دو بانو از همسران محمد چه کسانی بوده اند که الله از آنها خواست توبه کنند."

عمر پاسخ داد که "ای ابن عباس ، من از سؤال تو متحیرم. آنها عایشه و حفصه بودند. " به نظر عمر، حفصه یکی از همسران محمد، او را به خاطر درشتی کردن در پاسخ عصبانی کرده است. سپس وقتی عمر دانست که محمد هر دو همسرش را طلاق داده است، او متعجب نشده بود : "حفصه مغبون است! روزی این اتفاق خواهد افتاد"

عمر به سراغ محمد می رود که ابتدا از دیدار او سرباز می زند و سپس پشیمان شده و او را به نزد خود فرامی خواند: "من او را سلام دادم و در حالیکه ایستاده بودم گفتم : آیا همسرانت را طلاق داده ای ؟ او نگاهش را به من دوخت و پاسخ منفی داد" سپس عمر شکایت کرد که همسرش تحت تاثیر برخی از زنان که تازه مسلمان شده اند، نافرمانی کرده است. عمر نقل می کند که محمد

لبخندی زد و سپس عمر باز گو می کند که او به حفصه گفته بوده که به محمد درشتی نکند ؛ سپس عمر به عایشه همسر محمد که از این قضیه بی مجازات بیرون آمده است فقط به خاطر اینکه او زیباتر بوده و محمد مهر بیشتری به او داشته است.

عمر به عایشه توضیح می دهد که "محمد به خاطر رازی که حفصه برای عایشه برملا کرده از همسرانش دوری نکرده بود، و او گفت که به سبب عصبانی بودن از دست همسرانش به مدت یک ماه به نزد آنان نرفته سپس وقتی الله محمد را اندرز می دهد ، و هنگامی که بیست و نه روز گذشت ، پیامبر برای اولین بار نزد عایشه می رود."^۲

اما عمر راز حفصه را افشا نمی کند. مطابق برخی از علمای دین ، این حفصه بوده است که محمد را در رختخواب با صیغه اش، ماری غبطیه ،(کنیزی از مصر که از سوی یک مامور بیزانسی به عنوان هدیه به محمد داده شده بود) غافلگیر کرده است آن هم در روزی که قرار بوده با حفصه بگذرانند. محمد قول داد که از ماری دوری کند و از حفصه خواست که موضوع را مخفی نگه دارد ، اما حفصه راز را به عایشه می گوید. سپس الله با وحی جلو آمده و آن دو را به طلاق در سوره ی ۶۶ تهدید می کند و محمد را از سوگندی که خورده بود تا از ماری دور بماند آزاد می کند.^۳ اما روایتی دیگر چیزی کاملاً متفاوت را توضیح می دهد . عایشه توضیح می دهد که :

"محمد عادت داشت که برای مدت طولانی با زینب بنت جحش (یکی دیگر از همسران محمد) بماند و در خانه اش غسل بنوشد. سپس حفصه و من تصمیم گرفتیم که اگر پیامبر به نزد هرکدام از ما آمد او باید به محمد بگوید که من در شما بوی خوش سقز(نوعی سقز) را استشمام می کنم. آیا شما سقز خورده اید؟ سپس پیامبر یکی از آنها را ملاقات کرده و او نیز همان را به محمد گفت. محمد در پاسخ گفت نخیر من مقداری غسل در خانه ی زینت بنت جحش خورده ام اما دیگر از آن هرگز نمی نوشم. سپس این آیه

نازل شد که ای پیامبر چرا چیزی را که الله برای تو حلال کرده حرام می کنی. " ۴

در این سناریو ، وحی سوره ی ۶۶ تنها به حسادت همسران یا شاید نفس بد محمد مربوط می شود و سوگند برای نخوردن عسل. در این مورد آنچه محمد ممنوع کرده بود و الله برای او مشروع کرد عسل بوده است. یعنی محمد سعی کرد که زنش را با وعده به رها کردن عسل راضی کند و الله به او اجازه می دهد که این سوگندش را بشکند و همسرانش را به طلاق تهدید می کند.

در حدیث دیگر ، عمر به این تفسیر از این آیات اعتباری می افزاید : "یکبار همسران محمد برعلیه او متحد شده بودند و من به آنها گفتم که او می تواند همه ی شما را طلاق دهد و خداوند به جای شما همسرانی بهتر خواهد داد. " سپس آیه ی ۶۶ همانی را که من گفته بودم بیان کرد.^۵

جدا از مسئله ی ماهیت یک وحی الهی در رابطه با بهداشت دهان محمد یا داد و بیداد و حسادت همسرانش ، واضح است که هیچ کدام از تفاسیر روایات اسلامی برای این آیات مرموز ، به تنهایی از خود متن قرآن نمی توانند چیزی را استنتاج کنند.

حدیث

شاید در واکنش به پراکندگی محتویات روایات قرآن است که مسلمانان صدراسلام دو منبع اصلی برای درک پیش زمینه ی قرآن معرفی می کنند : تفسیر (توضیح درباره ی قرآن) و حدیث ، یعنی سنت های محمد پیامبر و بخش مهمی از این حدیث ها خود تفسیر قرآن هستند. این به آیات قرآن شان نزول می بخشد که در این باب که آیا این آیات می تواند برای عصر مدرن به کار برود اهمیت دارد. برای مثال یکی از احادیث موقعیتی را بازگو می کند که متن قرآن مسلمانانی را که تمایلی به جهاد نداشتند را سرزنش می کند.

"مومنان خانه نشین با مجاهدینی که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می کنند برابر نیستند. خداوند آنان را به درجه ای بر خانه نشینان مزیت بخشیده و همه را وعده ی پاداشی نیکو داده است" (۴:۹۵)

در اینجا در بازگویی محمد ، مرد کوری به سخن در می آید که " آه رسول خدا ! اگر من قدرت داشتم مطمئنا در جهاد شرکت می جستم" بر همین اساس "الله به رسول خود وحی فرستاد" و در بخش دیگر یاران نابینای پیامبر را از محکومیت حذف می کند "جدا از کسانی که ناتوانی دارند." (مگر آن مردان و زنان و کودکانی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند) (۴:۹۸)^۶

سنت یا الگوی پیامبر ، که بخش اعظمی از آن از احادیث است ، دومین منبع برای تفسیر مسلمانان است و شامل حجم عظیمی از اطلاعات درباره ی محمد است. سنت است که قوانین جامعه ی اسلامی را به شدت از جوامع دیگر متمایز می کند. سنت در تفکر اسلامی آنچنان مهم است که به نظر پژوهشگر اسلامی احمد فون دنفر (Ahmad Yon Denffer) "بین پژوهشگران اسلامی اجماع وجود دارد که محتوای سنت مانند قرآن از سوی خداست. از این رو آنان سنت را مانند شکلی از وحی و الهام توصیف کرده اند."^۷

با دیدگاه هزار چهارصد سال بعد تقریبا غیرممکن است که با حتمیت بگوییم که کدامیک از این حجم انبوه اطلاعات معتبر است و کدامیک خیر. مسلمانان خود تصدیق می کنند که احادیث جعلی بسیاری وجود دارد که برای توجیه دیدگاه ها یا اعمال فرقه ی به خصوصی در دوران اولیه ی اسلام از زبان محمد نقل شده اند. این امر آنچه را که محمد تاریخی به واقع گفته و انجام داده را لاینحل می سازد. اما این بدان معنا نیست که حدیث برای مسلمانان موضوعیت نداشته باشد. چندین مسلمان در دوران اولیه ی اسلام در واکنش به اغتشاشی که احادیث جعلی بوجود آورده اند ، مجموعه ای از سیره و اعمال پیامبر را که کمابیش قطعی و معتبر است را جمع آوری کردند.^۸ در قرن نهم چندین

پژوهشگران اسلامی احادیث جهان اسلام درباره ی محمد را مرتب کرده و سپس تلاش کردند تا آنها را که صحیح است از جعلیات غربال کنند. امام محمد بن اسماعیل البخاری (۸۱۰-۸۷۰) معتبرترین و با نفوذترین مجموعه ی احادیث را به نام صحیح البخاری تالیف کرده است. گفته می شود که او سی صد هزار حدیث جمع آوری کرده است. او اینها را به دقت بررسی کرده و سعی کرده که رد هر کدام را در یک زنجیره ی نقل قول ها تا خود محمد پی گیری کند. در نهایت او حدود دو هزار حدیث را به عنوان احادیث معتبر جدا و منتشر کرد؛ اگر نسخه های مختلف احادیث را در نظر بگیریم تعداد آنها از هفت هزار افزون می شود.

صحیح بخاری به تنهایی در یک ویرایش عربی انگلیسی در عربستان سعودی به ۹ جلد می رسد. این مجموعه در کنار فراهم آوردن پیش زمینه برای تعداد زیادی از نوشته های قرآن ، به خواننده نگرشی از زندگی خصوصی محمد ، حکمتش و نمونه ای از دامنه ی وسیعی از موضوعات می دهد مانند وضو ، شرایط نماز و دعا ، مراسم تشییع جنازه ، ذکات ، حج ، روزه ، داد و ستد کالاها ، قرض ، رهن ، وصیت نامه ، ازدواج ، طلاق ، قوانین ارث ، جهاد و مجازات مرتدین ، خون بها و بسیاری چیزها دیگری از جمله حتی تفسیر خواب.

صحیح بخاری تنها یکی از شش مجموعه ی مفصلی است که مسلمانان عموماً آنرا با ارزش می دانند. در میان این شش مجموعه که صحیح السنه نامیده می شود که مجموعه ی احادیث معتبر است می توان از صحیح مسلم نام برد که توسط مسلم ابن الحجاج الاقشیری (۸۲۱-۸۷۵) گردآوری شده است. دیگر کتب اعتبار کمتری از بخاری و مسلم دارند، اما همچنان از احترام بسیاری برخوردار هستند : سنن ابوداود توسط ابوداود سجستانی (d ۸۸۸) ، سنن ابن ماجه توسط محمد بن ماجه (d ۸۹۶) ، سنن الترمذی توسط محمد ترمذی (۸۹۳-۸۲۴) و سنن النصری توسط احمد ابن شعيب نصری (d ۹۱۵).

همچنین کتب حدیث دیگری اگرچه نه در میان صحیح السنه قرار ندارند اما مورد احترام فراوان هستند، از جمله کتابی که امام مالک نگاشته است. امام مالک (۷۱۵-۸۰۱) از تمام مجموعه گردآورندگان احادیث به زمان زندگی محمد نزدیک تر است، او هشتاد سال بعد از مرگ محمد متولد شده بود.

در اسلام، مطالعه حدیث علم جذاب و پیچیده ای است. پژوهشگران به سنن مختلف رتبه هایی مانند بی عیب ، خوب ، ضعیف و جعلی می دهند. اگر یک حدیث در یکی از کتب بخاری یا مسلم باشد، پژوهشگران مسلمان اعتبار زیادی برای آن قائل می شوند و اگر در هر دو باشد تقریباً اعتبارش مسلم می شود- حداقل از دیدگاه یک مسلمان سنتی. این نه فقط دیدگاه پژوهشگران مسلمان که هر مسلمانی است: به بخاری و مسلم به چشم منابع برجسته نگریسته می شود. یک پایگاه اینترنتی اسلامی در حالیکه به خوانندگان اطمینان می دهد که هیچ چیزی در این سایت خلاف اصول ثابت شریعت اسلام نیست ، این عقیده ی غالب مسلمانان را خلاصه می کند : که صحیح بخاری معتبرترین منبع است و همراه با صحیح مسلم ، از سی صد هزار حدیث که توسط مسلم ارزیابی شده ، تنها حدود چهار هزار تا که در چهل و دو کتاب تقسیم شده، در مجموعه اش از قوی ترین اعتبار ممکن برخوردار اند.^۹

بخاری و مسلم و به درجه ی کمتر دیگر مجموع احادیث صحیح السنه ، معیار طلایی برای حدیث باقی می ماند. مترجم انگلیسی صحیح مسلم ، عبدالحمید صدیقی ، توضیح می دهد که احادیثی "که مطلقاً معتبر شناخته می شوند در این تالیف شامل شده اند " و اینکه "حتی از میان این دو ، بخاری موقعیت بهتری را در مقایسه با مسلم دارد."^{۱۰}

سیره ی نبی

منبع دیگر سیره یا زندگی نامه ی محمد است. سیره همراه با حدیث و قرآن سنت اسلامی را تشکیل می دهند. اولین زندگی نامه ی مفصل پیامبر اسلام تا صد و پنجاه سال بعد از مرگش ظاهر نشد. اولین شرح حال نویسنده محمد، محمد بن عساق بن یاسر بود که معمولاً به عنوان ابن اسحاق (۷۰۴-۷۷۳) شناخته می شود. با اینکه بسیاری از تکه های زندگی نامه در منابع دیگر و نه فقط در قرآن وجود دارد، سیره ی رسول الله از ابن اسحاق اولین تلاش برای تهیه ی یک روایت پیوسته از زندگی محمد است.

متأسفانه شکل اصلی این کتاب در تاریخ از دست رفته است. تنها نسخه ای کوتاه و ویرایش شده از آن توسط ابن هشام که در سال ۸۳۴ یعنی شش سال بعد از بن عساق در گذشت، در دسترس است و یا قطعاتی که توسط دیگر نویسندگان نخستین مسلمان از این کتاب نقل شده از جمله محمد بن جریر طبری (۸۳۹ - ۹۲۳). ابن هشام توضیح می دهد که او در نسخه ی خود موضوعاتی از کتاب اسحاق که نامطبوع بوده را حذف کرده است، موضوعاتی که برخی مردم را پریشان خاطر می سازد و چنین گزارش هایی همانطور که الابیایی به من گفت نمی تواند معتبر پذیرفته شود.^{۱۱} برخی از این موضوعات نامطبوع مالک بن انس (۷۱۵-۸۰۱)، که خودش گردآورنده ی احادیث معتبر بوده، را بر آن داشت تا ابن اسحاق را مرتد بخواند و شکایت می کند که این شرح حال نویسنده "سنت را مطابق نظر یهودیان" نوشته است. مالک و ابن اسحاق بعداً با یکدیگر مصالحه می کنند و دیگر علمای اسلام در دوران نخستین بر اعتبار این شرح حال نویسنده صحنه می گذارند. مسلمانی که سالها برای او کتابت می کرد توضیح می دهد که "هیچکدام از اهالی مدینه به او مظنون نبوده و با تحقیر از او یاد نکردند؛" دیگر هم عصر ابن اسحاق، وی را وفادار به سنت خواند.^{۱۲}

مسلمانان عموماً اثر ابن اسحاق را بر پایه ی این واقعیت معتبر می شمارند که تنفری که برخی مسلمانان اولیه مانند مالک نسبت به او احساس می کردند،

از این عقیده نمی آید که محتویات تاریخی اش غیرقابل اعتماد بوده بلکه از نوشته های او درباره ی شریعت اسلامی ناخشنود بوده اند. به او مظنون بوده اند که احکام شرعی را با زنجیره هایی ناکاملا و نابسند از مخبرین نقل کرده است. اگرچه او به دقت چنین زنجیره های را برای نظرات تاریخی اش ذکر کرده است) او همچنین از سوی فرقه های شیعه و منشعب از سنی ها متهم شده است. اما فقیه بزرگ اسلام ، احمد بن حنبل (۷۸۰-۸۵۵) دیدگاه رایج درباره ی او را خلاصه کرده است : "در موضوعات رخ داده در مغازی (اردوی نظامی محمد) آنچه ابن اسحاق گفته را می توان تایید کرد اما در مورد موضوعات فقهی تایید بیشتری لازم است." ^{۱۳} به بیان دیگر ، او منبع خوبی است برای تاریخ اما نه فقه.

با وجود این ، زندگی محمد بوسیله ی ابن اسحاق بی هیچ تواضعی آنچنان مانند تواریخ انبیاست که دقت آن قابل تردید است. شرح حال نویس محمد یک مسلمان معتقد بود و تلاش داشته که محمد را به عنوان شخصیتی بزرگ به تصویر بکشد. او حادثه ای را بازگو می کند که در آن زن اسیر یک مردی را که محمد دستور داده بود بکشند ، شام محمد را مسموم می کند. مطابق نظر ابن اسحاق ، پیامبر از عمل آن زن آگاهی غیبی داشت؛ او گوشت مسموم را تف می کند و می گوید : "این استخوان به من می گوید که سمی است." ^{۱۴} در یک موقعیت دیگر ، مردان محمد خندقی بزرگ را برای نبرد حفر می کردند که به سنگی عظیم برمی خوردند که هیچ کس نمی توانسته آنرا تکان دهد. پیامبر آب دهانش را در آبی انداخته و آنرا بر سنگ می ریزد . در اثر این کار ، "سنگ چنان نرم می شود که گویی سنگی نرم است و در مقابل بیل و کلنگ یارای مقاومت نداشت." ^{۱۵}

اعتبار ابن اسحاق به عنوان مورخ هرچه باشد، اغلب تصاویری که او از محمد به دست ما داده در طول قرن ها به آگاهی عموم مسلمانان رسیده است. اغلب اتفاقات در زندگی پیامبر اسلام، از جمله آنهایی که در تاریخ اسلام مهم هستند،

منبع دیگری ندارند؛ بعدها تحلیل های مورخین اسلام تنها روی ابن اسحاق عمیق می شود. او تا به امروز مورد احترام مسلمانان است و هنوز خوانده می شود؛ کتاب فروشی های مسلمانان هنوز نسخه هایی از شرح حال ابن اسحاق از محمد را در میان تحلیل های مدرن تر از محمد می فروشند.^{۱۶} مورخین مدرن مسلمان دقت ابن اسحاق را ستایش می کنند: سپهبد الاکرم از ارتش پاکستان، در شرح حال خالد ابن ولید (یکی از همعصران محمد) که به عنوان شمشیر الله معروف است، توضیح می دهد که

"تخلیص ابن هشام از کار پیشتاز محمد بن اسحاق در سیره ی رسول الله، فوق العاده گرانبهاست. ... محمد بن اسحاق (که در ۱۵۰ یا ۱۵۱ هجری قمری در گذشت^{۱۷}) بی شک صلاحیت اصلی برای سیره و ادبیات مغازی (نبردها) را دارد. هر نوشته ای بعد از او به کار او متکی است که اگرچه کلبش از دست رفته است اما در خلاصه ی شگفت انگیز ابن هشام از آن، جاودانه شده است... اثر ابن اسحاق به سبب روش دقیق و عالی، سبک ادبی ظریف و زیبایی برجسته است. جای تعجب نیست اگر یادآوری کنیم که ابن اسحاق پژوهشگری کامل نه فقط در زبان عربی بلکه در علم حدیث بوده است."^{۱۸}

جاوید اختر مولف "هفت مرحله ی زندگی محمد پیامبر" موافق است که "ابن عشاق معتبر است. او در نوشته هایش بسیار دقیق است. در هنگام شک، او مکررا تردید خود را ابراز می کند"^{۱۹} صلاح زعیمش از یک نهاد اسلامی به عنوان بنیادی برای تمدن و فن آوری علمی همین را درباره ی ابن اسحاق می گوید: "او احادیث را تصحیح کرده است و همچنین احادیث او عاری از افسانه ها و اشعار بی اعتبار اند. اعمال و رفتار پیامبر^{۲۰} به دقت ذکر شده اند و نبردهای او با جزئیات بسیار توصیف گشته اند."^{۲۱}

و در شرح حال مدرن از پیامبر اسلام (که توسط شورای روابط اسلامی - آمریکایی گروهی که خود را سازمان حقوق بشر در دفاع از مسلمانان در آمریکا معرفی می کند توزیع شده است)، مدافع اسلامی، یحی امریک سیره ی رسول

الله ابن اسحاق را چنین می ستاید: "یکی از نخستین تلاش ها در ارائه ی شرح حال کامل از محمد با استفاده از منابع گسترده و وسیع."^{۲۲}

مارتین لینگز (۱۹۰۹-۲۰۰۵) پژوهشگر اسلامی معاصر (که به عنوان ابوبکر سراج الدین به اسلام روی آورده است) در شرح حال درباره ی محمد با نام "محمد : زندگی او براساس منابع نخستین" ، تحت احترام هم مسلمانان و هم غیرمسلمانان قرار گرفته است (و در پاکستان و مصر جوایزی به او اهدا شده است) ، بر سه منبع اساسا تکیه کرده است : شرح حال ابن اسحاق ، شرح نبرد های محمد اثر محمد بن عمر الواقدی (۸۲۳ d) و سنن گرد آوری شده توسط دستیار محمد بن واقدی به نام محمد بن سعد (۸۴۵ d) به نام کتاب الطبقات الکبیر. از آنجایی که دو تای آخر نسل های جوانتری از ابن اسحاق بودند ، سیره رسول الله هنوز افتخار اصلی ترین منبع اطلاعاتی برای محمد را در اختیار دارد. لینگز همچنین از "تاریخ پیامبران و پادشاهان " طبری نیز و همچنین بخاری ، مسلم و دیگر منابع حدیث نیز استفاده کرده است.

بنابراین من مقدمات بر همین منابع تکیه می کنم - به خصوص ابن اسحاق، زیرا کار او به لحاظ زمانی از همه قدیمی تر است و همچنین بر ابن سعد که توسط بسیاری از پژوهشگران مسلمان در نقل حدیث از واقدی معتبرتر در نظر گرفته می شود.^{۲۳} همچنین استفاده ی گسترده ای از بخاری و مسلم خواهم کرد - همگی تصویری از محمد را مبتنی بر منابع اسلامی تشکیل می دهند، تصویری که یک مسلمان راست کیش باید بدست آورد اگر که واقعا بخواهد درباره ی زندگی و گفته های پیامبرش بیشتر بداند.

واقعیت تاریخی و باور مسلمانان

با استفاده از قرآن ، حدیث و سیره ، در نهایت چه می توانیم درباره ی محمد بدانیم؟ حتمیت تاریخی با متن ناقصی مانند قرآن به آسانی بدست نمی آید،

همچنین نه با احادیث و سیره ای که مملو از اطلاعات غلط هستند. و حتی به نظر برخی از مورخین مدرن ، قرآن نیز "کار محمد یا ویرایشگران عثمانی نیست بلکه تحت فشار فرهنگی و اجتماعیِ دو قرن اول اسلام منسجم شده است"^{۲۴} با اینکه مدافعین اسلام عموماً با ادعا افتخار می کنند که متن قرآن هرگز تغییر نکرده است و نسخه های مختلفی ندارد، برخی از اشارات حتی در سنت اسلامی وجود دارد که نشان می دهد واقعا اینطور نیست. یک مسلمان صدر اسلام به نام انس بن مالک نقل می کند که بعد از یک نبرد که بسیاری از مسلمانان در آن کشته شدند، قرآن اصولاً پیامی بود از مسلمانان کشته شده به کسانی که زنده مانده بودند : "پس ما آیه ای در قرآن را برای مدت های طولانی قرائت می کردیم که حذف یا فراموش شده است. محتوایش تقریباً این بود که ما خدایی را ملاقات کردیم که از ما راضی بود و ما از او راضی بودیم"^{۲۵} در این حین ، برخی از پژوهشگران غربی مانند کارشناس ممتاز حدیث ایگناز گلدزیر (Ignaz Goldziher) (۱۸۵۰-۱۹۲۱) و نیز جان وانسبروگ ، پاتریشیا کرون ، مایکل کوک ، کریستوف لوکزنبورگ و دیگران آثار متحول کننده ای در پژوهش احادیثی که درباره ی گفته ها و کردار واقعی محمد است و کدام صرفاً افسانه است، انجام داده اند. پژوهش هایی که اصولاً کاملاً متفاوت با حکمت پژوهشگران مسلمان حدیث است.^{۲۶}

از یک دیدگاه تاریخی دقیق، غیرممکن است که بتوان با قطعیت گفت که حتی شخصی به نام محمد واقعا وجود داشته است یا اگر هم وجود داشته ، می توان هرچیزی جز آنچه به او نسبت می دهند باشد. با تمامی احتمالات او وجود داشته - خصوصاً با توجه به جوانبی از زندگی او که ثبت شده که مایه ی شرمندگی مسلمانان امروزی است. (و تا درجه ی متفاوتی در سراسر تاریخ) که به دشواری می توان آنها را با حساسیت های مدرن توجیه کرد. به سختی می توان تصور کرد که یک پیامبر پارسا ازدواج محمد با یک دختر نه ساله را تایید بکند ، یا ازدواج او با عروس اش. مسلمانان قرن ها سعی کرده اند این مورد یا

دیگر موارد زندگی محمد را توجیه کنند، اگر همه ی جوانب زندگی محمدی جعل بود، یک کاتب یا گردآورنده به سادگی می توانست آنها را فراموش کند که اغلب هم همین کار را می کنند. با این حال برخی از مورخین معتقدند محمدی که قرآن، حدیث و سیره به ما معرفی می کند یک شخصیت ترکیبی از چندین نفر است تا برای امپراتوری عرب یک بنیاد اسطوره ای ببخشد. دیگران این را نیز به چالش کشیده اند که محمد تاریخ واقعا با مکه یا مدینه مرتبط بوده است یا اینکه این داستان گفته شده تا آنرا در مهمترین مراکز عربستان قرار دهد.

این تاملات تاریخی عملا هیچ تاثیری بر آموزه یا عمل اسلامی نداشته است. برای هدف ما در این کتاب، اینکه بدانیم واقعا در زندگی محمد چه اتفاقی افتاده است مهمتر از آنچه مسلمانان عموما فکر می کنند که اتفاق افتاده نیست چرا که همین دومی یعنی باورهای مسلمانان است که بنیاد اعتقاد، عمل و شریعت اسلامی را تشکیل داده است. مهم است که محمد تاریخی را بشناسیم، اما شاید حتی مهمتر این است که محمدی را بشناسیم که زندگی بسیاری از مسلمانان در سراسر جهان را تعیین کرده و همچنان تعیین می کند. تصویر عامه از محمد و توده ی فقه اسلامی توسط میلیون ها مسلمان امروزی همچون قانون تغییرناپذیر الله پذیرفته شده است، از کلام و کردار او در حدیث برآمده که مکاتب اسلامی بنیادگرا و فقها آنرا معتبر دانسته اند.

این تصویر محمد توسط ایشان است که جهان اسلام را تحت تاثیر قرار می دهد؛ خوب یا بد، صحیح تصور می شود صرف نظر از اینکه دقت تاریخی این گفته ها چقدر باشد. میلیون ها مسلمان به محمد قرآن، حدیث و سیره نگاه می کنند تا راهنمایی باشد برای تقلید از انسانی که آنها کامل تصور می کنند. این مفهوم نقش مهمی در عرفان اسلامی ایفا کرده است. ایزاک ویسمن پژوهشگر در بحث تفکر اسطوره ای امیر عبدالقادر الجزایری (۱۸۰۸-۱۸۸۳)، که برعلیه فرانسه اعلام جهاد کرد و الجزیره ی مدرن براساس آن شکل گرفت،

توضیح می دهد که در برخی سنن اسطوره ای اسلامی، "این انسان کامل ایده آل بشریت است. به معنای دقیق کلمه، تنها محمد به این کمال دست یافته است چرا که تنها اوست که اسامی الهی در کمال و نظم بر او آشکار شده اند."^{۲۷} با اینکه برخی از مسلمانان کمتر عارف مسلک این را افراط در تکریم محمد می یابند ، ستایش عامه از محمد در میان مسلمانان سراسر دنیا کمتر از آنچه گفتیم نیست.

به همین خاطر هرچه بیشتر لازم می آید تا غربی ها با این شخصیت جذاب و خاص آشنا شوند.

فصل سوم

محمد پیامبر می شود

- * مذاهب و خدایان عرب پیش از اسلام
- * سنن مسلمانان : یهودیان و مسیحیانی که انتظار یک پیامبر را داشتند.
- * اولین وحی محمد : فرشته یا چیز دیگری ؟
- * ترس و ناامیدی کشنده ی محمد
- * چگونه محمد متقاعد شد که پیامبر است

عربستان پیش از محمد

محمد اسلام را به عربستانی معرفی کرد که آمیخته ای از فرهنگ و مذاهب بود. قبیله ی خود محمد، قریش، بت پرست بود. قریش در شهر مکه پایگاه داشت، شهری که مرکز تجارت و زیارت بود. مسافران از تمامی مناطق اطراف از

این شهر عبور می کردند. قریش سود پررونی را از زواری که به زیارت معبد آنجا یعنی کعبه می رفتند ، به دست می آورد. کعبه خانه ی بت های متعددی بود که از میان آنها می توان به هبل اشاره کرد. خدایان محلی تمامی قبایل منطقه در کعبه متجسم شده بودند، همراه با بت های دیگری که با درختان و سنگ های نزدیک کعبه بازنمایی می شدند، یکی از این خدایان به نام الله که در آنزمان با خدای یکتای مسلمانان یکسان نیست خدای قبیله ی قریش بود. در میان خدایان ، سه اله لات ، منا و عزی مورد مهر و پرستش بسیاری از قبایل بود که نقشی مرکزی در پیامبری محمد ایفا کردند.

به خاطر نقش مرکزی مکه در تجارت و مذهب مناطق اطراف، قریش نفوذ قابل ملاحظه ای داشت ، در واقع همانطور که خواهیم دید عدم پذیرش محمد توسط قریش موجب نفی محمد توسط دیگر قبایل نیز شد، در حالیکه پذیرش متعاقب اسلام بوسیله ی قریش، موجب روی آوردن دیگر قبایل به اسلام نیز شد.

عربستان بت پرست سرزمینی خشن بود. دشمنی و خونریزی به کرات رخ می داد و مردم در این سرزمین بیابانی خشن و گردن کش بار آمده بودند. با زنان به مانند احشام رفتار می شد، ازدواج کودکان (با دختران هفت یا هشت سال) و کشتن نوزادان دختر رایج بود چرا که زنان حیف پول به نظر می رسیدند. بعدها قرآن دخترکشی را مورد حمله قرار داد که مجازات سختی در قیامت خواهد داشت :

"انگاه که خورشید به هم درپیچید. و ستارگان نیز تیره و تار گشتند. و کوهها به حرکت درآمدند. و شتران ماده به حال خود رها گشتند. و انگاه جانها به هم در می پیوندند . از آن دخترک زنده به گور پرسیده خواهد شد. به کدامین گناه کشته شده است. انگاه که نامه ها را بگشایند. و آسمان از جا کنده شود. و آتش جهنم را برافروزند. و بهشت را فرا پیش آورند. هر کس بداند چه فراهم دیده." (۸۱:۱-۱۴)

با وجود این برای ازدواج کودکان قرآن پیامی کاملاً متفاوت دارد. یهودیان و مسیحیان نیز در این منطقه ساکن بودند. مسیحیان پیرامون نجران در جنوب عربستان در نزدیکی یمن متجمع بودند در جایی که در قرن ششم پادشاهی یهودی به نام مسروق ذوالنواس داشت. همچنین جمعی از مسیحیان در دیگران مناطق عربستان نیز ساکن بودند که غالباً از گروه های مرتدی بودند که از ترس تعقیب و مجازات امپراتوری بیزانسی به آنجا گریخته بودند. از جمله ی این جماعت غنوسی ها بودند که ادعا می کردند جسمانیت فیزیکی شر است و در تاملات کیهانی افراط می کردند و مدعی می شدند این تاملات تنها در اختیار گروه خاصی از مردم است. دیگر مسیحیان نستوری ها بودند که در شورای سوم کلیسای بیزانسی (که در ۴۳۱ در افه سوس برگزار شده بود) به جهت نفی تثلیث و ندانستن مریم به عنوان مادر خدا، نفرین و لعن شده بودند. نستوری ها از امپراتوری بیزانس به ایران راه یافته بودند و در آنجا مورد خوش آمد قرار گرفته بودند و تبلیغات مذهبی حول فرات در قرن ششم براه انداختند و در عربستان تاثیر گذاردند.

در اواخر قرن ششم، نومان سوم ، حاکم پادشاهی عرب لخمید در شمال شرق عربستان به مسیحیت روی آورد. در منطقه ی شمال غرب ، پادشاهی غسانید نیز مسیحی بود و نفوذ قدرتمندی روی دیگر گروه های رافضی داشت که به Monophysite عقیده داشتند، یعنی باور به اینکه طبیعت جسمانی عیسی در ماهیت الهی اش جذب شده است. ایشان رقابت تندی با نستوری ها داشتند. غسانید ها به بیزانسی ها خراج داده و از آنها طرفداری می کردند و لخمیدیان از ایرانیان و هر دو قدرت از این حکومت های عربی برای حمایت خودشان از مهاجمین بیابان نشین جنوبی در عربستان امروزی استفاده می کردند. در عربستان یهودیان نیز حضور پررنگی داشتند. قبایل برجسته ی یهود در یمن و واحه ی خیبر در یکصد مایلی شمال مدینه ، متمرکز بودند. در خود

مدینه نیز سه قبیله ی قدرتمند به نامهای بنی قینقاع ، بنی نظیر و بنی قریظه ساکن بودند. همچنین سه طایفه ی یهودی نیز در مکه حضور داشت. این قبایل یهودی نقش مهمی در داستان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ایفا کردند.

زندگی محمد پیش از بعثت

مطابق سنت ، محمد در بیستم آوریل ۵۷۰ میلادی در مکه به دنیا آمد (و مطابق نظر شیعه در ۲۶ آوریل) سنت ادعا می کند که پدر او اندکی پیش از تولد محمد می میرد و مادر او نیز وقتی وی شش ساله بوده فوت می کند؛ و پیش از آن نیز محمد توسط یک دایه (یک برده) شیر داده شده و بزرگ می شود که در آنزمان رسم بوده است. سنت اسلامی بعدها داستان های دیگری را نیز شرح می دهد که حتی در کودکی مرتبه ی پیامبری محمد پیش بینی شده بود. در یکی از این داستان ها آمنه مادر محمد می گوید: "وقتی او را به دنیا آوردم نوری از زهدان من بیرون جست و کاخ های شام را روشن ساخت"^۱

مسلمانان باور دارند که در آنزمان در عربستان همه انتظار پیامبری را می کشیدند و نسخ یهودی و مسیحی از آمدن او خبر داده اند. ابن اسحاق نقل می کند که برای دایه ی محمد هنگام بازگرداندن او به مادرش ، اتفاق عجیبی رخ داد: "وقتی او کودک را بعد از اینکه از شیر گرفته شده بود، به مادرش برگرداند، شماری از مسیحیان ابیسیان او را با دایه دیدند. آنها به کودک نگاه کردند و درباره ی او از دایه سؤال کردند و کودک را به دقت بررسی کردند ، سپس به او گفتند : اجازه بده این پسر را بگیریم تا او را به پادشاهی کشورمان برگزینیم ، چرا که او آینده ای بزرگ دارد. ما همه چیز را درباره ی او می دانیم. کسی که این را به من گفت شرح می دهد که به سختی دایه توانست کودک را از آنها بازپس گیرد." ^۲

به همین نحو چند سال بعد، ابوطالب، عموی محمد، که در آنزمان از محمد نگه داری می کرد ، او را با خود به مسافرتی طولانی به شهر بصره برد تا راهبی مسیحی به نام بحیرا را ملاقات کند. اگرچه محمد هنوز یک پسر بچه بود، "وقتی بحیرا او را دید به دقت به او خیره شد و در بدن او نشانه های توصیفی که از پیامبر آتی شده بود را یافت." (توصیفی که در کتب مسیحی شده بود)^۳ این داستان ها درباره ی انتظار مسیحیان برای ظهور محمد موید این ادعای قرآن است که مسیح خود آمدن محمد را پیش گویی کرده است : "و هنگامی که عیسی پسر مریم گفت : ای بنی اسرائیل ، من فرستاده ی شما به سوی خدا هستم. تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم و به فرستاده ای که بعد از من می آید و نام او احمد است بشارتگرم. پس وقتی برای آنان دلایلی روشن آورد گفتند این سحری آشکار است." (سوره ی ۶۱ آیه ی ۶) احمد نامی مشتق از محمد است؛ مسلمانان اکنون روح القدسی را که عیسی وعده ی فرستادن آنرا داده با محمد یکسان می کنند (جان ۱۴:۱۶). محمد همچنین این تصور را در طول کار پیامبری اش ترویج کرده و می گوید : "من استجابت دعای جدم ابراهیم و عیسی بن مریم هستم که بشارت مرا داد."^۴

محمد جوان پیوند خاص خود با الله را در مکالمه با بحیرای راهب که برای اله ی لات و عزى دعا می خواند، به اثبات می رساند. او به بحیرا می گوید که پیامبر اسلام از سوی هیچ کدام آنها نخواهد بود: "برای من از لات و عزى دعا نکن ، چرا که به خاطر الله ، من از هیچ چیزی بیش از این دو متنفر نیستم" بحیرا سپس از او سئوالاتی می کند که محمد مطابق آنچه از پیامبر آتی انتظار می رفت، پاسخ می دهد. بحیرا "به پشت او نگاه کرد و نشان پیامبری را بین شانه های او دید که درست همانجایی بودند که کتابش توصیف کرده بود." بحیرا سپس به ابوطالب می گوید: "برادر زاده خود را بردار و به سرزمین ات ببر و از او به دقت در مقابل یهودیان و به خاطر الله مراقبت کن! اگر آنها او را ببینند و آنچه را من می دانم درباره ی او بدانند، به او آسیب خواهند رساند.

آینده ی بزرگی در انتظار برادرزاده توست، پس سریعا او را به خانه ببر." ^۵ سپس می افزاید: "همانا یهودیان دشمنان او هستند و او پیامبر این مردم است؛ او یک عرب است و یهودیان به او حسادت خواهند ورزید چرا که او می بایست یک اسرائیلی بوده باشد. پس از برادر زاده ات مواظبت کن." ^۶

این داستان ها با دیگر افسانه های اسلامی درباره ی تولد محمد توافق دارد : یک یهودی که درباره ی محمد شنیده بود ، تقاضای دیدن کودک را می کند. به گفته ی ابن سعد "وقتی وی محمد را دید خال سیاهی را بر پشت او دید (که گویی نشانه ای پیامبری است!) به حالت غش افتاد. " وقتی مرد یهودی به هوش آمد توضیح داد که : "پیامبری از اسرائیلی ها رخت برپسته است و نسخ از دستان آنها خارج شده است. نوشته شده که او با یهودیان خواهد جنگید و علمای آنها را خواهد کشت. " که بیشتر نشان دهنده ی دیدگاه مسلمانان صدر اسلام از مامورین محمد است. ^۷

در اینجا دو موضوع در تفکر اسلامی است که مرتب تکرار می شود : این حکم که مسیحیان و یهودیان می دانستند که چنین پیامبری خواهد آمد اما عامدانه از فرمان الله سرپیچی کردند و یهودیان کینه توز و نیرنگ باز ترین دشمنان مسلمانان هستند. قرآن به صراحت یهودیان را تقبیح می کند و ادعا می کند که "هربار که آتشی برای جنگ برافروزند، خدا آنها را خاموش خواهد ساخت . و در زمین برای فساد می کوشند و خدا فسادکاران را دوست نمی دارد." (۵:۶۴) یهودیان در مقایسه با مسیحیان منفی تر تصور می شوند : "مسلمان یهودیان و مشرکین را دشمن ترین مردم نسبت به مومنان خواهی یافت و قطعا کسانی که گفتند ما مسیحی هستیم ، نزدیک ترین مردم در دوستی با مومنان خواهند بود. زیرا برخی از آنان دانشمندان و راهبانی هستند که تکبر نمی ورزند." (۵:۸۲) اگرچه قرآن در جاهایی نسبت به مسیحیان نیز درشت خو است (کسانی که تصور می کنند مسیح پسر خداست، سخنی باطل

به زبان می آورند (۹:۳۰)) شاید شخصیتی مانند بحیرا نوع دوستانه مسیحی در ذهن محمد بوده است.

ذکر این نکته نیز ضرورت دارد که به عنوان یک موضوع تاریخی، هیچ جا در نزد مسیحیان ثبت نشده است که آنها در عربستان ۵۴۰ سال بعد از مرگ مسیح، انتظار پیامبری را می کشیدند؛ و هیچ جا در هیچ کتاب مسیحی نشانه ای از ظهور یک پیامبر عرب نیامده است (مگر اینکه از سنت پل سخنی گفته شود که زمانی را در عربستان بود و سپس به دمشق بازگشت)، حتی در میان مسیحیان مرتد نیز چنین عقیده ای ثبت نشده است؛ و زندگی محمد در متن تاریخ مسیحی را در طول گذر از قرن ششم به هفتم قرار نداده است (در آزمان کلیسا توسط پاپ سنت گرگوری کبیر رهبری می شد). خلاصه مسیحیت نه در جستجو پیامبر جدیدی بود و نه فرقه ی جدیدی.

خدیجه

دوران جوانی محمد نسبتا بدون حادثه ی خاصی سپری شد، جز اینکه به عنوان یک نوجوان مطابق احادیث سلامی این حس را داشت که سرنوشت بزرگی در انتظار اوست: نقل است که او با این گفته از کشاورزی اجتناب ورزیده است: "من برای جهاد بزرگ شده ام و نه برای زراعت" ^۸ زنجیره ی رویدادهایی که او را رهبر و الهام بخش تمامی جهادها ساخت، وقتی آغاز می شود که وی یک دختر عموی دور به نام خدیجه بنت خویلد را ملاقات کرد. ابن اسحاق خدیجه را "زنی تاجر دارای مقام و ثروت" معرفی می کند. ^۹ محمد بدون خدیجه هرگز پیامبر نمی شد. هنگامی که آنها یکدیگر را ملاقات کردند، او زنی با کمالات و با تجربه بود و چهل سال سن داشت. خدیجه وی را به عنوان فروشنده و تاجر استخدام کرد تا به شام برود و کالا تجارت کند. وی محمد را با

یک پسر برده به نام میسره روانه ی تجارت کرد. در راه بازگشت به مکه، میسره در گرمای سوزان دو فرشته را می بیند که از محمد محافظت می کنند. در مکه، میسره آنچه را دیده بود برای خدیجه بازگو می کند. خدیجه همچنین از دوبرابر شدن ثروتش با سفرهای محمد از او خوشنود بود. پس خدیجه به محمد پیشنهاد ازدواج می دهد با اینکه او چهل سال داشت و محمد تنها بیست و پنج سال.

ردی از این شغل تاجری محمد در قرآن نیز ظاهر می شود در جایی که ناباوران را با زبان تجارت نصیحت می کند: "به تو می گویند اگر از تو پیروی کنیم از سرزمین خود رانده خواهیم شد. آیا آنان را در حرمی امن جای ندادیم که محصولات هرچیزی به سوی آنان سرازیر می شود. ولی بیشترشان نمی دانند" در واقع ناباوران کسانی هستند که "گمراهی را به بهای هدایت خریده اند، در نتیجه داد و ستدشان سودی ندارد و هدایت نیافتند." (۲:۱۶)

خدیجه پسرعمویی داشت به نام ورقه بن نوفل که از یهودیت به مسیحیت روی آورده بود، کشیشی که "در کتب مقدس خوانده بود که پیامبری از میان مردم ظهور خواهد کرد." ^{۱۰} خدیجه او را از آنچه میسره گفته بود باخبر کرد و ورقه عمیقاً متأثر شد: "اگر خدیجه درست گفته باشد، همانا محمد پیامبر مردم است. من می دانستم که انتظار پیامبری می رود. زمان او فرا رسیده است." ^{۱۱}

ورقه بعد از آن نقشی حیاتی در رسالت پیامبری محمد ایفا می کند، اما تا نه پانزده سال بعد، که مطابق سنت اسلامی بعد از اینکه فالگیران بت پرست و خاخام های یهودی و راهبین مسیحی از پیامبری محمد باخبر شدند. مطابق گفته ی مسلمانان صدر اسلام، عاصم بن عمر در سالهای قبل از آغاز پیامبری محمد، یهودیان آن منطقه به اعراب می گفتند که "زمان آنکه پیامبری به سوی شما فرستاده شود فرا رسیده است. ما شما را با کمک او خواهیم کشت." اما وقتی محمد در عمل شروع به موعظه کرد، عاصم ادامه می دهد که "ما او را

باور داریم اما او را انکار می کنیم" ^{۱۲} قرآن از گمراهی یهودیان شکوه می کند :
 "و هنگامی که از جانب خدا کتابی که موید ایشان است نزد آنان آمد و از دیرباز
 بر کسانی که کافر بودند پیروزی می جستند ولی همین که او را شناختند
 انکارش کردند ، پس لعنت خدا بر کافران باد." (۲:۸۹)
 عواقب این نفی تا زمان خود ما نیز ادامه یافته است.

نخستین وحی

علی یکی از خلفای جانشین محمد را به عنوان یک فرد بالغ "نه زیاد قد بلند
 و نه خیلی کوتاه" توصیف می کند. در میان دوستانش قد متوسطی داشت.
 موهایش نه فر بود و نه مجعد. بلکه بین آنها بود. صورت او نه گوشت آلود بود و
 نه استخوانی. نسبتا گرد بود. دهانش سفید بود. او چشمان بزرگ و سیاه با مژه
 های کشیده داشت. لب ها و شانه ی بزرگی داشت.... هنگام راه رفتن ، پایش را
 از زمین بلند می کرد گویی که در میان گل راه می رود. ^{۱۳} دیگری می گوید :
 "طوری راه می رفت که گویی او از مانعی در حال رد شدن است." ^{۱۴} به گفته
 ی مسلمانی هم نسلش وی "چهره ای فراخ با چشمانی سرخ و عریض و پاشنه
 ای نحیف داشت." ^{۱۵} همچنین دیگری گزارش می دهد که "او پا و دستانی
 گوشتی داشت و چهره ی نیکو. هرگز پیش از او کسی مثل او ندیده بودم. ^{۱۶}
 بین شانه هایش خالی بود که راهب بحیرایی را متاثر کرده بود. یک مسلمان
 نشانه ی پیامبری را اینطور توصیف می کند که "شبیه مشیت است و اطراف آن
 لکه هایی مانند زگیل بودند." ^{۱۷}

بعدها وقتی موها و ریشش رو به خاکستری شدن نهاد ، آنها را با حنا رنگ
 می کرد و به پیروانش می گفت : "براستی حنا بهترین چیزی است که با آن
 می توانید رنگ مویتان را تغییر دهید. موهای خاکستری تان را رنگ کنید اما
 به طوریکه مشابه یهودیان و مسیحیان نباشد." که از رنگ سیاه استفاده می

کردند.^{۱۸} امروزه در میان مجاهدین اسلام مرسوم نیست که به تقلید از پیامبرشان ریش خود را با حنا رنگ کنند.

محمد خود وقتی او چهل ساله شد اعلام کرد که پیامبر الله - تنها خدای راستین - است. اما در همان آغاز او به روشنی توضیح نمی داد که چه اتفاقی برای او افتاده است.

مطابق گفته ی عایشه، زن جوانی که بعد سوگلی محمد شد، او بعد از یک دوره طولانی نماز به عنوان پیامبر برگزیده شد. یک شب در طول ماه رمضان وقتی بر سر نماز بود به او وحی می شود :

"آغاز وحی الهی به رسول الله به شکل رویاهای صادق بود که مانند روز روشن بودند. (و سپس علاقه به گوشه نشینی به او عطا شد) او عادت داشت در غار حرا چله می نشست و الله را شب و روز عبادت می کرد تا اینکه ناگهان آنجا حقیقت بر او فرود آمد.^{۱۹}

در ابتدا محمد خودش نمی توانست منبع یا حقیقت وحی به او را دریابد. تا اینکه بعدها متقاعد شد آنچه دیده فرشته ی جبرئیل است که الله او را فرستاده بود. ابن سعد نوشته است که سنت تایید می کند که نام فرشته سوراویل بوده است که سه سال بعد با جبرئیل جایگزین می شود! او همچنین این فاکت را هم آورده است که "نوشته های کاتبین و سیره ی نبی " با این سنت در تضاد است و ادعا می کند که تنها جبرئیل بر محمد ظاهر می شد.^{۲۰} با وجود این به سختی می توان فرض کرد کسی این ایده را مطرح کرده باشد که فرشته ی دیگری با محمد در تماس بوده اگر مطلقاً از همان ابتدا جبرئیل بوده باشد.

در هر حال، فرشته به سوی محمد می آید به او دستور می دهد که بخواند و آنچه را او می خواند بازگو کند. محمد پاسخ می دهد که من خواندن نمی دانم.

فرشته اما هیچ اعتراضی نمی کند. او به شکل ترسناکی به محمد فشار می آورد که :

محمد افزود که فرشته مرا گرفت و چنان سخت فشار داد که دیگر نتوانستم آنرا تحمل کنم. سپس او مرا رها کرد و از من خواست که بخوانم و من پاسخ دادم که نمی دانم چگونه بخوانم. سپس مرا دوباره گرفت و فشار داد تا اینکه باز تحملم تمام شد. او سپس مرا رها کرد و دوباره از من خواست که بخوانم. من پاسخ دادم "نمی دانم چگونه باید بخوانم (یا چه چیزی را باید بخوانم؟) سپس برای بار سوم مرا فشار داد و بعد از رها کردن گفت : بخوان به نام پروردگارت کسی که تو را آفریده است. کسی که انسان را از لخته ی خون آفرید ، حقا که انسان سرکشی می کند، همین که خود را بی نیاز بپندارد..." (۷-۱:۹۶)^{۲۱}

نخستین وحی قرآن اکنون در سوره ی ۹۶ آیات ۱ تا ۵ یافت می شود. قرآن با آنچه محمد به عنوان مجموعه ای از پیام های الله نشان می دهد آغاز می شود و این پیام ها به مدت بیست و سه سال یعنی تا آخر زندگی محمد ، ادامه می یابد. پیروان او ملزم بودند که آنها را به حافظه بسپارند یا آنها را روی هرچه که در دسترس است ، بنویسند ؛ بعد از مرگ محمد آنها جمع آوری شده و به صورت آنچه اکنون قرآن می شناسیم در آمده است.

در آغاز محمد مواجهه روحانی اش را با هیجان قابل ملاحظه ای نشان می داد. "از درد رنج می برد و صورتش کبود می شد." ۲۲ در شگفت بود که آیا جن زده شده است یا حتی به فکر خودکشی می افتد :

"می خواستم به بالای کوه بروم و خودم را از بالا پرتاب کرده و خود را بکشم تا آرامش بیابم. پس براه افتاد اما در میانه راه ، صدایی را از آسمان شنیدم که می گفت : ای محمد ! تو رسول خدا و من جبرئیل هستم ، سر به آسمان کردم تا او را ببینم و آه ، جبرئیل به شکل یک مرد سوار بر اسب در افق می گوید : آه محمد ، تو فرستاده ی خدا و من جبرئیل هستم." ۲۳

محمد با اضطراب زیاد به نزد خدیجه باز می گردد. به گفته ی عایشه :
 "سپس پیامبر خدا با این وحی باز می گردد و در حالی که قلب اش به شدت
 می تپید ، عضلات بین گردن و شانه اش می لرزید به نزد خدیجه می آید و می
 گوید : مرا بیوشان. او را پوشاند تا اینکه ترس او از بین رفت و بعد از آن گفت آه
 خدیجه بر من چه رفته است؟ می ترسم چیز بدی برای من اتفاق افتاده باشد.
 سپس به او ماجرا را باز می گوید. ^{۲۴} سپس ترس اولیه ی خود را تکرار می
 کند: "آیا می پنداری من به تسخیر یک روح در آمده ام یا خیال پرداز شده
 ام". ^{۲۵}

خدیجه ظاهرا اعتماد به نفس بیشتری به محمد می دهد. ^{۲۶} او سپس به
 دیدن ورقه می رود و آنچه را محمد در غار حرا تجربه کرده بود را برایش شرح
 می دهد. ورقه اعلام می کند که : " اگر تو سخنی راست بر زبان آورده باشی ،
 براستی که او همان کسی است که جان ورقه در دست اوست. آه خدیجه ،
 بزرگترین فرشته همان که بر نزد موسی آمد بر او ظاهر گشته است و محمد
 پیامبر مردم است. پس با صمیم قلب با او عهد ببندیم. ^{۲۷}

خدیجه گفته ی ورقه را به محمد بازگفت تا اضطراب او را کاهش دهد. در
 روایتی دیگر ، او همراه با محمد برای دیدن ورقه می رود:

"ورقه در دوره ی جهالت (پیش از اسلام) مسیحی شده بود و عادت داشت
 با حروف عبری بنویسد. او از انجیل و الله به عبری می نوشت. پیر بود و قدرت
 بینایی نداشت. خدیجه به ورقه گفت ای پسرعمو! به داستان محمد گوش کن.
 ورقه گفت : چه دیده ای؟ رسول الله هرا آنچه را که دیده بود توصیف کرد. ورقه
 گفت : این همان کسی که رازنگه دار الله است و الله او را به سوی موسی
 فرستاده بود. ^{۲۸}

سپس ورقه به پیامبر جدید هشدار می دهد :

"ای کاش جوان بودم و می توانستم تا زمانی که مردم ات به تو روی می
 آورند زنده بمانم" پیامبر خدا پرسید : آیا آنها مرا از خود خواهند راند؟ ورقه

تایید می کند و می گوید: " با دیگر فرستادگانی که مانند تو پیام آورده اند با خصوصیت رفتار شده است و اگر من تا آن روزی که تو رسالت را انجام داده باشی زنده بمانم قویا از تو حمایت خواهم کرد."^{۲۹}

سپس ورقه پیشانی پیامبر جدید را بوسیده و با او برای همیشه عهد بست.^{۳۰} به عنوان آزمون نهایی پیامبری اش ، خدیجه از محمد خواست : " آه ، پسر عموی من هر وقت آن روح را دیدی به من خبر می دهی ؟" وقتی محمد به او پاسخ گفت، او راهی برای یقین حاصل کردن از اینکه این روح خیر است یا شر اندیشید:

پس وقتی جبرئیل به سوی او آمد به خدیجه خبر داد : "این جبرئیل است که اکنون به سوی من می آید" خدیجه گفت : "برخیز ای پسرعموی من و سمت چپ من بشین. پیامبر چنین کرد و خدیجه گفت آیا می توانی او را ببینی؟ وقتی محمد پاسخ آری داد ، از او خواست که روی دامنش بنشیند وقتی او چنین کرد و از او درباره ی جبرئیل پرسید ، محمد همچنان او را می دید. سپس خدیجه پوشش اش را کنار گذاشت و دامنش را باز کرد درحالیکه پیامبر روی دامنش نشسته بود، پرسید آیا می توانی او را ببینی ، محمد گفت نه. آه پسرعمو شاد باش و نیک اندیش به خدا زیرا که او فرشته است و نه شیطان"^{۳۱} تند روهای اسلامی تا به امروز هم بر پوشش زنان تاکید می کنند زیرا بر اساس همین تصور که نگاه به زن نامحجب آنچنان گناه آلود است که حتی فرشتگان نیز می گریزند.

ناامیدی کشنده باز می گردد

بدون مراقبت خدیجه (کسی که تا زمان مرگش تنها همسر محمد باقی ماند.) و تایید ورقه، جهان هرگز اسلام را نمی شناخت. بزودی بعد از اینکه ورقه

کسی را که بر محمد ظاهر گشته به عنوان فرشته ی خدا به رسمیت شناخت، پیر مرد درگذشت. پیامبری که او وعده اش را داده بود بار دیگر در نومیذی فرو می رود تا حدی که دوباره به فکر خودکشی می افتد:

اما بعد از چند روز ورقه مرد و وحی الهی نیز برای مدتی متوقف ماند و پیامبر چنان غمگین شد که ما شنیده ایم او چندبار قصد داشته خود را از کوه بلند به پایین پرتاب کند و هر دفعه که خواسته خود را از بلندی پرت کند، جبرئیل جلوی او ظاهر شده و گفته است: ای محمد، تو در حقیقت فرستاده ی الله هستی " بدین طریق او آرام گشته و به خانه بازگشته است.

این سناریو آشکارا هر بار که محمد مجبور بوده مدتی طولانی منتظر ظهور جبرئیل بماند تکرار شده است: و هر وقت که دوره ی آمدن وحی طول می کشید، او نیز همان کار را می کرد و به بالای کوه می رفت، جبرئیل ظاهر شده و به او همان حرف قبلی را می گفت.^{۳۲}

در روایت دیگر، محمد به از سرگیری وحی به همان طریقی واکنش نشان می دهد که بار اول داد. او توضیح می دهد:

"وحی الهی برای مدتی متوقف شده بود اما ناگهان در حین اینکه راه می رفتم، صدایی را در آسمان شنیدم و وقتی به بالای آسمان نگاه کردم، در کمال تعجب، همان فرشته ای را دیدم که در غار حرا بر من ظاهر شده بود. من چنان ترسیدم که بر زمین افتادم و به نزد خانواده ام برگشتم و به آنها گفتم که مرا بیوشانید. (مثلا با یک پتو)"^{۳۳}

پیام آور الهی به او این پیام را می دهد:

"ای کشیده ردای شب بر سر، برخیز و بترسان و خدای خود را بزرگ دار و لباس خویشتن را پاک کن. و از پلیدی دور شو. و منت نگذار و فزونی مطلب. و برای خدایت شکیبایی کن." (۷-۱: ۷۴)

محمد دیگر شکی نداشت که آن روح جبرئیل است- اما دیگران شک داشتند. یکی از مسلمانان صدر اسلام، یندوب بن عبدالله نقل می کند که

"جبرئیل برای مدتی بر پیامبر ظاهر نگشت و پس زنان قریش گفتند که شیطان او را ترک کرده است. پس وحی الهی آمد که :

"سوگند به روشنایی روز و شب چون که آرام گیرد که خدا تو را رها نکرده و دشمن نداشته است. و قطعاً آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود. و بزودی خدا به تو عطا خواهد کرد تا خرسند گردی." (۹۳:۱-۳)

همانطور که خواهیم دید محمد اغلب درباره ی موعظه ها و نتایج وخیم احتمالی اش مایوس بود.

فصل چهارم

وحی محمد و منابع آنها

- * اقتباس های اسلامی از یهودیت ، مسیحیت و آیین زرتشت
- * پاسخ های خشمگین محمد به اتهام اقتباس
- * غرور پیامبری : بهره برداری از وحی
- * نتایج منفی برای زنان و وحی های دیگر
- * تلاش مدافعین اسلام برای توضیح موضوعات نامطلوب در سنت اسلامی

اقتباس از یهودیت

یکی از بزرگترین چالش ها برای دعوی پیامبری محمد ، چه در طول بیست و سه سال رسالت پیامبری اش و چه در سراسر تاریخ اسلام ، وابستگی او به یهودیت ، مسیحیت و سایر منابع بوده است.

بسیاری از شاهدین در طول تاریخ مشابهت های فراوانی را بین اسلام و یهودیت ذکر کرده اند، از جمله تک خدایی محض، روند خطی پیامبری، قوانین شریعت، نماز به سوی شهر مقدس و بسیاری دیگر. محمد به عنوان یک تاجر جوان و نیز بعداً به عنوان یک پیامبر نوظهور بی شک در تماس زیادی با قبایل یهودی در منطقه ی مکه بوده است. محمد به آنها احترام می گذاشت و تایید رسالت پیامبری اش را از آنها می جست.

در واقع محمد به صراحت خود را در رستگاری تاریخ یهودیان قرار می دهد. در الگوی قرآن، محمد آخرین و بزرگترین پیامبر از میان پیامبران متوالی عهد عتیق است. بعد از اینکه شیطان آدم و حوا را فریب می دهد تا از حقیقت روی گردانند (داستانی که همراه با تغییرات و افزوده هایی از سفر پیدایش در تورات آمده است) الله پیامبرانی را به سوی مردم برای پرستش راستین می فرستد. در چندین جای قرآن فهرستی از شخصیت های پیامبر هم از نسخ یهود و هم مسیحیت ذکر می شوند: "و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را به راه راست در آوردیم، و نوح را پیشتر راه نمودیم، و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و موسی و هارون را و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم." (۶:۸۴-۸۶) الله سپس محمد را هم به این گروه برجسته اضافه می کند: "ما همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم، به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان نیز وحی نمودیم و به داوود زبور بخشیدیم."

همراه با پیامبران انجیل، قرآن پر از داستان هایی از انجیل است، سوره ی دوازدهم داستان یوسف و برادرانش را شرح می دهد اگرچه اهمیت این داستان را برای اسرائیل به عنوان یک ملت خبری نیست. کمان نوح در سوره ی دهم ظاهر می شود و یونس و نهنگش در سوره ی سی و هفتم. موسی در سراسر کتاب حضور دارد به خصوص مجموعه ای عجیب از داستان های تمثیلی در سوره ی هجدهم.

اگر محمد سعی می کند خود را به عنوان یک پیامبر در سلسله پیامبران عهد عتیق بیاورد باید انتظار داشت او نیز حداقل برخی از موضوعات انجیل را تکرار کند. اما برخی از داستان ها و جزئیات شخصیت ها واقعا از منابع دیگری جز از انجیل آمده اند به خصوص از تلمود.

نوشته های تلمود که در قرن دوم بعد از میلاد ترجمه شد، در روزگار محمد در میان یهودیان عرب دست به دست می گردید و برخی از تغییرات و افزوده هایش با روایت انجیلی در قرآن به چشم می خورد. در نسخه ی قرآن از داستان دو پسر آدم ابوالبشر (قرآن سوره ی ۵ آیه ی ۲۷)، قائن و هابیل ، الله کلاغی را به نزد قائن می فرستد تا به او نشان دهد که با جسد برادرش چه کند: "پس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید ، تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. قابیل گفت : وای بر من آیا اینقدر عاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم. پس از زمره ی پشیمانان گردید." (۵:۳۱) کلاغ در داستان پیدایش درباره ی قائن و هابیل وجود ندارد، اما در چندین نسخ خاخامی یهودی وجود دارد از جمله خاخام الیعادر ، یک بازآفرینی از آفرینش تا سرگردانی بنی اسرائیل در بیابان. مدافعین اسلامی اشاره می کنند که این کتاب یهودی به شکل کنونی اش به قرن هشتم یا نهم باز می گردد، همانطور که چندین نوشته ی دیگر وجود دارد که کلاغ در آن ظاهر می شود- پس ممکن است که خاخام ها از محمد اقتباس کرده باشند.

با وجود این نثر بعدی قرآن - که در کل کتاب به کرات نقل می شود حداقل در کشورهای غربی امروز جهت اقتباس را واضح تر می سازد. قرآن در سوره ی ۵ آیه ی ۳۲ می گوید:

از این روی برفرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس کسی را جز به قصاص قتل بکشد چنان است که گویی همه ی مردم را کشته است. و هر کس کسی را زنده نگاه دارد چنان است گویی همه را زنده نگاه داشته است و قطعا

پیامبران ما دلایل آشکار برای آنان می آورند. اما بسیاری از آنان در زمین زیاده روی می کنند.

هیچ دلیلی ذکر نمی شود که چرا این حکم بعد از داستان قائن و هابیل آمده است ، وقتی قتل هابیل توسط قائن کل مردم را به خاطر نیانداخت. هیچ ارتباط واضحی از این متن قرآن وجود ندارد. اما در تلمود واضح است :

ما آنرا در مورد قائن می یابیم که برادرش را کشت " خون برادر به فریاد در می آید " (پیدایش ۴:۱۰) این فقط خون او نیست ، بلکه کل خون هاست یعنی خون خود او و خون نسل او. انسان مجرد آفریده شده است تا به او نشان داده شود کسی که یک نفر را بکشد کل نژادی که از او برمی آید را کشته است ، اما کسی که زندگی یک نفر را حفظ کند زندگی کل آن نژاد را حفظ کرده است.^۱

در اینجا رابطه ی بین کشتن هابیل و کل نژاد از تفسیر کلمه ی خون ها در سفر پیدایش می آید. اما در قرآن این دو بدون ایجاد رابطه می آیند که نشان می دهد خواننده متعدد در طول قرون وجود داشته که این موارد حذف شده و به دست مولف قرآن یا مترجم وابسته به این منبع رسیده است.

همچنین، در قرآن، ابراهیم پدرشاه برخی از بت هایی را که پدران و مردمش می پرستیدند را خرد می کند. مردم خشمگین او را به آتش می اندازند، اما الله آتش را سرد کرده و ابراهیم را نجات می دهد: "گفتند اگر کاری می کنید او را بسوزانید و خدایتان را یاری دهید. گفتیم ای آتش برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش." (۶۹-۶۸: ۲۱).

روایتی که ابراهیم به آتش انداخته می شود در تلمودی به نام Midrash Genesis Rabbah آمده است که در قرن ششم بعد از میلاد تالیف شده است.^۲

افسانه های باستانی

انعکاس بسیاری از داستان های پیش از اسلام که برای شنوندگانش ناآشنا نبودند در قرآن وجود دارد. تمسخر برخی از این داستان در قرآن اشاره شده است: "و چون آیات ما بر آنان خوانده شود می گویند: به خوبی شنیدیم و اگر می خواستیم همانند آنرا می گفتیم. اینها افسانه های پیشینیان است." (۸۳:۲۳) و یا "درست همان را قبلا به ما و پدرانمان وعده دادند و این افسانه های پیشینیان است." (۸۳:۲۳).

الله به این اتهام در قرآن مستقیما پاسخ می دهد: "و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: این آیات جز دروغ جعلی نیست و دیگران او را در این کار یاری کرده اند. و قطعا ایشان با چنین نسبتی ظلم و بهتانی پیش می آورند. و گفتند افسانه های پیشینیان است که آنها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می شود. بگو آنها را کسی نازل ساخته که راز نهان را در آسمان و زمین می داند و او آمرزنده و مهربان است." (۶-۴: ۲۵).

به نظر قرآن، مخالفین محمد این اتهام را به خاطر سختی قلب شان بر او وارد می کنند: "و برخی از آنان به تو گوش فرا می دهند ولی ما بر دلهایشان پرده برافکنده ایم تا تو را نفهمند و در گوشه‌هایشان سنگینی و اگر هر معجزه ای را ببینند به آن ایمان نمی آورند. تا آنجا که وقتی نزد تو می آیند و با تو جدال می کنند، کسانی که کفر می ورزیدند می گویند این جز افسانه های پیشینیان نیست." (۶:۲۵).

محمد با خشم به شخصی که این اتهامات را وارد کرده بود پاسخ می دهد. در یک وحی، الله خاطر نشان می کند که این مرد حرامزاده است: "و از هر قسم خورده ی فرومایه ای فرمان نبر. عیبجوست و برای خبرچینی گام برمی دارد.

مانع خیر ، متجاوز و گناه کار گستاخ و زنازاده است. به صرف اینکه مالدار و پسر دار است و چون آیات ما بر او خوانده می شود می گوید : افسانه های پیشینیان است." (۱۶-۱۰:۶۸)^۳

محمد خود نیز اعتراف می کند که هر خواننده منصفی ظهور پیامبری اش را در نسخ مردم اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان خواهد یافت. "و کافران گویند : تو فرستاده نیستی. بگو کافی است خدا و اهل کتاب بین من و شما گواه باشد." (۱۳:۴۳). یهودیان و مسیحیان منصف مسلمان خواهند شد: "کسانی که قبل آن ، به آنان کتاب آسمانی دادیم ، به (اسلام) می گروند" (۲۸:۵۲). و "با اهل کتاب جز به شیوه ی بهتر مجادله نکنید و بگویید آنچه به سوی ما نازل شده به سوی شما نیز نازل شده بود و خدای ما یکی است و ما تسلیم اویم." (۲۹:۴۶) .

الله حتی به محمد می گوید که با یهودیان و مسیحیان مشورت کند اگر که به حقیقت آنچه به او وحی می شود شک دارد: "اگر از آنچه به تو نازل کرده ایم تردیدی داری از کسانی بپرس که پیش از تو کتاب آسمانی می خواندند. قطعاً حق از جانب خدایت به تو آمده است پس از زمره ی تردیدکنندگان نباش" (۱۰:۹۴)

به نظر قرآن ، تنها لجاجت مردم اهل کتاب بود که آنها را از به رسمیت شناختن محمد و صحت قرآن باز می داشت. نهایتاً این لجاجت باعث شد تا محمد بر آنها خشمگین شود و ادعا کند که جامعه ی جدید او برتر از آنهاست و در واقع برتر از تمامی مردمان است : "شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید، به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند باز می دارید و به خدا ایمان دارید. اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند قطعاً برایشان بهتر بود. برخی از آنان مومند ولی بیشترشان نافرمان اند." (۳:۱۱۰)

اعتقاد به اینکه ما بهترین مردم هستیم همراه با تردید به مردم اهل کتاب ، تا به امروز نیز در میان مسلمانان وجود دارد. نابرابری و بی عدالتی اجتماعی را

به خاطر بی ایمانی می دانند و مجاهدین اسلامی در سراسر جهان ادعا می کنند که رعایت دقیق اسلام باعث می شود که مسلمانان برترین مردم دنیا شوند.

اقتباس از مسیحیت

در روایات دیگر از ورقه بن نوفل که پیامبری محمد را به رسمیت شناخت ، ورقه انجیل را نه به عبری بلکه به عربی نوشته است.^۴ هدف این تغییر در روایت می بایست فاصله دادن ورقه از یهودیانی باشد که او را متهم می کردند که به محمد قرآن را آموخته است. الله خود به این اتهام در قرآن پاسخ می دهد: "نیک می دانیم که آنان می گویند جز این نیست که بشری به او می آموزد. نه چنین نیست زبان کسی که این نسبت را به او می دهند غیرعربی است در حالیکه قرآن به زبان روشن عربی است." (۱۶:۱۰۳).

این بیگانه می تواند شخص دیگری نیز بوده باشد، ورقه تنها یهودی، مسیحی با کافری باسواد نبود که با محمد در تماس بوده است. فرد دیگر شخصیت محوری و اسرار آمیزی به نام سلمان پارسی است. کلمه ی عربی که در قرآن معادل خارجی تعبیر شده است عجم است که به معنی ایرانی یا پارسی زبان است. اصرار مکرر قرآن که به زبان عربی است این تشویش را افشا می کند که خود را از نفوذ هر گونه فرد خارجی دور نشان دهد. مطابق احادیق شخصیت غریبه و گمنامی دیگری نیز وجود دارد : "مسیحی دیگری که با آغوش باز به اسلام روی آورد و سوره ی بقره و آل عمران را خواند و برای محمد می نوشت." به عبارت دیگر او روخوانی های قرآن را می نوشت. اما گواه بر آن است که او از این تصور که آنها وحی الهی هستند سوء استفاده کرد چرا که او بعدا دوباره به مسیحیت روی آورد و می گفت : "محمد چیزی جز آنچه من برای او نوشته ام نمی داند." سنت تایید می کند که گناه این مرد آنچنان زیاد است که بعد از

مرگش زمین جسم او را نمی پذیرد و هربار که مردمش تلاش می کردند او را به خاک بسپارند زمین او را دوباره پس می زد تا اینکه آنها او را همانجا روی زمین رها کردند"^۵

تایید رسالت پیامبری محمد توسط یک مسیحی که از یهودیت روی برگردانده بود باعث شرمندگی برای مسلمانان بوده است و به همین خاطر برخی از منابع اسلامی مسیحی بودن ورقه را انکار کرده اند. با این حال برخی از پژوهشگران مدرن ادعا کرده اند که ورقه در واقع محمد را رد کرده است و متن نسخه ی ابن هاشم از سیره تحریف شده است. آنها اشاره می کنند که هیچ روایتی درباره ی روی آوردن ورقه به اسلام و جزئیات مرگش وجود ندارد- مطمئنا استدلالی از روی سکوت جز حذف عجیب در قطعه ای که شامل جزئیات دقیق از فعالیت های محمد و رویدادهای مسلمان نخستین است. جدای همه ی اینها، روی آوردن یک کشیش مسیحی به اسلام ، یعنی پسرعمومی محمد و همسرش ، رویدادی مهم بوده است. با وجود این شکی نیست که بخش عمده ی اسلامیان این را می پذیرند که ورقه موقعیت پیامبری محمد را تصدیق کرده است به اسلام روی آورده بود و اینکه تورات (حداقل نسخه ی اصلی و تحریف نشده اش!) آمدن محمد را پیشگویی کرده است.

به هر حال سایه ی تردید که آیا ورقه بخش مهمی از قرآن را به عنوان وحی الهی به محمد آموخته، همیشه بر فراز اسلام حکمفرماست. در سراسر قرون هیچ راهی برای تعیین رابطه ی دقیق بین محمد و ورقه وجود نداشته و به هیچ عنوان نمی توان گفت که آیا پسرعموی همسرش منع او برای اسطوره ها بوده است یا خیر. با وجود این کاملاً مسلم و جالب توجه است که قرآن منابع یهودی و مسیحی را در خود می گنجاند و این داستان های باستانی نه از انجیل رسمی بلکه از منابع متفرق به قرآن راه می یابد- برخی از منابعی که محمد احتمالاً در عربستان با آنها برخورد کرده است، جایی که اغلب مسیحیان آنجا (از نظر کلیسای بیزانسی) مرتد بودند.

عیسی در قرآن اگرچه خدا نیست اما معجزه گری قدرتمند است. او حتی در گهواره اش هم صحبت می کند: "و در گهواره و در میانسالی به اعجاز با مردم سخن می گوید و از صالحین است" (۳:۴۶) ماری که اینرا می دانسته به کسانی بر باکره بودنش شک داشتند اشاره می کند که از خود کودک بپرسید: "مریم به سوی عیسی اشاره کرد. گفتند چگونه با کودکی که هنوز در گهواره است سخن بگوییم؟ کودک گفت: منم بنده ی خدا. او به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است. هر جا که باشم مرا برکت داده و به نماز و ذکات سفارش کرده است. مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمان قرار نداده است. و درود بر من روزی که زاده شدم، روزی که می میرم و روزی که زنده برمی خیزم." (۱۹:۲۹-۳۳)

در یک انجیل کوچک عربی که به قرن ششم بازمی گردد نوشته شده است: "عیسی برآستی زمانی که در گهواره بود رو به مادرش ماری سخن گفت: من عیسی، پس خدا هستم، لوگوس، کسی را که تو به دنیا آورده، همچنانکه فرشته ی جبرئیل به تو اعلام کرده، و پدر من مرا برای رستگاری جهان فرستاده است."^۶

در همان انجیل این داستان می آید که:

"اکنون، وقتی عیسی مسیح هفت سال از زمان تولدش گذشته بود، در روز معینی با پسران همسن خود مشغول بازی بود. آنها در میان ماسه ها بازی می کردند و اشکال الاغ، گاو و پرندگان و دیگر حیوانات را بر زمین می کشیدند و هرکدام مهارت خود را به رخ می کشید و از کار خود ستایش می کرد. سپس عیسی به دو پسر گفت: به اشکالی که من می سازم دستور خواهم داد که حرکت کنند. پسران از او پرسیدند که مگر تو پسر خدا هستی و عیسی دعا کرد تا آنها حرکت کنند. بلافاصله تصاویر شروع به جست و خیز کردند و سپس وقتی عیسی به آنها دستور توقف داد، آنها متوقف شدند. سپس تصاویری از پرندگان و پرستوها روی ماسه ایجاد کرد که وقتی به آنها می گفت پرواز کنید

می گریختند و وقتی دستور متوقف شدن می داد متوقف می ماندند و وقتی می گفت بخورید و بنوشید ، می خوردند و می نوشیدند. وقتی پسران دویده تا ماجرا را به والدین شان بگویند ، پدران آنها به کودکان گفتند ، پسر مراقب باش و بار دیگر با آن پسر همراه نشو چرا که او یک جادوگر است : از او بگریز و اجتناب کن و با او بازی نکن.^{۷۱}

به همین نحو قرآن نیز اشاره ی دیگری به خیانت ناباوران یهودی می کند: هنگامی را که خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم، نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور، آنگاه که تو را به روح القدس تأیید کردم که در گهواره و در میانسالی با مردم سخن گفتی؛ و آنگاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم؛ و آنگاه که به اذن من، از گل، به شکل پرنده می ساختی، پس در آن می دمیدی، و به اذن من پرنده ای می شد، و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی؛ و آنگاه که مردگان را به اذن من [زنده از قبر] بیرون می آوردی؛ و آنگاه که بنی اسرائیل را -هنگامی که برای آنان حجت های آشکار آورده بودی- از تو باز داشتیم. پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند: این [ها چیزی] جز افسونی آشکار نیست (۵: ۱۱۰)

تجارب محمد با گروه های مسیحی مرتد نظر او درباره ی مصلوب شدن مسیح را نیز توضیح می دهد. مسلمانان باور دارند که او زنده به سوی آسمان ها رفته و هرگز مرگ را تجربه نکرده است. برای الله درست نیست که اجازه بدهد یکی از پیامبرانش در شرم و حقارت بمیرد، پس الله کسی را که مانند اوست جایگزین می کند تا به جای او به صلیب کشیده شود. یهودیان فکر می کردند که آنها واقعا مسیح را کشته اند ، اما طراری جایگزین مسیح شده بود :

" و گفته ایشان که: «ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم»، و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد؛ و کسانی که در باره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شک شده اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی کردند و او را نکشتند. " (۴: ۱۵۷)!

این دقیقاً مشابه دیدگاه برخی از گروه های مرتد مسیحی است که به عنوان غنوصی شناخته می شوند. غنوصیان ادعا می کردند که جسم فیزیکی شر است و بنابراین عیسی ، به عنوان ناجی جهان ، نمی توانسته جسمانیت فیزیکی را قبول کرده و مطمئناً مصلوب نشده است. خدا فقط امور را جوی ترتیب داده که تصور رود او به صلیب کشیده شده است یا مطابق متون غنوصی ، یهودا را مشابه عیسی در آورده و او را به جای خدا به صلیب کشانده است.

این فاکت که قرآن متنش را به عنوان تصمیم قطعی درباره ی یک منازعه قرار می دهد (و کسانی که در باره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی کردند و او را نکشتند.) نشان می دهد که شاید محمد با جدل گروه های رقیب مسیحی روبرو شده است و قصد داشته وحی اش را به عنوان تصمیم نهایی درباره ی این موضوع اعلام کند.

نیاز نیست که تصور کنیم محمد واقعا متون مسیحیان مرتد را خوانده تا این متون بر قرآن تاثیر گذاشته باشد. بیشتر محتمل است که او اینها را شنیده یا آموخته است ، چرا متن قرآن اقتباس کلمه به کلمه نیست . گاهی اوقات برداشت او از محتویات تورات و انجیل نشان می دهد که او فقط یک آشنایی سطحی با داستانهایی که برایش بازگو شده داشته است؛ در فصلی از قرآن درباره ی زایش عیسی ، بستگان مادر عیسی او را مریم صدا می زنند اما مریم در اصل نام خواهر هارون است. (۱۹:۲۸) این نشان می دهد و برای برخی از معاصرین محمد که محمد مریم خواهر هارون را با ماری مادر عیسی قاطی کرده است. این دو نام در عربی یکسان شده اند و هر دو مریم صدا زده می شوند. با وجود این وقتی یکی از پیروان محمد که با مسیحی از نجران روبرو شده بود و به نزد محمد باز می گردد و از این مسئله می پرسد ، پیامبر اسلام یک توضیح از پیش آماده داشته است : "مردم عصر قدیم عادت داشتند که نام های

خود را به نام اشخاص پارسی یا پیامبران پیش از خود بدهند.^۸ ماری ، مادر عیسی به افتخار خواهر هارون خوانده می شود و نه به اشتباه.

این اشتباه محتمل چندان از این ادعا که محمد بی سواد بود پشتیبانی نمی کند. این یکی از سنگ بناهای مدافعین اسلامی است (و آنرا چون معجزه می دانند که شعر والای قرآن از فردی بی سواد برآمده است) که ادعا می کنند که محمد "نه خواندن بلد است و نه نوشتن (یا اصلاحا امی) که نام او را نزد خود در تورات و انجیل می یابند." (۷:۱۵۷)

از دیدگاه یک مسلمان ، بسیاری از متون قرآن در منابع نخستین وجود دارد چه محوری باشد و چه خیر، فاقد اهمیت است. الهیات سنتی اسلامی ، بیش از همه ، ادعا می کند که وحی های نخستین تحریف و تغییر داده شده اند و بنابراین نیاز بوده قرآن آنها را تصحیح کند. اما از انجایی که شکل اولیه وحی پیشین با قرآن همخوان است ، نباید تعجب کرد که برخی از کتب پیشین شامل پیشگویی های قرآنی باشد.

پس برای بسیاری از مسلمانان ، اینکه رد وحی قرآنی در کتب پیشین وجود دارد تنها نقش قرآن را به عنوان تصحیح و جانشین کتب پیشین تایید می کند. محمد خود به صراحت از جایگزینی یهودیت و مسیحیت با اسلام سخن می گوید و در یک جا با تمثیل توضیح می دهد که چگونه چنین چیزی ممکن است.^۹

دیگر اقتباس ها

توصیفات قرآن از بهشت بسیاری فراوان و زنده است. فرد بهشتی با "دستبندهایی از طلا و مروارید" (۲۲:۲۳) آراسته می شود و لباسی "با حریر و زربافت بر تن می کند." (۴۴:۵۳) او روی بالش های "سبز و فرش های زیبا" لم خواهد داد (۵۵:۷۶) " بر تخت های جواهرنشان خواهد نشست" (۵۶:۱۵) و

"سینهایی از طلا و جامهایی در برابر آنان می‌گردانند، و در آنجا آنچه دلها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید [هست] و شما در آن جاودانید." (۴۳:۷۱) بهشتیان با خرمان و انرا پذیرایی خواهند شد (۵۵:۶۸) و از گوشت ماکیان و هر آنچه دوست دارند بهره مند خواهند شد. (۵۶:۲۱) بهشت خود باغی است با جویبارها از زیر آن روان است. در آن دو باغ ، دو چشمه ی همواره جوشان است. (۵۵:۶۶) همراه با جویباری از شیر که طعم آن هرگز تغییر نمی کند ، جویباری شراب حظی است برای آنان که می نوشند ، و رودهایی از عسل خالص . " (۴۷:۱۵) این شراب رنج مستی نمی آورد و آنهایی که می نوشند هرگز از مستی رنج نمی برند.

بهشتی تکیه بر تختهایی که در آنجا نه سرمایی است و نه آفتابی ، و سایه های درختان به آنان نزدیک است و میوه هایشان راحت برچیدن. (۷۶:۱۳-۱۴) غذا و آسایش هرگز به پایان نمی رسد "میوه ها و سایه هایش پایدار است" (۱۳:۳۵)

بیش از همه ، البته "دخترانی همسال با سینه های برجسته" (۷۸:۳۱) و دلبرانی درشت چشم (۳۷:۴۸) ، "حوریانی درشت چشم" (۴۴:۵۴) گویی که آنها یاقوت و مرجان اند (۵۲:۲۰) ، با بهشتیان همنشین خواهند شد. این زنان باکره اند و "دست هیچ جن و انسی پیش از این به آنان نرسیده است." (۵۵:۵۶) الله آنها را باکره ساخته و مطابق سنت اسلامی آنها برای همیشه باکره می مانند. همچنین ، "پسرانی دور بهشتیان طواف می کنند گویی که مرواریدی در صدف هستند." (۵۲:۲۴) ، جوانانی با طراوتی همیشگی (۵۶:۱۷) و چون آنها را ببینی گمان می کنی مراورید هایی پراکنده اند (۷۶:۱۹)

البته هیچکدام اینها در نسخ یهودی و مسیحی پیدا نمی شود ، اما در نوشته های ایرانیان زرتشت هست که حضور قابل ملاحظه ای در مناطق پیرامون امپراتوری پارس پیش از اسلام داشتند. به زعم W.ST.Tisdall ، کسی که نوشته ی برجسته ای در باب این مسائل به نام "منبع اسلام" دارد و بعدا انرا به

یک کتاب بسط داده است و در نوشته های دیگرش نیز به چشم می خورد :
 "کتاب های زرتشتیان و هندوها ،مشابهت خارق العاده ای با آنچه در قرآن و
 حدیث می بینیم دارد. بنابراین به ما گفته می شود که در بهشت حوریانی با
 چشمان سیاه و درشت وجود دارد که مشابه مرواریدی در صدف هستند ...نام
 حوری از یک منبع پهلوی یا اوستایی می آید همچنین جنت و بهشت نیز در
 اوستا دلالت دارد بر زمین بهتر. همچنین داستان های مشابهی نیز در نوشته
 های هندو از بهشت وجود دارد با پسران و دخترانی مشابه حوریان و قلمان ها
 در قرآن." ۱۰

بهره برداری از وحی ؟

عایشه یکبار از محمد پرسید تجربه ی دریافت وحی به چه شکل است و او
 پاسخ داد : "گاهی مانند صدای زنگ وحی می شود و این شکل از وحی سخت
 ترین نوع است و سپس من آنچه را الهام شده است بدست می آورم . گاهی
 فرشته به شکل مردی ظاهر می شود و با من سخن می گوید و من هرآنچه را
 که او می گوید حفظ می کنم." ۱۱ در موقعیتی دیگر او توضیح می دهد :
 "وحی به دو روش بر من نازل می شود: جبرئیل آنرا می آورد و به من می
 رسند همچون پیامی که فردی به فرد دیگر انتقال می دهد و این مرا آرام می
 سازد . و گاهی مانند صدای یک زنگ می تواند و وارد قلب من می شود و مرا
 ناآرام می سازد." ۱۲ عایشه ذکر می کند: "وقتی وحی بر پیامبر خدا نازل می
 شود حتی در طول روزهای سرد نیز پیشانی او عرق می کند" ۱۳ همچنین وقتی
 به او الهام می شود "او احساس می کند باری بر دوش او گذاشته اند و چهره
 اش رنگ عوض می کند." و "او سرش را پایین می آورد و همنشینان او نیز
 سرهای خود را پایین می آورند و وقتی وحی به اتمام می رسد ، او دوباره سرش
 را بالا می آورد." ۱۴

مسلمانی یکبار نقل می کند که : "من آرزو داشتم می توانستم پیامبر خدا در زمان نزول وحی ببینم ." در جایی دیگر کسی از محمد سئوالی می کند و او پاسخ می دهد : "منتظر بمان و سپس وحی الهی بر او نازل می شود....چهره ی محمد برای مدتی سرخ می شود و نفس اش سنگین و سپس آرام می گیرد. " پس او به سئوال کننده پاسخ می دهد.^{۱۵}

یکی از دشواری هایی که غیرمسلمانان برای پذیرش محمد به عنوان پیامبر داشته اند از وقایعی می آید که او طی آن وحی دریافت می کند. همانطور که خواهیم دید ، اغلب در طول کار پیامبری اش ، وحی به منتقدین پاسخ می دهد یا نزاعی را حل می کند یا درباره ی مجموعه ای از وقایع نظر خاصی می دهد. در بیش از چند مورد ، این وحی ها نگرانی الله را نسبت به امیال قلبی محمد نشان می دهد همانطور که در داستان بدنام یکی از همسران محمد به نام زینب بنت جحش می دانیم. زینب با پسرخوانده ی محمد به نام زید بن حارث ازدواج می کند - ازدواجی که مطابق سنت اسلامی هیچکدام آنها تمایلی بدان نداشتند ، اما محمد بر آن اصرار کرده بود چرا که برابری تمامی مومنین را نشان می داد چرا که زینب از خانواده ی برجسته ای بود در حالیکه زید تنها برده ای آزاد شده بود. محمد برای اصرار خود اعتباری الهی خرج می کند : " و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است." (۳۶:۳۳)

زینب بنت جحش ظاهراً زیبا بوده است. مطابق تفسیر الجلالین ، معاصر باستانی اسلامی درباره ی قرآن ، بد از ازدواج با زید ، چشم محمد به او می افتد و از ته قلب عاشق زینب می شود. ۱۶ یک روز ، محمد در جستجوی زید به خانه اش می رود و زینب را در حالی می بیند که تنها لباس زیر زنانه بر تن کرده است. زینب می گوید : " او اینجا نیست ای پیامبر خدا ، به داخل بیا ، تو همانقدر برای من عزیزی که پدر و مادرم!" اما پیامبر اسلام با پریشانی از انجا

دور می شود و چیزی زیر لب زمزمه می کند و سپس با صدای بلند می گوید :
 "منزه است خدا ، که او باعث می شود قلب ها روی برگردانند."^{۱۷}

زید که از ازدواج ناخواسته اش ناراحت بود ، او را در حال بیرون آمدن از خانه می بیند. او به دیدن محمد می رود و همان حرف زینب را می زند : "ای پیامبر خدا ، شنیده ام که به خانه ی من آمده ای . چرا داخل نشدی؟ تو همانقدر عزیز که پدر و مادرم" سپس او به نکته اشاره می کند : "ای پیامبر خدا ، شاید زینب تحسین شما را برانگیخته باشد ، و پس من خودم را از او جدا می کنم" محمد به او گفت : "همسرت را با خودت نگه دار و از خدا بترس" (۳۷:۳۳) زید چندین بار بازمی گردد اما باز محمد همان اندرز را تکرار می کند. عایشه بعدا خاطر نشان می کند که "اگر رسول خدا چیزی را از قرآن پنهان کرده باشد همین موضوع باید باشد."^{۱۸} در نهایت ید از همسرش جدا می شود و به مدت کوتاهی بعد ، الله خود دخالت می کند. مطابق نظر مورخ اسلامی ، ابو جعفر محمد بن جریر طبری (۹۲۳-۸۳۹) ، یک روز محمد با عایشه در حال گفتگو بود که "رنگ از رخساره اش پرید" سپس او لبخند زد و از او درخواست کرد "چه کسی به سراغ زینب خواهد رفت و به او این خبر خوب را خواهد داد که خدا او را به ازدواج من در آورده است؟"

سپس او وحی خدا را قرائت می کند که محمد را به خاطر آنچه مردم فکر می کنند و به همین خاطر از ازدواج با زینب سرباز زده ، سرزنش می کند. (۳۳:۳۷) پس محمد زینب را به همسری برمی گزیند که با یک وحی مستقیم حمایت شده بود تا او را از رسوایی این ازدواج نجات دهد. تا به امروز، مسلمانان در ذکر در قرائت قرآن این هشدار را به محمد را می خوانند که او نباید از هدیه ی الله روی گرداند و در ازدواج با عروس پیشین خود تردید ورزد.

این همسر جدید و جریانات نامزدی اش با محمد ، عایشه را نگران ساخت. "من به خاطر آنچه درباره ی زیبایی او شنیده بودیم بسیار ناراحت شدم و به خاطر چیزی دیگری یعنی آنچه در پیامی برای زینب انجام داده بود. من گفتم

که او می تواند آنرا به رخ ما بکشد.^{۱۹} و مطمئناً به اندازه ی کافی زینب پز آنرا به همسران دیگر محمد داد: "شما توسط خانواده ی تان به ازدواج در آمده اید در حالیکه من توسط خدای بالای هفت آسمان"^{۲۰} که در نتیجه عایشه پاسخ داد: "من همانی هستم که بی گناهی اش از آسمان آشکار شد" و بدان طریق داستان دیگری از جریان سئوال برانگیز وحی محمد بوجود آمد.^{۲۱}

محمد به تازگی دستور حجاب زنان را داده بود، پس عایشه وقتی که محمد را در نبرد همراهی می کرد، در یک کابین در پشت شتر همراه با پرده هایی بر روی آن حمل می شد- و همین باعث ایجاد بحرانی شد که تاثیرات آن هنوز در جهان اسلام است! عایشه داستان را چنین نقل می کند:

"ما در حرکت به سوی مدینه، اردو زده بودیم. سپس محمد شبانه دستور حرکت داد. هنگامی که او دستور حرکت داده بود من برای رفع حاجت برخاسته بودم و از اردوی نظامی دور بودم و بعد از اتمام کارم، به سوی شتر ام باز گشتم. سینه ام را لمس کردم و فهمیدم که گردن بندم گم شده است. پس برای پیدا کردن آن بازگشتم و جستجوی آن مرا از قافله عقب انداخت. (در این حین) کسانی که قرار بود مرا با شتر ببرند آمدند و هودج (کابینی که روی شتر می گذارند و پوشیده است) را روی شتر گذاشته و تصور می کردند که من داخل آن هستم. در آن ایام زنان سبک وزن بودند و آنها چاق نمی شدند، و فقط عادت داشتند مقدار کمی غذا بخورند. در عین حال من هنوز یک دختر جوان بودم. آن شتر را بلند کرده و همگی آنجا را ترک کردند. من گردن بندم را یافتم اما ارتش رفته بود."

از آنجایی که دستور حجاب به معنای این است که هیچ کس نمی توانست به عایشه نگاه کند یا با او صحبت کند، و وزن او هم در بار احساس نمی شد،

مردم کابین عایشه را بلند کرده و به روی شتر گذاشته و از او سؤال نکردند که آیا او درون آن هست یا خیر. به همین خاطر سوگلی محمد جا ماند.

"من در همان مکان استراحت مان نشسته بودم و خواب بر غلبه کرد و همان جا خوابم گرفت. صفوان بن المعطل از پشت ارتش حرکت می کرد. وقتی او صبح به جایگاه من رسید، پیکر کسی را دید که خوابیده است و مرا با دیدن تشخیص داد چرا که قبل از دستور حجاب اجباری مرا دیده بود. به محض اینکه مرا تشخیص داد گفت انا الیه و انا الیه الراجعون^{۲۲} من بیدار شده صورتم را با دستانم پوشاندم و به خدا سوگند که ما حتی یک کلمه هم صحبت نکردیم و من نشنیدم که او بعد از آن چیزی بگوید. او از شترش پیاده شد و آنرا روی زانوانش نشاند و من سوار شتر شده و حرکت کردیم. او شتر را هدایت می کرد تا اینکه ما در گرمای ظهر در حالیکه آنها استراحت می کردند به ارتش رسیدیم."

عایشه به مردی که شوهر او نبود تنها بوده است. نزد برخی ، همین برای گفتن شایعات زشت کافی بوده است عایشه می گوید: "به خاطر همین اتفاق ، برخی از مردم خویشتن را خراب کردند و کسی که این شایعه را پخش کردند عبدالله بن ابی بن سلول همراه با سه تن دیگر بود "(از جمله مرد دیگری به نام مسطح بن اثاثه و خواهر زینب بنت جحش) به علاوه برخی دیگر. این شایعات پخش شد و حتی محمد نیز از آن تاثیر گرفت و از عایشه روی برگرداند. عایشه توضیح می دهد :

"بعد از بازگشت از مدینه ، من یک ماه مریض شدم. مردم تهمت هایی را به من نسبت می دادند در حالیکه از هیچ چیز آگاه نبودم، اما جز احساس ناراحتی که پیرامونم بود ، دریافتم که مهربانی معمول رسول خدا هنگامی که معمولاً

مریض بودم ، نسبت به من کم شده است. اما اکنون رشسول خدا فقط آمد مرا سلام داد و گفت چگونه ای بانو؟ و سپس مرا ترک کرد. این امر شک مرا برانگیخت ، من تا زمانی که بهبود یافته‌م و همراه با ام مسطح برای رفع حاجت به المناسی رفتیم منشا این شر (یعنی تهمت) را کشف نکردم"

ام مسطح نهایتا شایعات را برای عایشه نقل می کند که موجب می شود بیماری عایشه حتی بدتر شود :

"پس بیماری من تشدید شد و من وقتی به خانه رسیدم پیامبر خدا نزد آمد و بعد از سلام احوال مرا پرسید. من گفتم : آیا اجازه می دهی به نزد والدینم بازگردم؟ می خواستم درباره ی اخبار مطمئن شوم. او نیز اجازه داد و من به نزد والدینم رفتم و از مادرم پرسیدم : مادرا! مردم درباره ی من چه می گویند؟ او گفت : دخترم ، نگران نباش ، به ندرت زنی جذاب که مورد عشق شوهرش باشد و شوهر او نیز زنان دیگری داشته باشد در آن زن خطایی خواهند یافت. من گفتم : سبحان الله ، آیا مردم واقعا این گونه صحبت می کنند؟ تا صبح گریه کردم نه می توانستم دست از گریه بردارم و نه به خواب بروم ، حتی صبح دوباره به گریستن ادامه دادم."

و البته عایشه دلیل خوبی برای گریستن داشت: ظاهرا محمد شایعات را باور کرده بود اگرچه عایشه مدافعینی نیز داشت :

"(هنگامی که وحی الهی تاخیر کرده بود) ، پیامبر خدا علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را فراخواند و از آنها برای طلاق دادن من مشورت خواست. اسامه بن زید مرا بی گناه دانست و برای من احترام قائل بود. اسامه گفت: ای رسول خدا ، او همسر شماست و ما جز خوبی از او سراغ نداریم."

اما "علی که بعدا یکی از مقدسین بزرگ و قهرمان مسلمانان شیعه شد ، به محمد یادآوری می کند که زنان زیبای دیگری نیز برای پیامبر مهیاست " (عایشه هرگز این را فراموش نکرد و بعدا با این ادعای علی که محمد او را به عنوان جانشین منصوب کرده به مخالفت برخاست.) "محمد علی را خودش منصوب کرد؟ براستی که وقتی محمد در حال احتضار بود روی سینه ی من استراحت می کرد و از من شستشو خواست و در همان وضعیت درگذشت و من حتی نتوانستم دریابم که او مرده است ، پس چگونه محمد علی را خود منصوب کرده است؟" ^{۲۳} روایت عایشه ادامه می یابد:

"علی ابن ابی طالب گفت : «ای رسول خدا ! خدا تو را در دشواری قرار ندهد ، و زنان بسیاری به جای او وجود دارند ، از کنیز خود بپرس که او به تو حقیقت را خواهد گفت.» سپس پیامبر بریره (یکی از کنیزهای محمد) را فراخواند و گفت : «ای بریره ! آیا چیزی دیده ای که زن تو را برانگیزاند؟» کنیز به او گفت : «به آنکه تو را به عنوان رسول فرستاده قسم می خورم که هرگز چیزی از او به ظن ندیده ام که پنهان کنم» "

محمد به این قانع می شود و به متهمین عایشه روی می کند و به نقل از عایشه ، می گوید:

"پس در آن روز ، پیامبر خدا به بالای منبر رفت و از عبدالله بن ابی بن سلول در حضور ملازمانش شکایت کرده و گفت ^{۲۴} : «آیا کسی است که مرا از شر مردی که تا تهمت های شروانه درباره ی خانواده ام به من آسیب زده ، راحت کند؟ به خدا سوگند که من چیزی جز خوبی درباره ی خانواده ام نمی دانم و آنها مردی را سرزنش می کنند که من جز خوبی از او سراغ ندارم و او هرگز به

جز همراهی من وارد خانه ام نشده است » و تمام آن روز من در حال گریستن بود و اشکام بند نمی آمد و نتوانستم بخوابم.

در همان صبح ، والدینم با من بودند و من برای دو شب و یک روز گریسته بودم و از شدت گریه جگرم می سوخت. در حالیکه مشغول گریه بودم و والدینم کنار من نشسته بودند. زنی انصاری اجازه ی ورود خواست و به او گفتم که داخل شود. او داخل شد و نشست و شروع به گریستن کرد. در حالیکه ما در این وضعیت بودیم ، پیامبر خدا آمد ، سلام داد و نشست. او از زمان این تهمت ها هرگز کنار من نشسته بود. یک ماه گذشته بود و هیچ وحی الهی درباره ی مورد من نازل نشده بود. پیامبر خدا سپس تشهد را ذکر کرد. آه عایشه ! به من درباره ی تو چنین و چنان گفته اند. اگر تو بی گناه باشی پس الله بی گناهی ات را آشکار خواهد کرد و اگر تو گناهی کرده باشی پس نزد خدا توبه می کنم و از او برای بخشایش تو دعا خواهم کرد چرا که اگر کسی برای گناهش توبه کند خدا توبه اش را می پذیرد."

در این جا عایشه برعلیه متهم کنندگانش به دفاع از خود برمی خیزد و حتی در دفاع از خود از قرآن نقل می کند:

"وقتی سخن رسول خدا تمام شد ، اشک های من کاملاً قطع شد و حتی یک قطره نیز اشک نریختم. به پدرم گفتم : از طرف من به پیامبر خدا درباره ی آنچه گفته پاسخ بده . پدرم گفت : به خدا که نمی دانم چه باید بگویم. سپس به مادرم گفتم تا از طرف من پاسخ او را بدهد. او نیز گفت : به خدا نمی دانم چه به پیامبر خدا باید بگویم. با وجود اینکه من دختر جوانی بودم و از قرآن شناخت اندکی داشتم، گفتم : به خدا ، بی شک می دانم که تو این سخنان و تهمتها را شنیده ای به طوری که بر ذهن ات نقش بسته است و آنرا حقیقت

پنداشته ای. اکنون اگر به تو بگویم که بی گناهم تو باور نخواهی کرد و اگر به دروغ اعتراف کنم که گناهکارم و خدا می داند که من بی گناهم ، تو مطمئناً باور خواهی کرد (۱۲:۱۸) پس من به رختخوابم باز می گردم به امید اینکه خدا بی گناهی من را ثابت کند."

الله به این مسئله پاسخ می دهد :

"به خدا ، پیامبر خدا برخاسته بود و خانه را ترک نکرده بود که وحی الهی به او نازل شد. سپس ، او را همان وضعیتی گرفت که معمولاً به هنگام وحی می گرفت ، قطرات عرق مانند مروارید از بدنش جاری شد با اینکه روز سردی بود. وقتی وحی به پایان رسید ، او با لبخند برخاست و نخستین کلمه ای که این بود : آه ای عایشه ، الله بی گناهی ات را اعلام کرده است!" (۲۱-۲۴.۱۱) ^{۲۵}

در اینجا یک متن کامل از اعلام قرآن درباره ی بی گناهی عایشه وجود دارد و مسلمانان را به خاطر باور کردن این تهمت ها سرزنش می کند و گواه معیاری در مواقع جرایم جنسی که تا به امروز نیز بخشی از قوانین اسلامی است تعیین می شود:

"در حقیقت، کسانی که آن بهتان [داستانِ اِفک] را [در میان] آوردند، دسته‌ای از شما بودند. آن [تهمت] را شَرِّی برای خود تصوّر مکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است. برای هر مردی از آنان [که در این کار دست داشته همان گناهی است که مرتکب شده است، و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است عذابی سخت خواهند داشت. چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید ، مردان و زنان مومن گمان نیک نبردند و نگفتند که بهتانی آشکار است. چرا چهار گواه بر آن بهتان نیاوردند؟ پس چون گواه نیاوردند اینان هستند که دروغگویند." (۱۳-۱۱:۲۴)

نتایج

مسلمانان محمد عاشق عایشه بود و به وضوح وقتی وحی بی گناهی اش از خدا به او آمده خیالش راحت شده است. اما در اینجا در مورد زینب ، به نظر می رسد که الله نگرانی خدا برای پیامبرش در قرآن ، فرض می شود که پیامی کلی و قابل کاربرد برای تمامی مردم در هر زمان و مکانی است حتی در مکان های خاص. حتی عایشه نیز از آن متعجب شد: "اما به خدا ، فکر نمی کردم که الله بی گناهی من را تایید کند چرا که من خودم آنچنان مهم نمی دانستم که از طریق وحی الهی خدا درباره ی آن صحبت کند. بلکه فقط امیدوارم بودن از طریق یک رویا الله بی گناهی من را نشان دهد" ^{۲۶} در واقع حتی بعد از قرنهای نیز مسلمانان از آن در تعجب اند.

البته مانند مورد زینب ، در اینجا هم توجیهی برای امیال محمد وجود دارد: با داستان زینب ، به مسلمانان یاد داده می شود که یک مرد می تواند با همسر مطلقه ی پسرش ازدواج کند. با وجود عجیب است که برای مشروعیت بخشید به چنین موضوع فرعی می بایست پیامبر و خدا و وحی الهی این همه درگیر شوند! نتیجه ی این تضعیف فرزند خواندگی در فرهنگ اسلامی بوده اس، همچنانکه زید دیگر زید بن محمد یا زید پسر محمد شناخته نمی شود بلکه زید بن حارث ، با نام پدر واقعی اش، صدا زده می شد. قرآن می گوید: خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است، و آن همسران را که مورد «ظهار» قرار می دهید مادران شما نگردانیده، و پسرخواندگانتان را پسران واقعی شما قرار نداده است. این، گفتار شما به زبان شماس، و[لی] خدا حقیقت را می گوید، و اوست. آنان را به نام پدرانشان بخوانید که این نزد خدا عادلانه تر است و اگر پدرانشان را نمی شناسید پس برادران دینی یا موالی شمایند و در آنچه اشتباهها مرتکب شده اید گناهی نیست. ولی در آنچه دلایاتان عمد داشته مسئولید و خدا آمرزنده و مهربان است. (۴:۳۳-۵) ۲۷

اتهام دروغ بر علیه عایشه باعث شد که برای اتهام آوردن نیازمند چهار شاهد مرد مسلمان باشد تا جرم زنا یا دیگر بی ملاحظگی ها اثبات شود. در مورد

بدرفتاری جنسی نیز چهار شاهد مرد نیز لازم است که مطابق وحی همسر جوانش را مبرا می کند (۲۴:۱۳) و ۲۸ و درست همانطور که کلام خود عایشه برای تکذیب اتهام برعلیه اش به حساب نمی آید ، پس قوانین اسلامی اعتبار شهادت زن را محدود می کند- به خصوص در مورد بی اخلاقی های جنسی. قرآن می گوید : ".... دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید، پس اگر دو مرد نبودند، مردی را با دو زن، از میان گواهانی که [به عدالت آنان] رضایت دارید [گواه بگیرید]، تا [اگر] یکی از آن دو [زن] فراموش کرد، زن دیگر، وی را یادآوری کند. و چون گواهان احضار شوند، نباید خودداری ورزند...." (۲:۲۸۲) و نظریه پردازان فقه اسلامی شهادت زن را حتی از این بیشتر به (و به زبان فقهی) موارد مستلزم مالکیت یا انتقال مالکیت از قبیل فروش "محدود کرده اند و در غیر این صورت تنها مردان می توانند شهادت دهند.^{۲۹}

در نتیجه ، حتی امروز نیز در سرزمین هایی که شریعت اسلامی حاکم است عملاً اثبات تجاوز ناممکن است. مردان بی پروا می توانند مرتکب تجاوز شوند و از جرم تبرئه شوند چون حرف قربانی به حساب نمی آید. حتی بدتر ، اگر زنی مردی را به تجاوز متهم کند ، ممکن است خودش را متهم کرده باشد. اگر شاهد مردی یافت نشود ، اتهام تجاوز قربانی به معنای اعتراف به زنا می شود. این موجب این واقعیت ترسناک شده است که حدود ۷۵ درصد از زنان در زندان پاکستان در واقع به خاطر قربانی تجاوز بودن پشت میله ها گیر کرده اند.^{۳۰} چندین مورد در نیجریه اخیراً حول اتهام تجاوز به اتهام زنا چرخیده است و با حکم مرگ مواجه شده اند که تنها تحت فشار بین المللی تغییر کرده اند.^{۳۱} علاوه بر این ، این سوء استفاده ها در مقابل نقد و اصلاح فوق العاده مقاوم هستند - آنها بیش از همه بر مثال محمد استوار اند ، یعنی بر الگوی کامل رفتار بشر!

شرمندگی در دوران مدرن

با وجود این ، در حال حاضر ، بسیاری از مدافعین اسلام و مسلمانان در دوره ی مدرن برای این موضوعات احساس خجالت و شرمندگی می کنند یا حداقل به نظر می رسد که نمی خواهند خوانندگانشان در این باره زیاد بدانند. یحی امریک در "زندگی و اعمال محمد" از زینب بنت جحش فقط همین را می گوید که او با پیامبر ازدواج کرده بود و به خاطر برده بودن و فرودستی زید از او طلاق گرفته بود.^{۳۲} او هیچ ذکری از اتفاق پریشانی محمد در مشاهده ی برهنگی او نمی کند یا وحی متعاقب الهی که در سوره ی ۳۳ نقل شده را ذکر نمی کند. او به فرزند خوانده شدن زید توسط محمد و تغییر نام او به زید بن محمد را ذکر می کند بی آنکه حتی از تغییر نام وی به زید بن حارثه که در اثر وحی ایجاد شد سخنی بگوید.^{۳۳}

محمد حسین هیکل ، "در زندگی محمد" با خشم نسبت به شرق شناسانی که از داستان زینب برای لکه دار کردن محمد استفاده می کنند می گوید:

"شرق شناسان و مسیونر های غربی برای اینکه خشم و تخیل خود را بیرون اندازند در داستان زینب مکث می کنند. در این فصل از زندگی نامه ی محمد ، برخی از آنها بی اندازه تصویر جنسی از زینب را ترسیم می کنند . آنها نقل می کنند که وقتی محمد او را دید ، وی نیمه برهنه بود ، موهای زیبا و سیاهش نیمی از بدنش را پوشانده بود و هر انحنای بدنش مملو از میل و شهوت بود. دیگران می گویند که وقتی محمد درب خانه ی زید را باز کرد ، نسیمی وزیدن گرفت و پرده ی اتاق زینب را کنار زد ، بنابراین محمد توانست نگاهی به اندام او در لباس شب و خوابیده بر روی زیرانداز بیاندازد. آنها سپس به خوانندگانشان تلقین می کنند که قلب محمد از عشق و میل به زنان می تپید. آنها نقل می کنند که محمد میل خود را پنهان می کرد اگرچه به سختی می توانست آنرا برای مدتی طولانی پنهان کند!

این و بسیاری تصویرهایی دیگر مانند این با تلاش زیاد توسط شرق شناسان و مسیونرها نقاشی شده است و می توان آنرا در آثار مویر ، درمنگهام ،

واشنگتون ایروینگ ، لامنس و دیگران یافت. نمی توان انکار کرد که این داستان مبتنی بر گزارش هایی از شرح حال بوالهوسانه ی مسلمانان کتب حدیث است . اما این کتب قابل چالش هستند. و جای تاسف دارد که مولفین ما آنها را بدون مذاقه استفاده کرده اند. جای عذری ندارد که این پژوهشگران قلعه هایی در اسپانیا با توجیه همین روابط محمد با زنان ساخته بودند. قلعه هایی که آنها با این واقعیت توجیه می شدند که محمد با زنان کثیری احتمالا نه تن و یا مطابق برخی از نسخ حتی بیشتر ، ازدواج کرده بود."

هیکل سپس اینطور پاسخ می دهد که حتی اگر این داستان ازدواج زینب با محمد درست باشد ، همچنان هیچ خللی در پیامبری محمد و بزرگی او و پیام اش ندارد.

چرا نه ؟ چون "احکامی که برای مردم وضع شده اند برای مردی به این بزرگی کاربرد ندارد. با یک منطق محکمتر ، آنها هیچ کاربردی برای پیامبران ندارند. " و حتی بیش از این دیدگاه عجیب و رومانتیک ، "واقعیت این است که محمد انسانی اسیر هوس و میل نبوده است آنطور که شرق شناسان و میسونرها تصویر کرده اند. او برای شهوت ، میل یا عشق با همسرانش ازدواج نکرد. اگر برخی از مسلمانان در دوره های تاریخی خاص به خود اجازه دادند که چنین چیزهایی را به پیامبر نسبت دهند و بدین طریق اگرچه با حسن نیت ، بهانه ای دست دشمنان اسلام داده اند ، به این خاطر است که محافظه کاری آنهاست که باعث شده نگرشی مادی گرا برگزینند. بدین ترتیب در رفتار محمد در مورد هرچیزی هوس انگیز در این جهان مبالغه شده است. اما این تصویری که آنها ترسیم کرده اند غلط است. تاریخ محمد آنرا بی درنگ انکار می کند و منطق زندگی او در مخالفت تمام با آن قرار دارد."^{۳۴}

کارن آرمسترانگ در مقابل ، دیدگاهی قدری واقع گرا تر انتخاب می کند. او حتی لحظه ی حادی را بازگو می کند بعد از اینکه محمد از سوی خدا توسط وحی به خاطر تردید برای ازدواج با زینب سرزنش می شود : "به درستی که

خدا برای انجام این وصلت شتاب دارد" اما سپس او توضیح می دهد که "مسلمانان امروزی انکار می کنند که ازدواج محمد با زینب از روی هوس بوده است و در واقع محتمل نیست که زنی سی و نه ساله ، که همواره در مرز سوء تغذیه زندگی کرده است و در معرض خورشید سوزان عربستان بوده ، چنین طوفانی از عاطفه را در سینه ی کسی برانگیزاند. جدا از اینکه پسرعموی او از زمانی که او کودک بوده وی را می شناخته است." ۳۵

با وجود این و در تضاد با روایات اولیه ، در آن می بینیم محمد در واقع تحت امیال خود قرار گرفته هنگامی که زینب را تنها با لباس خواب دیده است و زید به او نیز گفته او اگر شما از تحسین وی برانگیخته شده اید من او را طلاق خواهم داد.

آرمسترانگ در رابطه با شایعات پیرامون عایشه بحثی نمی کند و به این واقعیت نمی پردازد که محمد کلام او را به هیچ انگاشته است و برای مبرا کردن او تنها به وحی الهی نیاز دارد. او نه بر اینکه آیا وحی باید درباره ی موارد خصوصی زندگی محمد باشد تمرکز نمی کند و ذکری از این تبعیضی که زنان مسلمان از آن متعاقبا برای شهادت دادن رنج می برند ، سخنی به میان نمی آورد. برعکس ، او در عایشه رفتار باوقار در مواجهه به موقعیت را می بیند و نشان از اعتماد به نفسی دارد که اسلام می تواند به زنان بدهد. ۳۶

آرمسترانگ این عبارت عایشه را هم ذکر نمی کند که می گوید: "من هیچ زنی را ندیده ام که مانند زنان مومن و مسلمان رنج کشیده باشند." و آنها هنوز هم رنج می کشند.

فصل پنجم

هشدار در مواجهه با یک مجازات وحشتناک

* مخالفت اولیه با محمد از سوی قبیله ی خویش
* تکامل آموزه ی قرآن درباب جنگ برعلیه کافران
* آیات شیطانی : تلاش محمد برای جلب رضایت مخالفینش
* چگونه مدافعین اسلام تلاش می کنند از توضیح موقوف آیات شیطانی فرار کنند
* معراج محمد به اورشلیم

مشکل با قریش

بعد از اینکه محمد با کمک خدیجه و ورقه معلوم گشت که او یک پیامبر است ، محرمانه با مردم درباره ی مذهب جدیدش شروع به صحبت کرد. در ابتدا ، ماهیت این موضع ها ساده و یگانه پرستی بود : "این خداوند مذهبی است که خدا برای خویش برگزیده و رسولش را با آن فرستاده است. من شما به سوی خدا ، خداوند بدون شریک ، فرا می خوانم تا او را بپرستید و پرستش لات و عزی را کنار بگذارید " خدیجه اولین مسلمان می شود و بعد از او ابی ابن ابی طالب که در آنزمان پسری ده ساله بود و بعدا نزد شیعیان و برخی فرقه های دیگر به مقامی بزرگ می رسد. سه سال بعد از دعوت اولیه از سوی جبرئیل که حدود سال ۶۱۰ می شد، الله به او دستور می دهد که "آنچه را که به تو امر شده اعلام کن و از بت های روی برگردان"^۲

محمد خویشاوندان خود از قریش را فرا می خواند ، بالای یک کوه می رود و خاندان های قریش را به نام صدا می زند. او از آنها می پرسد ، "تصور کنید که من به شما بگویم سواره نظامی در دره قصد حمله به شما را دارم ، آیا مرا باور می کنید؟"

آنها پاسخ مثبت دادند : "بله ، چرا که ما از تو چیزی جز حقیقت نشنیده ایم."

جواب از پیش حاضر محمد این بود که : "من در مواجهه با یک عذاب و تنبیه به شما هشدار می دهم" به عبارت دیگر روز داوری دردناک الله بدتر از خیل دشمن است.

این هشدار زاهدانه عموی پیامبر ، ابو لهب، (که به ادعای پیامبری برادرزاده ی خود اعتقادی نداشت) را ناراحت کرد. او به محمد پاسخ می دهد : "دست بشکنند که تمام روز ما را تلف کردی . آیا برای همین ما را اینجا جمع کرده ای؟"^۳ سپس ابولهب خطاب به جماعت قریشیان کرده و اعلام می کند : "میزبان شما ، شما را فریفته است."^۴

الله خود پاسخ ابولهب را در یک وحی جدید می دهد : "بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او. دارایی و آنچه اندوخت سودش نکرد. و زنش آن هیمه کش . برگردنش طنابی از لیف خرماسست." (۵-۱:۱۱۱) حدیثی به اطلاع می رساند که ابولهب "در واقع هلاک شد" ۵ این حدیث روش مرگ او را شرح نمی دهد اما به یک دلیل ممکن می تواند رد شود: در این مقطع مسلمانان دشمنانشان را مورد حملات خشونت آمیز قرار نمی دادند.

یحیی امریک در این داستان چرخش دیگری به کتابش درباره ی زندگی نامه ی پیامبری محمد می دهد. بعد اینکه محمد پیامش را منتقل کرد ، او می گوید : "ابولهب، که در نزدیکی ایستاده بود ، با عصبانیت محمد را نفرین می کند و او می گوید که باید بمیرد. محمد به خاطر رسم باستانی احترام به بزرگتر زبانش را نگاه می دارد. اما بزودی ، چند آیه ی کوتاه بر او نازل می شود که در آن به ابولهب گفته می شود اوست که به مرگ محکوم است." ۶

محمد به موعظه ادامه داد اما نتیجه ی اندکی گرفت. مخالفین اش از او سؤال می کردند که چرا هیچ معجزه ای ندارد ، از او می خواستند کوه های دور مکه را برای آنها به طلا تبدیل کند ، یا آنها را از هم دور کند تا مزرعه هاشان بهتر کشت شوند. الله به محمد پاسخ می دهد : "اگر تو بخواهی ، من صبور خواهم بود و به آنها زمان بیشتری خواهم داد و اگر بخواهی آنچه را که می خواهند انجام خواهم داد ، اما اگر آنها ایمان نیاورند ، مانند اقوام پیشین نابود خواهند شد." ۷ محمد درخواست زمان بیشتری کرد و به دشمنانش پاسخ داد که معجزه ی او قرآن است.

یکبار یکی از قبیله ی قریش از او خواست تا جبرئیل یا فرشته ی دیگری را بفرستد تا با آنها سخن گفته و آنها نیز باور کنند : "ای محمد اگر فرشته ای با تو به سوی ما بیاید و با ما سخن بگوید و با تو دیده شود ما ایمان خواهیم آورد." ۸ اما الله در یک وحی پاسخ می دهد که "اگر او را فرشته ای قرار می دادیم ، حتما وی را به صورت مردی در می آوردیم و باز امر بر آنان مشتبه می

شد" (۶:۹) او محمد را دلدارى مى دهد و به او مى گوید که برخورد مردم با او نیز مانند پیامبران پیشین است : "و پیش از تو پیامبرانى به استهزاء گرفته شده اند. پس آنچه را که ریشخند مى کردند گریبان گیر ریشخند کنندگان مى شود." (۶:۱۰) اگرچه مسلمانان در آن موقع تنها یک گروه بسیار کوچکی بودند ، خشونت با این دین جدید از همان اول شروع شد. ابن اسحاق داستانی را تعریف می کند که :

"وقتی همراهان پیامبر قصد نماز مى کردند به دره ای مى رفتند تا مردم آنها را نتوانند ببیند و در حالیکه سعد بن ابو وقاص با تعدادی از یاران پیامبر در یکی از دره های مکه مشغول نماز بود ، گروه کوچکی از مشرکین از انجا رد مى شدند و در حالیکه آنها مشغول نماز بودند مزاحم آنها شدند. آنها مسلمانان را به خاطر کارشان به باد سرزنش و تمسخر گرفتند تا اینکه سعد به یکی از آنها با استخوان شتر حمله کرده و او را زخمی ساخت. این اولین خونی بود که برای اسلام ریخته شد." ^۹

در ادامه از همین قسم ماجراها پیش آمد. اما محمد کار پیامبری اش را به عنوان یک جنگجو آغاز نکرد ، اگرچه او در جنگ بین قبیله ی قریش و خاندان همسایه مشارکت کرده بود.^{۱۰} اما او فعالیت هایش را به موعظه محدود کرد ، البته موعظت او کافران مکه را به نابودی تهدید می کرد.

"و چه بسیار شهرها که مردمش ستمکار بودند و آنها را در هم شکستیم. پس چون عذاب ما را احساس کردند ، به ناگاه از آن مى گریختند. مگریزد و به سوی آنچه در آن متنعم بودید و به سوی سراهبستان بازگردید ، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید. گفتند ای وای برما که واقعا ستمگر بودیم. سخنشان پیوسته همین بود تا اینکه آنها را هلاک کردیم." (۲۱:۱۱-۱۵)

قریش با قتلی که سعد ابو وقاص مرتکب شده بود کاملا شوکه شد و همچنانکه محمد با غضب شروع به حمله به آنان و خدایانشان کرد ، آنها اسلام و پیامبرش را تهدیدی یافتند. در مقابل آنها نیز شروع به پاسخ کردند. به نظر این

اسحاق ، آنها "مردان احمق را برعلیه محمد تحریک کردند تا او را دروغگو بخوانند ، به او حمله کنند و او را شاعر و ساحر یا جن زده خطاب کنند. اما پیامبر به آنچه خدا امر کرده بود ادامه داد ، هیچ چیزی را پنهان نمی کرد ، و بیزاری اش را از مذهب آنان اعلام می کرد ، بت هایشان را انکار می کرد و آنها با کافرانیشان رها می کرد."^{۱۱}

رابطه بین مسلمانان و قریش وخیم تر شد وقتی که محمد به گروه کوچک پیروانش گفت : "اگر شما به حبشه بروید برایتان بهتر است ، چرا که پادشاه آنها بی عدالتی را تحمل نمی کند و کشوری دوست است ، تا زمانی که خدا شما را از این تنگنا رها کند." ^{۱۲} تعدادی از مسلمانان نصیحت او را قبول کردند ، اما محمد خود در مکه ماند و سعی می کرد قریش را به اسلام روی گرداند.

تکوین فرمان به جنگ

در یک جا خشم و عصبانیت محمد به خاطر شکست اش برای روی آوردن قریش به اسلام فوران می کند. او به گروهی از مردم قریش در کعبه روی آورده ، سنگ سیاه را بوسید و حول کعبه سه بار طواف کرد. در دور سوم متوقف مانده و اعلام می کند : "آیا می خواهید به من گوش بسپارید ، ای مردم قریش؟ قسم به کسی که زندگی من در دستان اوست ، من شما را خواهم کشت." ^{۱۳} این یکی از غیب گویی های محمد بود که مسلما بعدا درست از آب در آمد.

شکل پیام محمد شروع به تغییر کرد. ابتدا در رسالت او ، گروهی دوازده نفری از قبیله ی خزرج از شهر یثرب که در شهری به نام العقبه به گرد محمد جمع شده بودند، به اسلام روی آوردند و به عنوان پیمان عقبه شناخته می شود و به معنای بیعت با پیامبر اسلام است. یکی از آنها توضیح می دهد : "ما با پیامبر بیعت کردیم که برای خدا شریک نیاوریم ، دزدی و زنا نکنیم ، فرزندان

مان را نکشیم ، به همسایه مان تهمت زنیم ، و از آنچه او برحق است نافرمانی نکنیم ؛ اگر چنین کنیم ، بهشت از آن ما خواهد بود و اگر هرکدام از این گناهان را مرتکب شویم ، در این جهان به عنوان کفار مجازات خواهیم شد و اگر گناه ما تا روز رستاخیز پنهان بماند ، پس خداست که تصمیم می گیرد آیا ما را تنبیه کند یا ببخشد.^{۱۴}

در این پیمان هیچ چیزی درباره ی جنگ برای اسلام نیست. اما یک سال بعد ، حدود سال ۶۲۲ گویی مفاد این پیمان تغییر کرده بود. اصلتا ابن اسحاق توضیح می دهد که : "پیامبر دستور جنگ یا خونریزی نداده بود... اما صرفا دستور داده بود که مردم را به خدا دعوت کنیم و حمله ی آنان را تحمل کرده و جهل شان را ببخشیم. قریش پیروان او را آزار می داد ، آنها را از دین شان دور می کرد و آنها را از سرزمین شان تبعید می کرد. مسلمانان یا باید دین شان را رها می کردند یا با آنها بدرفتاری می شد و یا سرزمین شان را ترک می کردند ، برخی به حبشه رفتند و دیگران به یثرب."

اما اکنون زمان برای بخشش سرآمده بود:

"وقتی قریش نسبت به خدا گستاخ شد و هدف بخشنده اش را نپذیرفت ، پیامبرش را به دروغ متهم کرد ، و آنهايي را که به الله خدمت می کردند، یگانگی او را قبول داشته و به پیامبرش معتقد بودند و بر دین شان اصرار می ورزیدند را مورد بدرفتاری قرار داده یا تبعید کردند. خدا به پیامبرش اجازه داد تا بجنگد و از خودشان بر علیه کسانی که انها را دچار خطا کرده یا تهدید می کنند حمایت کنند.^{۱۵}

سپس ابن اسحاق پیشرفت وحی قرآنی را درباره ی جنگ توضیح می دهد. ابتدا ، الله به مسلمانان اجازه ی جنگ دفاعی را می دهد:

مطمئنا خدا به انانی که به او کمک کند ، کمک خواهد کرد. خدا قادر متعال است . کسانی که ما ایشان را در این سرزمین نیرومند بسازیم ، نماز خواهند

گذارد ، ذکات خواهند داد ، مهربانی کرده و از شرارت دوری می جویند. سرانجام تمام امور از آن خداست.^{۱۶} این بدان معناست که "من به آنها اجازه دادم بجنگند فقط به خاطر اینکه با آنها بدرفتاری شده اند در حالیکه دلیل حمله به آنان فقط به خاطر این بوده که خدا را پرستش می کردند. وقتی انها اوضاع به نفع ما بچرخد ، آنها نماز می گذارند ، ذکات می دهند ، مهربانی می کنند و از شرارت دوری می ورزند یعنی پیامبر و همه ی پیروان آن.^{۱۷} وقتی اوضاع به نفع ما بچرخد به عبارت دیگر یعنی آنها حکومت اسلامی تاسیس خواهند کرد که مرتب نماز برگزار خواهد شد ، ذکات داده خواهد شد و قوانین اسلامی منصوب خواهد شد. اما این آخرین کلام الله نبوده است که در آن مسلمانان می بایست بجنگند :

سپس خدا بر او نازل کرد که "با آنان بجنگید که دیگر فتنه ای نباشد و دین مخصوص خدا شود و اگر دست برداشتند تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست." (۲:۱۹۳)^{۱۸}

متنی که ابن اسحاق از قرآن اشاره می کند چیزی بیشتر از فرمان به جنگ دفاعی است: مسلمانان باید بجنگند تا دین ، دین خدا شود ، تا تنها الله پرستیده شود. بعدا قوانین اسلامی ، مبتنی بر گفته های محمد ، به غیرمسلمانان سه گزینه می دهد : یا به اسلام روی آورید ، یا به انقیاد قوانین اسلامی موجودی فرومایه باشد و یا بجنگید.

آیات شیطانی

اما تلاش های محمد برای متقاعد کردن هم قبیله هایی خود به دیدن جدیدش بی ثمر ماند و در این شکست منجر به اتفاق رسوایی آمیز آیات شیطانی شد که به همین اندازه رمان سلمان رشدی به همین نام را نیز جاودانه

ساخت. در سال ۱۹۸۹ ، آیت الله خمینی فتوایی را برای قتل سلمان رشدی صادر کرد ، حکم مرگی که همواره توسط رهبران ایران تایید شده اما تا کنون هیچ تروری برای کشتن رشدی صورت نگرفته است.

مطابق سنت اسلامی ، شیطان و نه الله ، یکبار از زبان محمد سخن می گفت. این آیات که به پیامبر اسلام سخنی شرورانه باز می گوید از این پس آیات شیطانی خوانده شده است.

محمد به خاطر ناتوانی اش برای روی آوردن مردمش به اسلام مایوس شده بود. بنا به گفته ی ابن اسحاق ، در فصلی که طبری با نقل از او آنرا حفظ کرده است ، "پیامبر به خدا سعادت مردمش در اضطراب بود و می خواست آنها را هرجور که هست جذب کند" در واقع "او برای جذب آنها بیش از اندازه اشتیاق نشان داد". اما در نهایت این رهبران قریش بودند که به او یک پیشنهاد دادند. آنها حاضر بودند به وی زنان و ثروت ببخشند و حتی او را پادشاه خود کنند اگر در مقابل شرایط آنها را بپذیرد. "ای محمد این چیزی است که ما به تو خواهیم داد ، پس از مخالفت با خدایان ما دست بردار و با بدی از آنها سخن مگو. اگر تو این کار را بکنی ، ما نیز پیشنهادی به تو خواهیم داد که هم به نفع تو باشد و هم ما."

محمد پرسید " این پیشنهاد چیست؟"

"شما برای یکسال خدایان ما لات و عزی را پرستش خواهید کرد و ما نیز برای یکسال خدای شما را."

محمد پاسخ داد : "بگذار ببینم که از سوی خدایم چه وحی می آید"^{۱۹} در ابتدا پاسخ پیامبر اسلام یک نه ی قطعی بود : الله به او گفت : به کافران بگو که مسلمانان آنچه آنها می پرستند را نخواهند پرستید (۶-۱:۱۰۹)

اما قریش اصرار ورزید : "محمد ، بیا و اجازه بده که آنچه تو می پرستی را ما نیز بپرستیم و آنچه ما می پرستیم را نیز تو در همه ی عبادات شریک کنی." اما الله به او گفت که بر عقیده ی خود راسخ بماند. (۶۶-۳۹:۶۴)

اما در پشت این موضع محکم ، محمد برای بن بست خویش را در اشتیاق راه چاره ای بود : "وقتی پیامبر دید که مردمش به او پشت خواهند کرد و او پاسخ خیری که او از سوی خدا برای آنها آورده است احساس بدی در دل داشت و آرزو کرد که از سوی خدا پیامی بیاید تا او با مردمش مصالحه کند."^{۲۰}

او گفت : "ای کاش الله بر من چیزی ناخوشایند برای ایشان وحی نکند"^{۲۱} و نهایتاً او به راه چاره ای رسید . او وحیی دریافت کرد که می گفت مسلمانان مجاز هستند لات و عزی و منا یعنی سه خدای مشرکین را برای شفاعت نزد الله بپرستند.^{۲۲} اما درد و ناامیدی به سبب انکار او بوسیله ی مردمش از میان رفت : این پیام جدید مستقیماً در تناقض با ذاتِ موعظت او بود. او لاتز و منی و عزی را از همان آغاز اعلام پیامبری اش خوار شمرده بود یا حتی قبل از آن اگر روایت ملاقات او در جوانی با بحیرا راهب سوری را باور داشته باشیم. آیا این یکتاپرستی آشتی ناپذیر اکنون به خاطر مصالحه با مردمش به دور انداخته شده بود؟

مصالحه به نظر میسر می آید. قریش برخاست و همراه با محمد و مسلمانان بعد از اینکه محمد وحی جدیدش را دریافت کرد ، سجده کردند. ابن اسحاق نقل می کند : "سپس مردم متفرق شدند و قریش محظوظ از آنچه درباره ی خدایانشان گفته شده بود ، خارج شد و می گفتند که محمد از خدایان ما با عزت و احترام یاد کرده است. او از آنچه غرائق خوانده می شد یعنی شفاعت و میانجی گری برای الله تجلیل کرده است."^{۲۳}

این کلام به سرعت در میان مسلمانان پیچید : "قریش اسلام را پذیرفته است"^{۲۴}

از آنجایی که صلح ممکن به نظر می رسید ، برخی از مسلمانان که به حبشه گریخته بودند در کمال امنیت بازگشتند. اما یک بازیگر اصلی در این ماجرا اصلاً راضی نبود: فرشته ی جبرئیل ، کسی که برای دادن اسلام به محمد بر او ظاهر شده بود. او به سوی محمد آمد و گفت : "ای محمد چه کرده ای؟ تو بر این

مردم چیزی را خوانده ای که من برای تو از سوی خدا نیاورده بوده و تو چیزی را گفته ای که او به تو نگفته است."

محمد دریافت که چگونه او کل رسالت پیامبری اش را به خطر انداخته است. "من سخنی را از خدا جعل کرده ام و آنچه او نگفته را به او نسبت دادم." ^{۲۵} او "به شدت محزون گشت و از خدا ترسید" چرا که اجازه داده بود کلام خدا یا شیطان مغشوش شود. و الله به محمد هشدار قوی می دهد (قرآن ۷۵-۱۷:۷۳) و چیزی نمانده بود که تو را از آنچه به سوی تو وحی کرده ایم گمراه کنند تا غیر از آن را بر ما ببندی و در آن صورت تو را به دوستی خود بگیرند. اما در نهایت نسبت به پیامبرش بخشش نشان می دهد.

پس خدا به او وحی فرستاد که او را می بخشاید و برای روشن ساختن مسئله به او می گوید که هر پیامبری پیش از او نیز دچار همین وسوسه شده است و آنچه او خواسته را خواسته است و شیطان آنچه او میل داشته را بر زبانش جاری ساخته است. پس خدا آنچه شیطان گفته بود را باطل ساخته و آیات خود را نزول می کند یعنی تو مانند دیگران پیامبران هستی. ^{۲۶}

این قوت قلب در قرآن تقویت شده است: "و پیش از تو [نیز] هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز اینکه هر گاه چیزی تلاوت می نمود شیطان در تلاوتش القای [شبهه] می کرد پس خدا آنچه را شیطان القا می کرد محو می گردانید سپس خدا آیات خود را استوار می ساخت و خدا دانای حکیم است (۲۲:۵۲)

و در واقع این آزمونی برای ناباوران بود: "تا آنچه را که شیطان القا می کند برای کسانی که در دلهایشان بیماری است و [نیز] برای سنگدلان آزمایشی گرداند و ستمگران در ستیزه‌ای بس دور و درازند" (۲۲:۵۳)

ابن اسحاق می گوید که الله بدان طریق "اندوه پیامبرش را بر طرف نمود و ترس را از او دور ساخت". او همچنین وحی جدید فرستاد تا با کلام شیطان درباره ی لات و منی و عزی جایگزین شود:

به من خبر دهید از لات و عزی و منات آن سومین دیگر . آیا [به خیالتان] برای شما پسر است و برای او دختر. در این صورت این تقسیم نادرستی است. [این بتان] جز نامهایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید [و] خدا بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی کنند با آنکه قطعاً از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است. (۲۳-۱۹:۵۳)

به عبارت دیگر آیا الله دختران دارد در حالیکه کافران پسر ؟ برای یک عرب قرن هفتمی این مضحک است. لات و منا و عزی تنها خیالات تخیل مشرک است . نامهایی که شما و پدرانتان داده اید و خدا برای آنها هیچ وحی نفرستاده است.

محمد به یکتاپرستی آشتی ناپذیر اولیه اش برمی گردد. جای تعجب ندارد که بعد از این تنش با قریش بیشتر شد. ابن اسحاق نقل می کند که مشرکین شروع کردند به استفاده از این داستان بر علیه محمد :

"وقتی لغو آنچه شیطان در دهان محمد گذاشته بود از جانب خدا آمد ، قریش گفت : محمد درباره ی موقعیت خدایان شما نسبت به الله گفته توبه

کرده است و آنرا به چیز دیگری تغییر داده است. اکنون کلامی که شیطان بر زبان محمد جاری ساخت در دهان تمامی مشرکین بود و آنها نسبت به مسلمانان و پیروان محمد خصومت بیشتری نشان دادند.^{۲۷۱}

ماجرای آیات شیطانی طبعاً قرن ها موجبات خجالت مسلمانان را فراهم آورده است. در واقع این ماجرا بر صحت و اعتبار کل ادعای محمد به عنوان یک پیامبر سایه افکنده است. بیش از همه ، اگر شیطان توانست یکبار از دهان محمد سخن بگوید و انرا وحی خدا جلوه دهد ، چه کسی می تواند بگوید که شیطان در جاهای دیگر نیز حرف خود را بر دهان محمد جاری نساخته باشد؟ بنابراین پژوهشگران و مدافعین اسلامی به داستان آیات شیطانی حمله کرده و آنرا جعلی می خوانند. محمد حسین هیکل در کتاب "زندگی محمد" ادعا می کند که این ماجرا هرگز رخ نداده است و در واقع نمی توانسته رخ داده باشد چرا که محمد یک پیامبر است :

"این داستان توجه شرق شناسان غربی را به خود جلب کرده و انرا درست فرض کرده اند و از فرط تکرار آنرا قی می کنند. ... داستانی که با کمی دقت تناقضش آشکار است. این داستان با لغزش ناپذیری هر پیامبری در رساندن پیامبر خدایش د تضاد قرار دارد."

او حتی تعجب می کند که چرا برخی علمای اسلام صحت آنرا پذیرفته اند. اما به سرعت اضافه می کند : "ابن اسحاق به سهم خود تردید نکرد که اعلام کند این جعلی است توسط زندیقان (غیرمسلمانانی که نابوری خود را پنهان می کنند و وانمود می کنند که عضو امت اسلامی هستند ، خصوصاً زرتشتی ها و مانوی ها)^{۲۸۱}

یحی امریک از ماجرای آیات شیطانی اصلاً ذکرى به میان نمى آورد و توضیح مى دهد که مسلمانانى که به حبشه مهاجرت کرده اند بازگشتند. وقتى "بوسيله ی تاجران از مکه خبر آمد که عده اى از بزرگان قوم به اسلام روى آورده اند و موقعیت مسلمانان بهتر شده است."^{۲۹}

کارن آرمسترانگ اعتبار داستان را رد مى کند : "ما باید روشن کنیم که بسیاری از مسلمانان این داستان را جعلی مى دانند. آنها اشاره مى کنند که هیچ ارجاع روشنى به آن در قرآن نیست و توسط ابن اسحاق در اولین و معتبرترین روایت از زندگى محمد ذکر نشده است."^{۳۰}

اما معلوم نیست که آیا ابن اسحاق این ماجرا را ذکر کرده است یا نه. طبرى نسخه ی داستان خود را به ابن اسحاق نسبت مى دهد و دلیلى وجود ندارد که بگوئیم اینطور نبوده است.^{۳۱} ابن سعد نیز این روایت را نقل کرده است.^{۳۲}

به سختی بتوان دید که چگونه و چرا چنین داستانی مى بایست جعل مى شده و توسط مسلمانان باتقوا مانن ابن اسحاق ، ابن سعد و طبرى و حتى مفسرین بعدى قرآن زمخشرى پذیرفته و معتبر شده است کسی که به احتمال زیاد آنرا بیان نمى کرد اگر که به منبع آن اعتماد نداشت. در اینجا مانند بسیاری از موارد دیگر ، شهادت منابع اسلامى نخستین به این داستان قطعى است. با اینکه رویدادها به روش های دیگر توضیح داده شده است ، کسانی که دوست دارند آیات شیطانی را رد کنند، نمى توانند از این واقعیت فرار کنند که این عناصر زندگى محمد ابداعات دشمنانش نبوده است ، بلکه توسط کسانی نقل شده که به محمد به عنوان پیامبر خدا ایمان داشته اند.

در مجموعه ی احادیث بخارى ، در یک جا به ما گفته مى شود که بعد از نزول آیه ۵۳ قرآن ، محمد خود و تمامی مشرکین و کافران سجده مى کنند.^{۳۳}

. سوره ی ۵۳ به خدایان لات و منات و عزی اشاره کرده است. هیچ داستان دیگری در پیامبری محمد نبوده که در آن محمد همراه با مشرکین بعد از نزول آیاتی از قرآن سجده کنند. غیرمسلمانان تا به امروز از دعا با مسلمانان استقبال نمی کنند. چرا مشرکین حاضر شدند برای ذکر این سوره سجده کنند؟

معراج

حدود همین ایام بود که محمد به معراج معروفش می رود که سنت اسلامی آنرا مسافرتی معجزه آسا از مکه به اورشلیم می دانند. مطابق این سنت ، در اورشلیم محمد از کوه معبد به بهشت می رود و در آنجا پیامبران دیگر را ملاقات می کند. تنها چیزی که قرآن درباره این معراج گفته است : "منزه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی (مسجد دور) که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد تا از نشانه های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست " (۱۷:۱) نام دورترین مسجد در هیچ جای دیگر قرآن نیامده است اما حدیث روشن ساخته که این مکان اورشلیم است.

این رویا نیز مانند مواجهه ی اول محمد با جبرئیل کاملاً دراماتیک بوده است. محمد معراجش به یکی از مسلمانان اینطور توصیف می کند که : "درحالی که در الحتیم یا الحاجر خوابیده بودم ، "یعنی در روبروی کعبه ، که به نظر مسلمانان محل دفن هاجر و اسماعیل است ، وقتی "جبرئیل آمد و با پای خود مرا تکان داد. من بلند شدم اما هیچ چیزی ندیدم و دوباره به خواب رفتم. او بار دوم آمد و مرا با پای خود تکان داد. نشستم و هیچ چیزی ندیدم و دوباره خوابیدم. او بار سوم آمد و با پای خود تکانم داد" ^{۳۴} و ناگهان "کسی به سوی من آمد و بدنم را از اینجا تا اینجا ازهم گشود." ^{۳۵} و محمد از گلو تا شرمگاهش

اشاره کرد. محمد ادامه می دهد "آن فرد قلب مرا بیرون آورد ، ناگهان ردی طلایی مملو از ایمان به سوی من آمد و قلب من را شست و مملو از ایمان کرد و سپس قلب به جایگاه نخستش بازگشت. سپس حیوانی سفید که کوچکتر از قاطر و بزرگتر از یک الاغ بود سم خود را در فاصله ای برابر با اندازه ی این رویا قرار داد"^{۳۶} "این نیمه قاطر ، نیمه الاغ بالهایی بزرگ داشت که تا پایش پایین می آمد."

"وقتی از آن حیوان خواستم بالا بروم تا سوارش شوم ، او کنار کشید. جبرئیل دستش را روی یال حیوان کشید و گفت: آیا شرم نداری که چنین رفتار می کنی؟ به خدا سوگند که نزد خدا هیچ کس محترم تر از محمد نبوده است که تا به حال بر تو سوار شده است. حیوان چنان شرمنده شد که خیس عرق شد و ثابت ماند تا من بر او سوار شوم."^{۳۷}

"آنها به کوه معبد رفتند و از آنجا به بهشت"، "من به آسمان رفتم و جبرئیل با من بود تا اینکه به نزدیک ترین آسمان رسیدیم. وقتی او از دروازه خواست که باز شد ، از او پرسیده شد که تو کیستی؟ جبرئیل پاسخ داد : جبرئیل . پرسیده شد : چه کسی با توست؟ جبرئیل پاسخ داد : محمد . پرسیده شد : آیا محمد فراخوانده شده است؟ جبرئیل پاسخ مثبت داد. سپس گفته شد که ما به او خوشآمد می گوییم. براستی او چه ملاقات شگرفی دارد!"

محمد وارد اولین بهشت می شود و در آنجا با آدم مواجه می شود. جبرئیل او را به محمد معرفی می کند : "این پدر توست ، آدم ، به او سلام کن". پیامبر اسلام برحسب وظیفه ادم ابوالبشر را سلام می دهد و او پاسخ می دهد : "خوش آمدی ، ای پسر پارسا و پیامبر باتقوا." سپس جبرئیل محمد را به بهشت دوم می برد در اینجا هم باز سؤال و جواب در جلوی دروازه تکرار می

شود و وقتی وارد می شوند ، سنت جان و عیسی او را ملاقات می کنند :
 "خوش آمد ای برادر و پیامبر باتقوا" در بهشت سوم ، یوسف او را با همان
 کلمات ملاقات می کند و محمد و جبرئیل با دیگر پیامبران در دیگر سطوح
 بهشت سلام و احوال پرسی می کنند.

موسی در بهشت ششم است که اینجا موقعیت دیگری برای برتری جستن بر
 یهودیان است ، محمد می گوید : "وقتی من او را ترک کردم ، او شروع کرد به
 اشک ریختن. کسی از او پرسید : چرا می گریی؟ موسی گفت : می گریم به
 خاطر اینکه بعد از من ، مرد جوانی فرستاده شده است که پیروانش در شمار
 بیشتری از پیروان من وارد بهشت می شوند."

در بهشت هفتم محمد ابراهیم را ملاقات می کند و این فرمان را دریافت می
 کند که مسلمانان باید پنجاه بار در روز نماز بگذارند. در هنگام بازگشت از
 مسافرتش محمد از موسی گذر کرد که از او می پرسید : چه دستوری به تو
 داده شده است ؟

موسی به او یک راهنمایی می کند : "پیروان تو نمی توانند پنجاه بار نماز در
 روز را تحمل کنند و به خدا سوگند که من قبل از تو اینرا آزموده ام و من سعی
 کردم تمام کوشش خود را برای بنی اسرائیل به کار برده ام . به نزد خدای خود
 برگرد و از او بخواه که این بار پیروان ات را سبک تر کند." پس محمد بازگشت
 و تعداد نماز به چهل کاهش یافت اما موسی هنوز فکر می کرد که خیلی زیاد
 است. پیامبر اسلام بین الله و موسی رفت و آمد تا اینکه تعداد نماز برای
 مسلمانان به پنج عدد کاهش یافت. در اینجا باز هم موسی نسبت به اینکه
 مسلمانان از پس آن برآیند شک داشت و دوباره می گوید که "پیروان تو نمی
 توانند بی شک پنج نماز در روز را تحمل کنند و من تجربه ی مردم ام را پیش

از تو دارم و من نهایت تلاش خود را در حق بنی اسرائیل کردم به نزد خدای خود بازگرد و بخواه که این بار را سبک تر کند." اما این بار محمد باز نمی گردد. "من از خدای خود بسیار درخواست کرده بودم و این بار شرم داشتم ، اما اکنون راضی بودند و مطیع امر الله". و هنگامی که محمد در حال ترک کردن بهشت بود ، او می گوید : "صدایی شنیدم که می گفت من امر خود را رسانده ام و بار عبادت پرستندگانم را کمتر کرده ام"^{۳۸}

پیامبر اسلام همچنین پیامبران دیگری را برای پیروانش توصیف می کند : "در شب الاسری (سفر در شب به بهشت) ، موسی را دیدم با اندامی باریک و موی نحیف که در جستجوی مردان قبیله ی شانوثا بود و من عیسی را دیدم با قامتی متوسط و با صورتی سرخ گویی که به تازگی از حمام آمده است. و من ابراهیم را دیدم بیش از هر نواده ی دیگری. سپس به من دو جام داده شد در یکی شیر و در دیگری شراب. و جبرئیل گفت هرکدام از که می خواهی بنوش. من شیر را گرفتم و نوشیدم. و جبرئیل گفت : تو آنچه را که طبیعی است انتخاب کرده ای (یعنی اسلام و دین درست را) و اگر تو شراب گرفته بودی پیروان تو از گرد تو پراکنده می شدند"^{۳۹}

وقتی قبیله ی قریش داستان های معراجش را می شنیدند او را تمسخر کردند و گفتند : "به خدا که این سخنی کاملا باوه است ! یک کاروان یک ماه طول می کشد به سوریه برسد و یک ماه دیگر بتواند بازگردد و چطور محمد توانسته یک شبه برود و برگردد؟" در چالش با کسانی که پیشتر در اورشلیم بوده اند ، محمد معجزه ی دیگری را در رابطه به معراج ادعا کرد : "وقتی مردم قریش مرا باور نکردند ، من در الهاجر ایستادم و الله اورشلیم را در جلوی من نمایش داد و من آنرا برای آنان که می پرسیدند توصیف کردم."^{۴۰} در پاسخ به اینکه مسجد الاقصی چند درب دارد ، محمد بعدا یاد آوری کرد : "من درب ها

را نشمرده بودم و سپس به آن نگاه کردم و آنها را یک به یک شمردم و انرا به کسانی که می پرسیدند اطلاع دادم . همچنین اطلاعاتی درباره ی کاروان شان که در راه بوده و نشانه هایشان به آنها دادم . آنها انها را همانطور که من گفتم یافتند.^{۴۱}

اما شواهد دال بر این است که توصیفات او از اورشلیم روی هم رفته متقاعد کننده نیستند: حتی برخی از مسلمانان ایمانشان را رها کردند و مومن ترین و وفادارترین فرد به محمد یعنی ابوبکر را دچار چالش شد. ابوبکر تحقیر شد : "اگر او می گوید پس درست است. و چه تعجبی در آن است؟ او به من از ارتباط با خدا از بهشت می گوید که آنرا در یکساعت از روز یا شب انجام داده و من او را باور دارم و این خارق العاده تر از آنچیزی که شما فکر می کنید!"^{۴۲}

الله محمد را دلداری می دهد: و [یاد کن] هنگامی را که به تو گفتیم به راستی پروردگارت بر مردم احاطه دارد و آن رؤیایی را که به تو نمایانیدیم و [نیز] آن درخت لعنت شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم و ما آنان را بیم می دهیم ولی جز بر طغیان بیشتر آنها نمی افزاید (۱۷:۶۰) بعدا به نظر می رسد که محمد از این ادعا که او معراج جسمانی داشته عقب نشینی کرده است. عایشه توضیح می دهد که : "بدن پیامبر در همان جایی که بوده باقی مانده اما روحش به آسمان ها رفته است."^{۴۳}

معراج در معرفت اسلامی جایگاه ثابتی یافته است چنانکه امروزه یکی از بنیادهای ادعای اسلامی نسبت به اورشلیم به عنوان یکی از شهرهای مقدس اسلام است. اما در عین حال که محمد اولین بار از ان سخن گفت ، این ادعا فقط رابطه ی ضعیف او با قریش را بدتر کرد.

فصل ششم

محمد یک جنگجو می شود

* آغاز واقعی اسلام : وقتی محمد یک رهبری نظامی شد.

* عهد بین مسلمانان و یهودیان و چگونه روابط آنها تیره شد

* حمله ی نخله و آغاز خشونت اسلامی

* گسست قطعی با یهودیان

* محمد به خاطر زنا فرمان سنگسار می دهد

هجرت

در سال ۶۲۲ میلادی ، سالهای بعد از افزایش تنش با قریش ، محمد و پیروانش در نهایت از مکه می گریزند و به دعوت برخی از مردمانی که در شهر یثرب به اسلام روی آورده بودند به آنجا هجرت می کنند(که امروزه این شهر مدینه نامیده می شود که خلاصه ی نام مدینه النبی یا شهر پیامبر است.) این هجرت سیزده سال بعد از آغاز رسالت پیامبری محمد رخ داد.^۱ فرار یا مهاجرت محمد و مسلمانان از مکه به مدینه نقطه ی عطف مهمی برای این جماعت بود. آنها دیگر یک گروه کوچک و تحت آزار نبودند. محمد اکنون به چیزی بیش از یک موعظه گر تبدیل شده بود: او اینک یک رهبر سیاسی و نظامی بود. این آنچنان با ارزش است که سال هجرت و نه سال تولد محمد یا وحی او (هر دو اتفاقی که مسلمانان آنرا تجلیل می کنند) نخستین سال تقویم اسلامی است. آغاز اسلام به عنوان یک واحد اجتماعی و سیاسی آغاز تقویم است و برای مسلمانان رویدادی به همان اندازه مهم است که خروج از مصر برای یهودیان.

وقتی محمد به مدینه رسید ، ویژگی و نوع وحی او هم تغییر کرد. وحی شاعرانه و مختصر سوره های مکی قرآن (که اکنون غالباً در انتهای کتاب قرار دارند زیرا قرآن نه بر اساس زمان نزول آیات که برحسب طول سوره ها به طور نزولی مرتب شده است.) به سوره های بلند تر ، جدل آمیز تر ، نثر مانند تر تبدیل شد که اغلب شامل قوانین و احکامی برای جامعه ی جدید بود.

بسیاری از این احکام در بحث و گفتگو با یهودیان مدینه فرمول بندی شده است. ورود محمد به شهر او را در مجاورت سه قوم یهود به نام های بنی قریض ، بنو نظیر و بنی قنیقاع قرار داد. محمد از همان آغاز کار پیامبری اش قویا از یهودیت متأثر بود و خود را در ردیف پیامبران یهودی قرار می داد ، گوشت

خوک را برای پیروانش ممنوع کرد ، مانند یهودیان ، مسلمانان را نیز مجبور به نماز یومیه کرده و دیگر جوانب آیین یهودی را اقتباس کرد. اکنون او سعی می کرد که پذیرش منزلت پیامبری اش را از آنها بگیرد. به مدت یکسال و نیم بعد از ورود مسلمانان به مدینه ، او حتی حکم داده بود که مسلمانان به سوی اورشلیم نماز گذارند.^۲

عهد بین مسلمانان و یهودیان

در طول این دوره محمد با قبایل یهودی مدینه عهد بشد که مطابق نظر مسلمانان اولین قانون اساسی جهان است. ابن اسحاق این را توافقی دوستانه بین یهودیان و مسلمانان توصیف می کند. این عهد شامل مقرراتی است برای دو گروه مسلمانان مهاجرین و انصار. این عهد موید تمایز حاد بین مومنین و ناباورانی است که ننگی است برای تاریخ اسلام ، در حالیکه حقوق متعددی را به یهودیان اهدا می کند که از پیش رفتار مسلمانان با مردم اهل کتاب را پیش بینی می کرد. (برخی مفاد این توافق با وحی هایی که محمد بعدا دریافت می کند لغو می شوند که باعث می شود امور برای غیرمسلمانان سخت تر شود. دشواری که اکنون نیز احساس می شود).

این عهدنامه اعلام می کند که همه ی مسلمانان چه اهل مکه و چه اهل مدینه ، یک جامعه ی متحد هستند - اصل دیگری که مسلمانان در طول تاریخ بر آن تاکید نهاده اند، اگرچه همواره این وحدت وقتی غیراعراب به اسلام روی آوردند از بین رفت. در اینجا وحدت تمامی مومنین و تمایز حاد بین مومنین و ناباوران به روشنی ترسیم می شود :

"مومن بنده ی آزاد شده ی مسلمان دیگری را بر علیه او نخواهد شوراند. مومنین خدا ترس برعلیه نافرمانی خواهند بود یا کسانی که بی عدالتی ، گناه و

عداوت می گسترانند و در میان مومنین به فساد مشغولند ؛ دست هر مرد بر علیه چنین فردی خواهد بود حتی اگر او پسر یکی از ایشان باشد. مومن ، مومن دیگری را به خاطر یک کافر نخواهد کشت و بر علیه آن مومن به کافر کمک نخواهد کرد. پناه خدا یکی است و هر کدام از مومنین می تواند از بابت آنها به غریبه ای پناه دهد. مومنین دوستان یکدیگر اند تا از دیگران مجزا باشند... صلح میان مومنین نخواهد شکست . وقتی مومنین در راه خدا جهاد می کنند هیچ صلحی جدا از ان با کافران برقرار نخواهد شد. شرایط می بایست منصفانه و برای همه برابر باشد. در هنگام جهاد ، هر مجاهد می بایست پشت دیگری بایستد. مومنین می بایست در راه خدا انتقام خون دیگری را بگیرد. مومنین خداترس از بهترین و بالاترین راهنمایی برخوردار اند. هیچ مشرکی اموال یا مردمان قریش را در در پناه خویش نخواهد گرفت و برای یک مومن مداخله نخواهد کرد. هر کسی که بدون دلیل مناسب مومن دیگری را بکشد به قصاص کشته خواهد شد مگر آنکه خویشاوند مقتول بهای خون او را بگیرند و مومنین همه همچون یک تن بر علیه او خواهند بود و همه بر علیه قاتل متحد خواهند بود."

این عهد شامل حقوق و مسئولیت های بیگانگان هم هست که با شرایط نسبتاً منصفانه حقوق بنو عوف (قبیله ی عوف) و دیگر قبایل یهودی را تعیین می کند، حکم دفاع متقابل را می دهد و آنها را از هر نوع مشارکتی با قریش بازمی دارد:

"به یهودیانی که از ما پیروی می کنند این برابری و یاری تعلق می گیرد. با او بدرفتاری نخواهد شد و به دشمنانش کمک نخواهد شد... یهودیان تا جایی که همراه با مومنین می جنگند از غنایم جنگ بهره مند خواهند شد. یهودیان بنی عوف (یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان دین خویش را)، مردمان و

بندگان آزاد شده ی آنان جز کسانی که به ظلم و گناه رفتار می کنند (چرا که آنها جز خود و خانواده شان به کس دیگری ضرر نمی زنند)، با مومنین یک امت هستند. همین برای یهودیان بنی نجیر ، بنی الحریث ، بنی سیدا ، بنی یوشام و بنی اوس ، بنی ثلابه و ینفا و خاندان ثلابه و بنی الاشطیبه صادق است."

اینکه یهودیان بنی عوف جزئی از امت مومنین هستند توضیح قابل ملاحظه ای است و مدافعین اسلامیت امروزه از نقل ان خسته نمی شوند. با وجود این بزودی در زندگی مسلمانان عبارات کاملا متفاوتی ظهور می کند. به علاوه ، دفاع متقابل یک استثنا دارد. یهودیان با جنگ همراه با مسلمانان موافق بودند جز در مورد یک جنگ مقدس.^۳

مسلمان شدن عبدالله و جدل با خاخام های یهود

با وجود توافق اشاره شده در این عهدنامه (اگر واقعا وجود داشته باشد . نه محمد و نه رهبران یهود در رابطه ی متقابل خود ذکری از آن نمی کنند). رابطه ی محمد با رهبران یهودی مدینه مداوما بدتر می شد. یهودیان نمی توانستند این ادعا را بپذیرند که پیامبری از تیره ی ابراهیم و موسی می تواند غیریهود باشد و به قول ابن اسحاق شروع کردند "با سئوالات خود پیامبر را آزار دادن"^۴

اما یکی از خاخام های مدینه ، الحسین ، که بعدا به عنوان عبدالله بن سلام شناخته می شد (برخی می گویند که محمد بعد از روی آوردن وی به اسلام او را عبدالله نام نهاده است) با مسلمانان مخالف نبود. عبدالله نیز به همان صورتی که یادآور داستان های بحیرای راهب و دیگر کسانی است که بر اساس توصیفات نسخ یهودی و مسیحی پیامبری محمد را از کودکی تشخیص داده

بودند ، عمیقا تحت تاثیر قرار گرفت : "وقتی درباره پیامبر شنیدم براساس توصیف ، نام و زمانی که او ظاهر می شود دانستم که او همانی است که ما منتظرش بودیم و از آن بسیار شاد گشتم و ساکت ماندم تا اینکه پیامبر به مدینه آمد."

وقتی عبدالله شنید که محمد به مدینه آمده است ، فریاد زد "الله اکبر" و به سوی او شتافت.^۵ او با استقبال از حضور محمد ، از او درباره ی سه چیز پرسید که هیچ کس آنها را نمی داند مگر آنکه پیامبر باشد. نخستین نشانه ی رستاخیز چیست؟ نخستین قوت اهل بهشت چیست ؟ و چه چیز کودک را مانند پدر یا مادرش می سازد؟

و پیامبر به او با آرامش پاسخ داد درست همانطور که جبرئیل به من اطلاع داده است.

عبدالله با تعجب گفت : جبرئیل ؟ محمد پاسخ گفت : بلی .

عبدالله اشاره کرد : "او در میان فرشتگان دشمنِ یهودیان است." و بدین طریق محمد آیه ای از قرآن را نقل می کند : " بگو کسی که دشمن جبرئیل است [در واقع دشمن خداست] چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است در حالی که مؤید [کتابهای آسمانی] پیش از آن و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است " (۲:۹۷)

سپس او به سه سؤال عبدالله چنین پاسخ می دهد :

"اولین نشانه ی رستاخیز ، آتشی خواهد بود که مردم را از شرق به غرب خواهند کشاند و اولین قوت بهشتیان لخمه ای از جگر ماهی خواهد بود. و چون

نطفه ی مرد بر نطفه ی زن غلبه کند ، فرزند شبیه پدر گردد و اگر نطفه ی زن بر مرد ، فرزند شبیه مادر گردد."

عبدالله با شنیدن این سخنان بلافاصله به اسلام روی می آورد و مردم خویش را نیز برمی انگیزاند تا مسلمان شوند : "من شهادت می دهم که نیست خدایی جز خدای یگانه و تو پیامبر خدا هستی؛ یهودیان دروغگو هستند و اگر بدانند که من به اسلام روی آورده ام مرا به دروغگویی متهم خواهند کرد."^۶

عبدالله دوباره می گوید که او مسلمان شده است و "وقتی به خانه ام بازگردم ، امر می دهم که خانواده ام نیز مسلمان شوند"^۷ او از محمد یاری می طلبد تا برای یهودیان دامی افکند : "یهودیان ملتی دروغگویند و تو من را به یکی از خانه هایتان ببر و مرا آنجا پنهان کن و سپس از آنها درباره ی من بپرس و آنها از موقعیت (علمی) من در میانشان خواهند گفت پیش از آنکه بدانند من مسلمان شده ام. چرا که آنها اگر از قبل بدانند که من مسلمان شده ام به افترا و دروغ سخن خواهند گفت." محمد می پذیرد ، رهبران یهود را جمع کرده و عبدالله را در گوشه ای پنهان می کند و سپس از یهودیان می پرسد که درباره ی عبدالله چه فکر می کنید . آنها پاسخ می دهند که "او مهمرب ماست و فرزند مهتر ما ، خاخام ما و مردی آموخته."

محمد از آنها می پرسد : "چه فکر می کنید اگر عبدالله بن سلام به اسلام روی آورد؟"

رهبران یهود پاسخ می دهند که "الله خود او را از این کار بازدارد!"

یهویان به دام می افتند. عبدالله آشکار شده و فریاد برمی آورد که "شهادت می دهم که خدایی به جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست."^۸ ای

یهودیان ، از خدا بترسید و آنچه او برای شما فرستاده است را بپذیرید. چرا به خدا سوگند شما می دانید که او فرستاده ی خداست. می دانید که او در تورات توصیف شده و حتی نام او ذکر شده است. من شهادت می دهم که فرستاده ی خداست . به او ایمان دارم ، او را درستکار می داند و او را تصدیق می کنم " ^۹

اما یهودیان اکنون گفتند : "عبدالله بهترین از میان ماست و او پسر بدترین ما." ^{۱۰}

عبدالله اعلام می کند : "ای پیامبر خدا ! این همان چیزی است که از آن می ترسیدم!" ^{۱۱} او بعدا نقل می کند : "به یاد دارم که پیامبر خدا به من گفته بود که آنها چنان خواهند کرد زیرا ایشان خیانتکار ، دروغگو و شرور اند." ^{۱۲}

چنین داستان هایی این ایده را در سراسر تاریخ اسلام تقویت می کند که نسخ یهودی (و نیز مسیحی) به واقع به روشنی پیامبری محمد را از پیش شهادت داده اند. سنت اسلامی دیگری که ادعا می کند که محمد به یک جمع یهودی رفته و در آنجا خاخام ها را به چالش می کشاند : "فاضل ترین خود را به نزد من بیاورید." وقتی آن مرد فاضل به جلو می آید ، آن دو در خلوت با یکدیگر سخن می گویند. در نهایت محمد از او می پرسد که "آیا می دانی که من پیامبر خدا هستم؟"

خاخام پاسخ می دهد که "به خدا سوگند ، بلی ، و این مردم می دانند آنچه را من می دانم. براستی صفات و ویژگی های تو به وضوح در تورات ذکر شده است اما آنها به تو حسادت می ورزند." ^{۱۳} این تنها لجابت یهودیان و مسیحی بود که مانع تصدیق پیامبری محمد می شد – در واقع ، این گناه آنچنان بزرگ بوده که در نهایت آنها را وا می دارد که نسخ خود را تغییر داده و تمامی ارجاعات به محمد را حذف کنند. این تصور که یهودیان و مسیحیان به عنوان

گناه کار از حقیقت اسلام روی برگردانده اند سنگ بنای تفکر اسلامی نسبت به غیرمسلمانان گشت.

محمد برای مسلمانان دعای کوتاهی درست کرده است که به عنوان فاتحه شناخته می شود و سنگ بنای دعا و مناجات مسلمانان (در طول توسط یک مسلمان به هنگام نماز هفده بار ذکر می شود) و سوره ی آغازین قرآن محسوب می شود.

به نام خداوند رحمتگر مهربان

ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان

رحمتگر مهربان

و خداوند روز جزاست

تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم

ما را به راه راست هدایت فرما

راه آنان که گرامی شان داشته ای نه [راه] مغضوبان و نه [راه] گمراهان

(سوره ی فاتحه)

حتی این که سوره که برای مسلمانان همانقدر محوری است که دعای خدا برای مسیحیان ، یک سویه ی جدلی دارد. عبادات اسلامی سنت منظور از مغضوبین یهودیان و منظور از گمراهین مسیحیان می دانند. مفسر قرآن ابن

خطیر (۱۳۰۱-۱۳۷۲) تفکر اصلی در سنت اسلامی را نشان می دهد. عالم مسلمان احمد ون دنفر تفسیر قرآن ابن خطیر را یکی از بهترین و معتبرترین کتب تفسیر می داند و اشاره می کند که از بیشترین اهمیت برای مسلمانان برخوردار است.^{۱۳} ابن خطیر در تفسیر این آیه توضیح می دهد که این دو راه "راه مسیحیان و یهودیان هستند ، واقعیتی که مومن می بایست آشنا باشد تا از آنان دوری کند. مسیر مومن شناخت حقیقت و پایداری در آن است. در مقایسه ، یهودیان مذهب را رها کرده اند درحالیکه مسیحیان شناخت راستین را از دست داده اند. به خاطر همین است که خشم خدا برعلیه یهودیان است ، در حالیکه مسیحیان صرفا گمراه تصور می شوند."^{۱۴}

منافقین

در این جا ، به زعم ابن اسحاق، برخی از منافقین مدینه انگیزه ی مشترکی با یهودیان در مخالفت با محمد داشتند . منافقین شماری از قبایل مدینه بودند که مسلمان شده بودند ؛ مطابق نظر برخی از متون اولیه اسلامی ، آنها بدون ترس و متقاعد به اسلام روی آورده بودند تا به عنوان ستون پنجم امت اسلامی عمل کنند. قرآن پر است از پرخاش های خشمگینانه برعلیه منافقیت و توطئه هایشان برعلیه محمد. محمد همچنین وحی هایی برای حمله ی به منافقیت به خاطر بی وفایی شان دریافت کرد. این وحی ها به آنان هشدار تبیهی سخت می دهد که حاکی از خشم و یاس از ریاکاری آنان است. (قرآن : سوره ی دوم ، آیات هشت تا پانزده)

یک سوره ی کامل در قرآن به بی صداقتی و فریبکاری منافقین اختصاص داده شده است و در این سوره الله بانگ برمی نهد که آنها را نخواهد بخشید :

" چون منافقان نزد تو آیند گویند گواهی می دهیم که تو واقعا پیامبر خدایی و خدا [هم] می داند که تو واقعا پیامبر او هستی و خدا گواهی می دهد که مردم دوچهره سخت دروغگویند. سوگندهای خود را [چون] سپری بر خود گرفته و [مردم را] از راه خدا بازداشته اند راستی که آنان چه بد می کنند . این بدان سبب است که آنان ایمان آورده سپس به انکار پرداخته اند و در نتیجه بر دلهایشان مهر زده شده و [دیگر] نمی فهمند . و چون آنان را ببینی هیکلهایشان تو را به تعجب و می دارد و چون سخن گویند به گفتارشان گوش فرا می دهی گویی آنان شمعه هایی پشت بر دیوارند [که پوک شده و درخور اعتماد نیستند] هر فریادی را به زیان خویش می پندارند خودشان دشمنند از آنان بهره یز خدا بکشندشان تا کجا [از حقیقت] انحراف یافته اند " (۴-۶۳:۱)

در این آیات محمد گروهی از منافعین را که با یکدیگر در مسجد سخن می گفتند را کشف کرده و دستور اخراج آنها را می دهد. ابن اسحاق می گوید این کار با مقداری خشونت انجام شد.

"عمر بن هضم به نزد زید بن عمر که ریشی بلند داشت رفت ، ریشش را گرفته و او را با خشونت از مسجد بیرون انداخت. سپس مشتش خود را گره کرده و بر چانه ی او زد و او لگد کرد ، زید در این حال فریاد می زد: پوستم من را پاره کردی! و او پاسخ می داد ای منافع خدا از دست تو رها شود. خدا تنبیه بدتری از آنرا برای تو در نظر دارد. تو هرگز از این پس به نزدیک مسجد نمی آیی." ۱۵

حمله ی نخله

محمد با پایگاه حمایتی جدید و قوی تر خود در مدینه احساس اعتماد به نفس بیشتری در مواجهه با قریش کرد. مسلمانان شروع کردند به حمله به

کاروان های قریش در حالیکه خود محمد شخصا رهبری این حملات را برعهده داشت. اولین حمله ی محمد در مکانی بود به نام البوا یا وادان ، جایی که پیامبر اسلام در انتظار رویارویی با کاروان قریش بود. آنها قریش را در آنجا نیافتند اما در طول این سفر محمد فرمانی شوم می دهد وقتی که یکی از مسلمانان از او سئوالی کرد :

محمد در مکانی به نام البوا یا وادان از کنار من گذشت و من از او سئوال کردم که آیا مجاز است که به مشرکین در شب حمله کنیم در حالیکه احتمال این می رود که زنان و کودکانشان در خطر بیافتند. پیامبر پاسخ داد : آنها (یعنی زنان و کودکان) از آنها هستند " (یعنی آنها نیز مشرک اند)^{۱۶}

از این به بعد ، زنان و کودکان بی گناه غیرمسلمان نیز از عواقب کفر مردان خویش نیز رنج می بردند. این حملات به تنها برای انتقام از مردمی نبود پیامبری که از میانشان برخاسته بود را رد کردند. این حملات یک هدف کلیدی اقتصادی نیز داشت و نهضت اسلامی را حلال نگاه می داشت. این حملات همچنین فرصتی دادند به شکل گیری یکی از عناصر کلیدی الهیات اسلامی یعنی جهاد را داد- همانطور که در یک اتفاق بدنام وقتی گروهی از مسلمانان در نخلا در مکانی نه چندان دور از مکه ، به کاروان قریش حمله کردند. محمد یکی از افسران نظامی معتمد خویش به نام عبدالله بن جحش را همراه با هشت مهاجر (کسانی که با محمد از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند) در یک سفر روانه کرد. وی به عبدالله نامه ای داد با این دستور که آنرا باز نکند تا زمانی که دو روز از مسافرتش گذشته باشد.

عبدالله از دستور پیروی کرده و نامه را بعد از دو روز از مسافرتش می خواند "وقتی تو این نامه خواندی تا انزمان به نخله بین مکه و طائف رسیده ای. در

آنجا منتظر قریش بماند و تجسس کند که چه می کنند." عبدالله به نظر می رسید که این ماموریت را خطرناک می یابد ، او به دیگران می گوید : "پیامبر به من دستور داده است که به نخله بروم و در آنجا منتظر قریش بمانم تا برای او اخبار جدیدی از آنان بیاورم. او ممنوع کرده است که شما را تحت فشار قرار دهم ، هر کدام از شما که مایل به شهادت هستید یک گام به جلو گذارد و اگر نه یک گام به عقب . من همانطور که رسول خدا دستور داده عمل خواهم کرد." همگی با او رهسپار شدند. عبدالله کلمه ی شهادت را به همان معنایی به کار برد که امروز تروریست های جهاد مدرن به کار می برند : یعنی این کلمه به کسی رجوع می شود در راه " خدا می کشد و کشته می شود" (سوره ی ۹ : آیه ی ۱۱۱) و کاملاً در تقابل با معنای مسیحی از رنج بردن تا حد مرگ در دستان بی عدالتی و در جستجوی ایمان است.

عبدالله و گروهش به کاروانی از قریش می رسند که چرم و کشمش حمل می کرد. آنها موقعیت را بررسی می کنند : "اگر شما آنها را امشب تنها بگذارید آنها به منطقه ی مقدس می رسند و امن خواهند بود و اگر شما آنها را بکشید در ماه مقدس کشته اید. " — چرا که آن روز ، آخرین روز ماه رجب بود ماهی که در آن جنگ ممنوع بود. بنا به گفته ی ابن اسحاق آنها تصمیم گرفتند که "تا آنجا که می توانند از ایشان بکشند و هر آنچه دارند را از آنها بگیرند." د راه رفتن به مدینه ، عبدالله یک پنجم غنائم را برای محمد کنار می گذارد. وقتی آنها به اردوگاه مسلمانان بازمی گردند ، محمد از گرفتن غنائم سرباز می زند و فقط می گوید : "من به شما دستور جنگیدن در ماه مقدس را نداده بودم." او به لحاظ سیاسی در موقعیت ناگواری قرار می گیرد چرا که قریش شروع کرد بگوید که "محمد و پیروانش به ماه مقدس بی حرمتی کرده و در آن ماه خون ریخته است ، غنائم را گرفته و مردمان را اسیر کرده است."^{۱۷}

اما بعد از آن وحی کمک کننده ی دیگری آمده که توضیح می داد مخالفت قریش با محمد از نظر الله کریه تر از تخلف مسلمانان از ماه مقدس است :

"از تو در باره ماهی که کارزار در آن حرام است می پرسند بگو کارزار در آن گناهی بزرگ و باز داشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و باز داشتن از مسجدالحرام [=حج] و بیرون راندن اهل آن از آنجا نزد خدا [گناهی] بزرگتر و فتنه [=شرک] از کشتار بزرگتر است و آنان پیوسته با شما می جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می شود و ایشان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود" (۲:۲۱۷)

هر گناهی که مهاجمین نخلا در تخلف از ماه مقدس مرتکب شده باشند در مقایسه با گناهان قریش هیچ است. ابن اسحاق این متن قرآن را اینطور توضیح می دهد که : "آنها با کفر خویش به خدا ، شما را از راه خدا و مسجد مقدسش بازداشته اند و وقتی شما با آنها بودین شما را از آنجا بیرون کرده اند. این برای خدا موضوعی جدی تر از کشتن انانی است که شما از دم تیغ گذرانده اید" ^{۱۸} وقتی محمد این وحی را دریافت کرد غنایم و زندانیان عبدالله را قبول کرد. خیال عبدالله راحت شد و سؤال کرد : "آیا ما می توانیم امیدوارم باشیم که این حمله ای بوده که مجاهدینش می توانند انتظار پاداش داشته باشد؟" در اینجا الله دوباره پاسخ می دهد که "آنان که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و راه خدا جهاد نموده اند آنان به رحمت خدا امیدوارند خداوند آمرزنده مهربان است." (۲:۲۱۸) خیال عبدالله و گروه مهاجرین او کاملاً راحت می شود.

این اتفاقی مهم بود چرا که الگویی برای مسلمانان بدست می دهد. خوب برابر می شود با هرچیزی که به نفع مسلمانان باشد و شر هرچیزی است که به

آنها ضرر رساند بی آنکه ارجاعی به هیچ معیار اخلاقی شود. اصول مطلق اخلاقی به نفع اصل فراگیر مصلحت کنار گذاشته می شود.

گسست با یهودیان و تغییر قبله

محمد همچنان از یهودیان می خواست که موقعیت پیامبری او را به رسمیت بشناسند. او نامه ای به یهودیان خیبر نوشت که در واحه ی خیبر حدود صد کیلومتری شمال مدینه ساکن بودند و به آنها توضیح می داد که او کیست و چرا باید ادعای او را بپذیرید. نامه با نقل از قرآن شروع می شد و ادعا می کرد که یهودیان این موضوعات را در نسخ خود خواهند یافت. (قرآن ۴۸:۲۹) سپس محمد آنها را مستقیماً به چالش کشید تا در کتاب های خویش نشانه ی ظهور او را جستجو کنند:

"به خدا و به آنچه او بر شما فرستاده است ، به مائده ی آسمانی و بلدرچینی که به قبایل شما قبل از شما داده است (اشاره به داستان گرسنگی و سرگردانی یهود در بیابان در راه رسیدن به سرزمین موعود و یاری یهوه برای رهایی آنان از گرسنگی)، و سوگند به او که دریا را برای پدران شما خشک کرد وقتی او آنها را از فرعون و کارهایش رهانید ، از شما می خواهم به من بگویید : آیا شما در آنچه او فرستاده به سوی شما در نمی یابید که شما می بایست به محمد ایمان بیاورید؟"^{۱۹۱}

در اینجا محمد بخشی از آنچه امروزه آیه معروف قرآن را در سوره ی دوم ، آیه ی ۲۵۶ ، وجود دارد نقل می کند که شامل این پند می شود که هیچ اجباری در دین نیست. اما سرنوشت شوم متعاقب یهودیان عربستان نشان می دهد که این آیه حتی در ایام محمد نیز دعوتی باز و آزاد به تکثر گرایی مذهبی

نبوده است و از مسلمانان خواسته نشده که در صلح و برابری با غیرمسلمانان زندگی کنند.

برخی اشاره می کنند که این آیه پس از نتایج سریع نامه ی او به یهودیان خیبر نازل شده است. برخی از یهودیان به چالش محمد به تنها راهی که می توانستند پاسخ می دهد. یکی توضیح می دهد که محمد "چیزی نیاورده که ما بتوانیم او را به عنوان پیامبر بشناسیم و او آنکسی نیست که به ما گفته شده است." یعنی او مسیحی نیست که یهودیان به اعراب پیش از محمد گفته اند که کار پیامبری اش را آغاز می کند. محمد در پاسخ وحیی دریافت می کند که "و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است برایشان آمد و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می شناختند برایشان آمد انکارش کردند پس لعنت خدا بر کافران باد" (سوره ی دوم آیه ی ۸۹) رهبری یهودی دیگر اشاره کرد که "هیچ عهدی بین ما با محمد بسته نشده بود." الله دوباره از طریق پیامبرش پاسخ می دهد: "و مگر نه این بود که [یهود] هر گاه پیمانی بستند گروهی از ایشان آن را دور افکندند بلکه [حقیقت این است که] بیشترشان ایمان نمی آورند" (۲:۱۰۰)

در حدود زمانی که حمله ی نخل را داد ، محمد این ایده که یهودیان او را به عنوان پیامبر خواهند پذیرفت را رها کرد. پیش از این ، در زمان معراج ، او رابطه ی عمیقتری را با ابراهیم ادعا کرده بود: "من بیشتر از هر نواده ی دیگری شبیه ابراهیم هستم"^{۲۰}

در این جا او وحیی از الله دریافت می کند که مقرر می کند مسلمانان به جای اورشلیم رو به مکه نماز گذارند و اعلام می شوند که نماز گذاردن به سوی اورشلیم فقط آزمونی برای مومنین بوده است.

بعد از اینکه الله قبله ی جدید را مشخص کرد ، به محمد می گوید شادی فراوانی برای او خواهد آورد : " و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد و قبله ای را که [چندی] بر آن بودی مقرر نکردیم جز برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می کند از آن کس که از عقیده خود برمی گردد بازشناسیم هر چند [این کار] جز بر کسانی که خدا هدایت [شان] کرده سخت گران بود و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند زیرا خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است (۱۴۳) ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می بینیم پس [باش تا] تو را به قبله ای که بدان خشنود شوی برگردانیم پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن و هر جا بودید روی خود را به سوی آن برگردانید در حقیقت اهل کتاب نیک می دانند که این [تغییر قبله] از جانب پروردگارشان [بجا و] درست است و خدا از آنچه می کنند غافل نیست (۱۴۴) " (قرآن سوره ی دوم آیات ۱۴۳ تا ۱۴۴)

به مخالفین هشدار داده می شود که "از من بترسید تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم و باشد که هدایت شوید" (۲:۱۵۰)

این خبر به سرعت در میان مسلمانان پیچید ، "در حالیکه برخی در مسجد قبا مشغول ادای نماز صبح بودند ، مردی به نزد آنها می آید و می گوید : دیشب آیات قرآنی وحی شده که به پیامبر دستور داده تا به سوی کعبه نماز گذارده شود ، پس شما نیز رو به سوی کعبه کنید." پس آنها در همان موقعیت

خود رو به سوی کعبه می کنند. پیشتر مردم رو به سوریه(و در واقع اورشلیم) نماز می گذاردند.^{۲۱}

برخی سنن گزارش می دهد که برخی از خاخام ها در این موقع به نزد محمد آمدند و به او گفتند که آنها او را یک پیامبر اعلام کرده و اسلام را می پذیرند اگر او نماز را دوباره به سوی اورشلیم برگرداند.^{۲۲} پیامبر اسلام نمی پذیرد و وحی دیگری دریافت می کند: "به زودی مردم کم خرد خواهند گفت چه چیز آنان را از قبله‌ای که بر آن بودند رویگردان کرد بگو مشرق و مغرب از آن خداست هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند" (۲:۱۴۲)

محمد ، با کنار گذاردن تمایل اولیه اش برای تصدیق آنچه الله وحی کرده توسط یهودیان ، شروع به نقد آنها کرد و آنها را به پنهان کردن وحی متهم کرد. در یک موقع ، پیامبر اسلام آنها را برای تنبیه دو نفری که مرتکب زنا شده بودند به چالش می کشاند: محمد از آنها پرسید: "چه در تورات برای مجازات شرعی سنگسار می یابید؟"

یهودیان پاسخ دادند که: "ما جرم شان را اعلام می کنیم و آنان را تازیانه می زنیم."

اما در اینجا ، عبدالله بن سلام ، خاخام پیشینی که به اسلام روی آورده بود ، به کمک محمد می شتابد . عبدالله گفت: "شما دروغ می گوئید ، تورات دستور سنگسار داده است." سپس یکی از یهودیان شروع به خواندن تورات کرد اما از بخش مربوط به سنگسار گذر کرد و آنرا با دستانش پوشاند.^{۲۳} عبدالله فریاد زد "دستت را بردار" و آنرا درست بخوان. محمد اعلام کرد: "وای بر شما یهودیان! چه چیز باعث شده تا حکم خدا را که در دستان خود دارید

رها کنید ؟ " و او تایید کرد که "من اولین کسی هستم که این حکم خدا و کتابش را احیا کرده و آنرا اجرا می کنم" ^{۲۴}

سپس محمد دستور سنگسار آن زوج را داد تا بمیرند، مسلمان دیگری به یاد می آورد که "دیدم که مرد بروی زن خم شده بود تا او را از سنگها محافظت کند." ^{۲۵}

نه تنها این داستان تمایز حاد بین مفاهیم اسلامی و یهودی از شفقت را نشان می دهد ، بلکه تمایز بین آموزه ی محمد و عیسی را نیز برجسته تر می کند - و این تفاوت موجب تفاوت در فرهنگ ، تاریخ ، آرا و بخشایش و عدالت مسیحی و اسلامی شده است.

فصل هفتم

جنگ مکر است

* جنگ بدر : بزرگترین و نخستین پیروزی جهاد اسلام

* تفسیر الهیاتی از جنگ بدر

* جدل درباره ی ضایعات جنگ

* جنگ های محمد بر علیه قبایل یهودی

* محمد دستور ترور دشمنانش را می دهد

* قریش پاسخ می دهد : جنگ احد

همچنانکه روابط مسلمانان با یهودیان همواره رو به وخامت می نهاد ، مسلمانان در نهایت با قریش رودرو شدند. حملات مسلمانان به کاروان های قریش موجب اولین نبرد اصلی مسلمانان شد. محمد شنید که یک کاروان بزرگ قریش ، با پول و کالای فراوان ، از سوریه می آید. او به پیروانش گفت : "این کاروان قریش دارای ثروت فراوانی است ، به احتمال زیاد خدا آنها به عنوان غنیمت به شما ببخشد." ^۱ ابن اسحاق گزارش می دهد که "مردم به این فراخوانی به حمله برخی با اشتیاق و برخی با اکراه پاسخ دادند چرا که آنها فکر نکرده بودند که پیامبر به جنگ خواهد رفت." محمد وحی از الله دریافت کرد که مسلمانانی را که از جنگ برای پیامبر اسلام اکراه داشتند را سرزنش می کند : "کسانی که ایمان آورده اند می گویند چرا سوره ای [در باره جهاد] نازل نمی شود اما چون سوره ای صریح نازل شد و در آن نام کارزار آمد آنان که در دلهایشان مرضی هست مانند کسی که به حال بیهوشی مرگ افتاده به تو می نگرند " (۴۷:۲۰)

الله به پیروان محمد گفت با خشونت به جنگ بروید و دشمنان را سر برید.

"پس چون با کسانی که کفر ورزیده اند برخورد کنید گردنهایشان را بزنید تا چون آنان را [در کشتار] از پای درآوردید پس [اسیران را] استوار در بند کشید سپس یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیة [و عوض از ایشان بگیرید] تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود این است [دستور خدا] و اگر خدا می خواست از ایشان انتقام می کشید ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شده اند هرگز کارهایشان را ضایع نمی کند " (۴۷:۴)

محمد به سوی مکه برای هدایت این حمله رهسپار می شود. او می دانست که قریش این بار با ارتش از این کاروانش دفاع خواهد کرد ، اما او اعتماد به نفس داشت : وی به مردانش می گفت : "دل قوی دارید چرا که خدا به من یکی از این دو را وعده داده است" - یعنی با کاروان یا ارتش. "و به خدا سوگند ، از هم اکنون دشمن را می بینم که زانو زده است." ^۲ وقتی او قریش را در حال رژه به سوی مسلمانان دید ، دعا کرد : "ای خدا ، اینجا قریش با غرور و فخر خویش آمده است تا با تو عناد ورزد و پیامبرت را دروغگو خطاب کند. ای خدا یاری که تو به من وعده دادی را به من عطا کن. امروز ایشان را نابود کن!" ^۳ یکی از رهبران قریش ، ابوجهل (یعنی پدر نادانی ، نامی که مسلمانان به او نهاده اند ، نام واقعی او عمر بن هشام بود) ، نیز همین احساس را داشت که گویی نبرد نهایی فرارسیده است. او در حالی که لباسی از رژه را روغن می زد ، اعلام کرد : "خیر ، به خدا سوگند ، تا زمانی که خدا بین ما و محمد تصمیم نگیرد ، برنخواهیم گشت." ^۴

این بار قریش برای رویارویی با مسلمانان آماده تر بود تا در خلا. آنها نیروی سی صد نفری محمد را با نیرویی نزدیک هزار نفر به مقابله آمدند. ^۵ محمد به نظر می رسید که انتظار چنین تعدادی را نداشته و با اضطراب نزد الله بانگ برمی آورد که "ای خدا ، اگر امروز این جماعت مسلمانان هلاک شوند ، تو دیگر پرستش نخواهی شد. اما بعد از مدت کوتاهی محمد احساس بهتری می کند ، و به یکی از پیروان کلیدی اش یعنی ابوبکر می گوید که "شاد باش ای ابوبکر . خدا به یاری تو می آید. اینجا جبرئیل لجام اسبی را در دست دارد و آنرا هدایت می کند. گرد این اسب تا دندان او برمی خیزد." ^۶

محمد در میان گروهش قدم می زد و وعده می داد که (وعده ای که در تمامی دوران به جنگجویان مسلمان داده می شود) : "به خدایی که روح محمد

در دست اوست ، هیچ مردی که با شهامت و استوار به جنگ دشمن برود و عقب ننشیند کشته نخواهد شد بلکه خدا او را وارد بهشت خواهد کرد." یکی از مسلمانان حاضر در جمع به نام عمر بن حمام اعلام می کند که : "بسیار خوب ! آیا هیچ چیز بین من و بهشت من نیست که مرا از کشته شدن توسط آنان بازدارد؟" او هسته های خرمایی را که خورده بود را تف کرده و به صفوف دشمن حمله می کند و آنقدر می جنگد تا کشته شود. در یک روایت مشابه ، جنگجوی مسلمان دیگر ، عوف بن حارث از محمد می پرسد : "ای رسول خدا ، چه چیز خدا را نسبت به خدمتگزارش شاد و خرسند می سازد؟" محمد پاسخ می دهد : "وقتی او بدون جوشن به قلب دشمن حمله کند." عوف زره اش را در آورده و به صف دشمن حمله ور می شود تا اینکه کشته می شود.^۷

پیامبر اسلام چند سنگریزه را برداشت به سوی قریش پرتاب کرد و گفت : "نفرین به روی آنها!" سپس دستور حمله را صادر می کند.^۸ قریش با وجود برتری عددی شان تار و مار می شود. برخی از روایات اسلامی می گویند که محمد خود در جنگ مشارکت کرد ، اما دیگر روایات محتمل می دانند که او از کنار پیروانش را به جنگ ترغیب می کرد. در هر حال ، این برای او فرصتی بود که انتقام سالهای ناامیدی ، نفرت و خشمش نسبت به مردمی که او را رد کرده بودند را بگیرد. یکی از پیروانش بعداً نفرین محمد به سران قریش را به یاد می آورد: "پیامبر گفت: ای خدا ، سران قریش را نابود کن، ای خدا ! ابو جهل بن هشام ، عتبه بن ربیعہ ، شعیب بن ربیعہ ، عقبه بن ابو معیط ، امیه بن خلف را نابود کن!"^۹

تمام این مردان در نبرد بدر دستگیر یا کشته شدند. یک رهبر قریش در این نفرین که عقبه نام داشت در پی نجات جان خویش برمی آید : " ای محمد ! پس چه کسی بعد از مرگ من ، از فرزندانم مراقبت خواهد کرد؟"^{۱۰}

در این مواجهه ، " عقبه که سرگین ، خون و اعما و احشای شتر را برای شادمانی خاطر روسای قریش در حالیکه محمد در جال سجده بود ، به سوی او پرتاب کرده بود " محمد آنان را نفرین می کند و اکنون این نفرین اجابت شده بود . محمد در پاسخ به سؤال عقبه که پس چه کسی از فرزندان من مراقبت می کند؟ پاسخ داد : جهنم و دستور قتل عقبه را صادر کرد.^{۱۱}

ابوجهل از قریش سربریده شد. مسلمانی که سر او را قطع کرد با افتخار آنرا به عنوان هدیه به محمد می دهد : "من سرش را بریدم و آنرا به پیامبر دادم و گفتم این سر دشمن خدا ، ابوجهل است.

محمد شادمان شد و گفت : "به خدایی که شریکی ندارد قسم بخور که آیا سر خودش هست؟" و به خاطر مرگ دشمنش خدا را شکر گفت.^{۱۲}

بر طبق روایتی دیگر ، دوم مسلمان جوان ابوجهل را در حالیکه در میان مردم راه می رفت به قتل رساندند. یکی از قاتلین توضیح می دهد که چرا "من خبر داشتم که او با پیامبر خدا بدرفتاری کرده بود. به خدایی که روح من در دستان اوست ، اگر تقدیر این بود که من او را ببینم ، او را رها نخواهم کرد تا زمانی که یکی از ما کشته شود." بعد از قتل به سوی پیامبر اسلام می روند . محمد می پرسد : "کدامیک او را کشته است." هر دو پاسخ می دهند : "من او را کشته ام".

محمد راهی برای حل دعوا می یابد و از آنها می پرسد : "آیا شما شمشیرهایتان را پاک کرده اید؟" آنها پاسخ می دهند که خیر پس محمد سلاح شان را بررسی کرده و اعلام می کند که "بی شک ، شما هر دو را کشته اید و غنایم مقتول به امر بن جماح تعلق دارد" که یکی از قاتلین بود.^{۱۳}

اجساد کسانی که نفرین شده بودند به گودال انداخته می شود. یک شاهد به یادمی آورد: "بعدا دیدم که اجساد تمام کسانی که در نبرد بدر کشته شده بودند به گودال انداخته شدند به جز جسد امیه ، چون او مردی چاق بود و وقتی او را می کشیدند ، اجزای بدنش قبل از اینکه به گودال بیاندازند، از هم جدا شد " ^{۱۴}. سپس محمد آنها را از روی تحقیر اهالی گودال خواند و سنوالی الهیاتی از اجساد مطرح کرد: "آیا آنچه خدا به شما وعده داده بود ، درست از آب در آمد؟ من در یافتن آنچه خدا به من گفت درست است " وقتی از او پرسیدند که چرا با اجساد سخن می گوید پاسخ داد : "شما نمی توانید آنچه را من می گویم بهتر از انها دریابید ، اما آنها نمی توانند به من پاسخ دهند." ^{۱۵}

الله برای مسلمانان می جنگد

پیروزی در نبرد بدر برای مسلمانان یک نقطه عطف بود. این پیروزی به یک افسانه و سنگ بنای مذهبی جدید تبدیل شد. محمد حتی وحیی دریافت کرد که اعلام می کند ارتشی از فرشتگان برای شکست دادن قریش به مسلمانان پیوستند - و این کمک در آینده برای مسلمانانی که به الله وفادار باشند نیز خواهد آمد: "یقینا خدا شما را در [جنگ] بدر با آنکه ناتوان بودید یاری کرد پس از خدا پروا کنید باشد که سپاسگزاری نمایید . نگاه که به مؤمنان می گفتمی آیا شما را بس نیست که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته فرودآمده یاری کند. آری اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید و با همین جوش [و خروش] بر شما بتازند همانگاه پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری خواهد کرد." (سوره ی سوم ، آیات ۱۲۳ تا ۱۲۵). الله به محمد گفت : " هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می کرد که من با شما هستم پس کسانی را که ایمان آورده اند ثابت قدم بدارید به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند پس فراز گردنها را بزنید و همه سرانگشتانشان را قلم کنید. این [کیفر] بدان

سبب است که آنان با خدا و پیامبر او به مخالفت برخاستند و هر کس با خدا و پیامبر او به مخالفت برخیزد قطعاً خدا سخت کیفر است" (۱۳:۸-۱۲) آیات بعدی ، با تشویق فرشتگان به سربردن دشمنان الله و محمد یکی از توجیهات اصلی برای سربردنِ گروگان ها و اسیران جنگی شده است.

ابن اسحاق می گوید که محمد وحی دیگری دریافت کرد که برخی از غیرمسلمانانی که همراه با قریش جنگیده بودند را به جهنم فرستاد : "کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند می گویند در چه [حال] بودید پاسخ می دهند ما در زمین از مستضعفان بودیم می گویند مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید پس آنان جایگاهشان دوزخ است و [دوزخ] بد سرانجامی است" (۴:۹۷)

حتی وحی دیگری از سوی الله تاکید می کند که تقوا و نه قدرت نظامی باعث پیروزی در جنگ بدر شد : "قطعاً در برخورد میان دو گروه برای شما نشانه ای [و درس عبرتی] بود گروهی در راه خدا می جنگیدند و دیگر [گروه] کافر بودند که آنان [=مؤمنان] را به چشم دو برابر خود می دیدند و خدا هر که را بخواهد به یاری خود تایید می کند یقیناً در این [ماجرای] صاحبان بینش عبرتی است" (۳:۱۳) الله به قریش هشدار می دهد که در تلاش برای حمله ی دیگری نباشند و به آنها می گوید که صرف نظر از اینکه چه تعداد باشند دوباره شکست خواهند خورد. (۸:۱۹)

همچنین در بخش دیگری از قرآن ادعا می شود که مسلمانان صرفاً ابزارهایی منفعل در جنگ بدر بودند. حتی تیری که محمد به سوی قریش انداخت را او نیانداخت ، بلکه خدا انداخت. "و شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت و چون [اریگ به سوی آنان] افکندی تو نیفکندی بلکه خدا افکند [آری خدا

چنین کرد تا کافران را مغلوب کند] و بدین وسیله مؤمنان را به آزمایشی نیکو بیازماید قطعاً خدا شنوای داناست" (۸:۱۷) و خدا چنین پیروزی هایی را به مسلمانان باتقوا اهدا خواهد کرد حتی اگر آنها با موانعی سخت تر از جنگ بدر مواجه شوند : "ای پیامبر مؤمنان را به جهاد برانگیز اگر از [میان] شما بیست تن شکیبیا باشند بر دویست تن چیره می شوند و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می گردند چرا که آنان قومی اند که نمی فهمند" (۸:۶۵)

این موضوعات تکراری در ادبیات جهاد در سراسر قرون از آنزمان تا کنون بوده است: تقوا پیروزی نظامی به دنبال می آید. الله فرشتگان را برای جنگ به کمک مسلمانان معتقد می فرستد و آنها حتی از غریب ترین موانع گذر خواهند کرد. پیروزی در بدر همچنان در تاریخ تاثیرگذار است . برای مثال در هنگام سر بردن نیکولاس برگ گروگان آمریکایی در می ۲۰۰۴ ، رهبر عراقی جهاد اسلامی ابو مصعب الزرقاوی مردم را نبرد بزرگ فرا می خواند: "آیا زمان آن نرسیده است که راه جهاد پی گرفته و شمشیر پیامبر پیامبران را به دست گیرید؟...پیامبر به ارتش خود دستور داد که گردن اسیران را در جنگ بدر بزنید و آنها را بکشید ... و او الگوی خوبی برای ماست." ۱۶

مسئله ی غنیمت

الله به کسانی که پیروزی بزرگی به آنها اهدا کرده بود پاداش داد. غنیمت بزرگی برای ایشان بود - در واقع آنچنان زیاد که موجب مشاجره بر سر غنائم شد. چنین تفرقه ای تهدیدی شد که الله را وا داشت تا خود درباره ی تقسیم غنائم سخن بگوید و یک سوره ی کامل از قرآن را به تامل بر نبرد بدر بپردازد: سوره ی هشتم الانفال نام دارد که به معنای غنیمت جنگی است. الله به مسلمانان هشدار می دهد که تصور نکنند غنیمت به کسی جز محمد تعلق

دارد: "[ای پیامبر [از تو در باره غنائیم جنگی می پرسند بگو غنائیم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید و اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید" (۸:۱) در نهایت محمد غنیمت را به طور برابر بین مسلمانان تقسیم می کند و یک پنجم را برای خودش نگه می دارد:

و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و بینوایان و در راهماندگان است اگر به خدا آنچه بر بنده خود در روز جدایی [حق از باطل] روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند نازل کردیم ایمان آورده اید و خدا بر هر چیزی تواناست. (۸:۴۱)

این به خاطر امتیاز خاصی بود که الله به محمد اعطا کرده بود. محمد توضیح می دهد: "به من خمس چیزها داده شده که به هیچ پیامبری قبل از من داده نشده است." همچنین این واقعیت هم وجود داشت که "الله مرا به انداختن ترس به دل دشمنانم مرا پیروز کرده است و "و غنیمت برای من حلال بوده است.

محمد این امتیاز در بدر را به کار می برد وقتی که دو تن از مهمترین همراهانش یعنی ابوبکر و عمر برسر آنچه درباره ی زندانیان باید انجام دهند با او مخالفت می کنند :

"مسلمانان امروز (یعنی در روز نبرد بدر) هفتاد نفر را کشته و هفتاد نفر را دستگیر کردند. پیامبر خدا به ابوبکر و عمر گفت : نظر شما درباره ی این اسرا چیست؟ ابوبکر گفت : آنها کیش و خویش ما هستند. من فکر می کنم که تو باید آنها را بعد از گرفتن جزیه رها کنید. این منبعی از قدرت نزد ما برعلیه کافران خواهد بود. کاملاً ممکن است که الله آنها را به نزد ما هدایت کند. "

جزیه البته غنیمت را هم برای مسلمانان افزایش می داد اما عمر مخالفت کرد:

سپس رسول خدا از عمر پرسید: نظر تو چیست ای بن خطاب ؟ او گفت : ای رسول خدا ، من با عقیده ی ابوبکر موافق نیستم. به نظر من شما باید آنها را به ما بسپارید تا سرشان را قطع کنیم. عقیل را به علی بسپارید و فلان نسب را به من و...ایشان رهبران مخالفین و سربازان کهنه کار آنان هستند.

محمد جانب ابوبکر را گرفت اما روز بعد عمر شگفت زده شد وقتی محمد و ابوبکر را در حال گریستن دید . وی پرسید : "ای رسول خدا ، برای چه شما و همراهتان می گریید؟"

محمد پاسخ داد : "من برای آنچه بر همراهان تو برای گرفتن جزیه از اسرا رخ داده است می گریم. به من عذابی را که بر آنها روا داشته شده نشان داده اند. آن به همین نزدیک این درخت برای من بود." و او به درختی در نزدیکی اشاره می کند. پیامبر اسلام به عذاب آتش جهنم اشاره داشت ، چرا که الله جانب عمر را گرفته بود و وحی کرد به محمد که : "هیچ پیامبری را سزاوار نیست که [برای اخذ سربها از دشمنان] اسیرانی بگیرد مگرآنکه در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند " الله محمد را به خاطر میل به گرفتن غنیمت در عوض آنچه الله مایل است برای او انجام دهد سرزنش می کند.

"هیچ پیامبری را سزاوار نیست که [برای اخذ سربها از دشمنان] اسیرانی بگیرد مگر آنکه در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند شما متاع دنیا را می خواهید و خدا آخرت را می خواهد و خدا شکستناپذیر حکیم است . اگر در آنچه گرفته اید از جانب خدا نوشته ای نبود قطعاً به شما عذابی بزرگ می رسید. پس از آنچه به غنیمت برده اید حلال و پاکیزه بخورید و از خدا پروا

دارید که خدا آمرزنده مهربان است." (۶۹-۸:۶۷)^{۱۸} به نظر ابن اسحاق، از آن پس مسلمانان بی شماری این مفهوم را به دل سپرده اند که کشتن دشمنان الله مذهبی نشانگر مذهبی است که الله می خواهد نشان دهد.^{۱۹}

مسلمانان از جماعتی کوچک و منفور به نیرویی تبدیل شده اند که اعراب بت پرست می بایست روی آن حساب باز کنند. آنها شروع کردن به انداختن وحشت در قلب دشمنانشان: "و هر چه در توان دارید از نیرو و اسبهای آماده بسیج کنید تا با این [تدارکات] دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان که شما نمی شناسیدشان و خدا آنان را می شناسد بترسانید و هر چیزی در راه خدا خرج کنید پاداشش به خود شما بازگردانیده می شود و بر شما ستم نخواهد رفت" (۸:۶۰)

نبرد بدر اولین نمونه ی عملی از آنچیزی بود که آموزه ی اسلامی جهاد شناخته می شود.

یهودیان قَینُقاع

محمد هیجان زده از پیروزی اش، حملات خود را افزایش داد. در طی یکی از این حملات بر علیه قبیله ی بت پرستِ قطفان، او در حالیکه داشت استراحت می کرد، توسط یک جنگجوی دشمن غافلگیر شد. جنگجو از وی می پرسد: "امروز چه کسی از تو در مقابل من دفاع می کند؟"

پیامبر اسلام با خونسردی پاسخ داد: "الله" و با این جواب جنگجو شمشیرش را به زمین می اندازد. محمد سپس بر سرعت برخاسته و بر او غلبه می یابد و می پرسد: "چه کسی از تو در مقابل من دفاع خواهد کرد؟" جنگجو جواب داد: "هیچ کس" و سپس شاهد را گفت و مسلمان شد.^{۲۰}

در همین ایام، رفتار محمد نسبت به قبایل یهود منطقه سختگیرتر شد. فراخوان او به اسلام بیشتر روی مجازات بر همین جهان یعنی توسط مسلمانان تاکید داشت تا مجازات در آخرت. الله به محمد وحی می دهد که او اجازه دارد عهد خود را با این گروه هایی که از خیانت ایشان می ترسد بشکند: "همانان که از ایشان پیمان گرفتی ولی هر بار پیمان خود را می شکنند و [از خدا] پروا نمی دارند. پس اگر در جنگ بر آنان دست یافتی با [عقوبت] آنان کسانی را که در پی ایشانند تارومار کن باشد که عبرت گیرند" (۵۸-۵۷:۸). او بعد از دریافت این وحی، گفت: "از بنی قینقاع می ترسم" یک قبیله ی یهودی که یکبار به او نیرنگ زده بودند. او تصمیم گرفت که بر علیه آنها اقدام کند.^{۲۱}

پیامبر اسلام با گامهایی بلند به سوی مرکز بازار قینقاع حرکت کرد و به جمعیت اعلام کرد: "ای یهودیان، آگاه باشید که مبدا خدا انتقامی را از شما بگیرد که از قریش گرفت و پس مسلمان شوید. شما می توانید که من پیامبری هستم که به سوی شما فرستاده شده ام - شما آنرا در نسخ خود وعهد خدا با شما خواهید یافت." او با وحیی از الله تاکید کرد: "به کسانی که کفر ورزیدند بگو به زودی مغلوب خواهید شد و [سپس در روز رستاخیز] در دوزخ محشور می شوید و چه بد بستری است. قطعا در برخورد میان دو گروه برای شما نشانه ای [و درس عبرتی] بود گروهی در راه خدا می جنگیدند و دیگر [گروه] کافر بودند که آنان [=مؤمنان] را به چشم دو برابر خود می دیدند و خدا هر که

را بخواهد به یاری خود تایید می‌کند یقیناً در این [ماجرای] برای صاحبان بینش عبرتی است" (۳:۱۰) این دو ارتش البته مسلمانان و قریش در جنگ بدر بودند.

یهودیان قینقاع با اهانت پاسخ دادند و پیامبر اسلام آنچنان خشمگین شد و امید او را برای اینکه یهودیان او را به عنوان پیامبر بپذیرند از بین رفت: "ای محمد، به نظر می‌رسد که تو فکر می‌کنی ما مردم تو هستیم. خودت را فریب نده که تصور می‌کنی با مردمی طرف هستی که چیزی از جنگ نمی‌دانند. به خدا سوگند اگر ما با تو بجنگیم در خواهی یافت که ما مردانی واقعی هستیم!"^{۲۳}

نیروهای محمد قینقاع را محاصره کردند و به آنها تسلیم بی شرط را پیشنهاد دادند. اما قینقاع متحدینی در بین مسلمانان داشت و اکنون برخی از آنها نزد محمد آمده و برای یهودیان التماس می‌کردند. محمد می‌خواست همه ی مردان آن قبیله را بکشد.^{۲۴} با وجود این، یک مسلمان (یکی از منافقین) به نام عبدالله بن ابی به محمد گفت: "ای محمد، با مشتریان ما به مهربانی رفتار کن." محمد او را نادیده گرفت پس عبدالله درخواستش را تکرار کرد تا اینکه پیامبر اسلام از عبدالله روی برگرداند. عبدالله بن ابی بی پروا یقه ی محمد را گرفت و به نقل از ابن اسحاق "پیامبر آنچنان عصبانی شد که رخساره اش سیاه شد." محمد به او گفت: "لعنت بر تو، مرا رها کن."

اما عبدالله پاسخ داد: "نه، به خدا سوگند که من تو را رها نخواهم کرد تا اینکه او با مشتریان ما با مهربانی رفتار کنی. چهار صد تن بی رزه و سی صد تن با زره مرا از تمامی دشمنانم حمایت می‌کند، آیا تو می‌خواهی آنها به یک روز بکشی؟ به خدا که من می‌ترسم پیشامدهای ناگوار رخ دهد." محمد سپس درخواستش را قبول می‌کند و توافق می‌کند که جان یهودیان قینقاع را

نگیرد به شرط اینکه آنها غنائیم خود را به مسلمانان بدهند و مدینه را ترک کنند و آنها فوراً این کار را کردند.

همچنین ، محمد از اتحاد عبدالله با قبایل یهودی ناخشنود بود. در اینجا او وحی کلیدی درباره ی روابط حاکم بین مسلمانان و غیرمسلمانان دریافت کرد: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید [که] بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود آری خدا گروه ستمگران را راه نمی‌نماید . می‌بینی کسانی که در دل‌هایشان بیماری است در [دوستی] با آنان شتاب می‌ورزند می‌گویند می‌ترسیم به ما حادثه ناگواری برسد امید است خدا از جانب خود فتح [منظور] یا امر دیگری را پیش آورد تا [در نتیجه آنان] از آنچه در دل خود نهفته داشته‌اند پشیمان گردند ." ۲۴

خشم بر یهودیان و مسیحیان

درخواست عبدالله بن ابی برای نجات جان قبیله ی یهودی مشخصاً به مذاق محمد خوش نیامد و او نسبت به یهودیان خشمگین تر شد. وحیی بر محمد با نفرین الله بر یهودیان نازل شد و محتوای وحی های پیشین را تغییر داد و اعلام کرد که به اغلب آنها نمی توان اعتماد کرد: " پس به [سزای] پیمان شکستنشان لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم [به طوری که] کلمات را از مواضع خود تحریف می‌کنند و بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می‌شوی مگر [شماری] اندک از ایشان [که خیانتکار نیستند] پس از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد" (۵:۱۳) آنها را ببخشد ولی امید

به روی آوردن آنان به اسلام را رها کن : " آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می کردند و خودشان هم می دانستند " (۲:۷۵)

یکی از نماینده ی مسیحیان از نجران برای بحث با محمد درباره ی الهیات به نزد او می آید و پیامبر اسلام شکیبایی نسبت به آنان به خرج نمی دهد. او به خصوص از ادعای عیسی به عنوان پسر خدا خشمگین می شود ، چرا که او اغلب تکرار می کرد - خدا را نسزد که فرزندی برگیرد منزّه است او چون کاری را اراده کند همین قدر به آن می گوید موجود شو پس بی درنگ موجود می شود(۱۹:۳۵) محمد بار دیگر به تصحیح خطاهای مسیحیان می پردازد: " کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است مسلما کافر شده اند بگو اگر [خدا] اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است جملگی به هلاکت رساند چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خداست هر چه بخواهد می آفریند و خدا بر هر چیزی تواناست " (۵:۱۷) مسیح خدا نبود و مصلوب هم نشده بود. و محمد یهودیان را به سبب مباحثات به مصلوب کردن مسیح ملامت می کرد: " و گفته ایشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که در باره او اختلاف کردند قطعا در مورد آن دچار شک شده اند و هیچ علمی بدان ندارند جز آنکه از گمان پیروی می کنند و یقینا او را نکشتند " (۴:۱۵۷)

محمد با نشان دادن درک اندک از آموزه مسیحی درباره تثلیث در وحی دیگری اعلام می کند که عیسی خود این را انکار می کند وقتی که توسط خدا سؤال شود : " و [یاد کن] هنگامی را که خدا فرمود ای عیسی پسر مریم آیا تو

به مردم گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید گفت منزهی تو مرا نزدیک که [در باره خویشتن] چیزی را که حق من نیست بگویم اگر آن را گفته بودم قطعاً آن را می دانستی آنچه در نفس من است تو می دانی و آنچه در ذات توست من نمی دانم چرا که تو خود دانای رازهای نهانی" (۵:۱۶)

پس چگونه مسیحیان به این ایده رسیدند؟ چون آنها از عیسی که واقعا آنها را می آموخت دور بودند: "و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم از ایشان [نیز] پیمان گرفتیم و [لی] بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند و ما [هم] تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم و به زودی خدا آنان را از آنچه می کرده اند و می ساخته اند خبر می دهد" (۵:۱۴)

محمد هم یهودیان و هم مسیحیان را به اسلام فرامی خواند، و اسلام را همچون تصحیحی بری مسیحیت و یهودیت روزگار خود و اعاده ی پیام اصلی موسی و عیسی می دانست: "ای اهل کتاب پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب [آسمانی خود] را که پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند و از بسیاری [خطاهای شما] درمی گذرد قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است. خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند به وسیله آن [کتاب] به راههای سلامت رهنمون می شود و به توفیق خویش آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون می برد و به راهی راست هدایتشان می کند" (۵:۱۶-۱۵)

ترور و مکر

بعد از نبرد بدر و حمله ی به یهودیان قریش، پیامبر اسلام خشم خود را متوجه شاعر یهودی به نام کعب بن الاشرف کرد، کسی به زعم ابن اسحاق، "آیاتی عاشقانه در توهین به طبع زنان مسلمان سروده بود"^{۲۵} محمد خشمگین

از پیروانش می پرسد "کیست که کعب بن الاشرف را به خاطر آزار الله و رسولش بکشد؟"^{۲۶}

مسلمان جوانی به نام محمد بن مسلمه داوطلب شد: "ای رسول خدا ، آیا می خواهی که من او را بکشم؟"

پیامبر اسلام پاسخ مثبت داد و محمد بن مسلمه دوباره تقاضا کرد: "پس اجازه بده به من برای فریب کعب ، سخنی دروغ بگویم."

پیامبر اسلام دوباره از اصول مطلق اخلاقی تخطی کرده و اجازه داد: "تو می توانی دروغ بگویی."

پس محمد بن مسلمه به نزد کعب رفت و درباره ی پیامبرش زبان به شکایت گشود: "این مرد (یعنی محمد) از ما صدقه می خواهد و موجب رنج ما گشته ، پس آمده ام چیزی از تو قرض بگیرم."

کعب متعجب نشد و گفت: "به خدا سوگند که شما از دست او خسته شده اید!"^{۲۷}

محمد بن مسلمه نقش خود را تا زمان قتل به خوبی اجرا می کند: "آمدن این مرد (یعنی پیامبر) آزمونی بزرگ برای ماست. او موجب خصومت بین اعراب شده است و ایشان برعلیه ما متحد شده اند. راه ها برای خانواده های ما برای حاجت و کار خصوصی غیرقابل عبور شده اند و خانواده های ما در محنت فراوان هستند."^{۲۸} محمد بن مسلمه سپس پیشنهاد یک معامله را به کعب می دهد و سعی می کند از او برای گسستن از اسلام و پیامبرش کمک بگیرد: "اکنون که ما او را پیروی کرده ایم ، ما نمی خواهیم او را ترک کنیم مگر تا

زمانی که ببینیم چگونه پایان او فرامی رسد. اکنون از تو می خواهیم که به ما یک بار شتر غذا بدهی. " این آخرین بار نخواهد بود که یک مسلمان تقیه کرده و به زبان از محمد و مذهبش روی برمی گرداند و خود را علاقه مند به معامله با یک غیرمسلمان نشان می دهد. و این اولین نخواهد بود که این غیرمسلمانان فریب می خورند و حتی جانشان را از دست می دهند.

کعب با نقشه ی محمد بن مسلمه موافقت می کند اما با یک شرط : "باشد من آنرا به تو قرض می دهم ، اما تو باید چیزی را نزد من گرو بگذاری ... پس زنانت را نزد من گرو بگذار."

محمد بن مسلمه دیرباور بود: "چطور می توانم زنانم را نزد تو گرو بگذارم حال آنکه تو خوشرو ترین اعراب هستی؟" در نهایت آنها با شرایط دیگری به توافق می رسند و محمد بن مسلمه وعده می دهد که همان شب بازگردد. او همراه با برادر رضاعی اش و برخی دیگر بازمی گردد. محمد بن مسلمه با کسب اعتماد کعب به حضور او پذیرفته می شوند. محمد بن مسلمه که به اندازه ی کافی به کعب نزدیک شده بود تا او را بکشد وانمود می کند که می خواهد عطر کعب را روی تن او بیازماید. "من هرگز بویی خوش تر از این را استشمام نکرده بودم... آیا اجازه می دهی که سرت را بو کنم؟" کعب موافقت می کند :

همراهان محمد بن مسلمه نیز آنرا بو می کنند. سپس کعب را گرفته و به همراهانش دستور می دهد : "او را بگیرید" آنها کعب را می کشند و سرش را برداشته و به سوی محمد می شتابند.^{۲۹} وقتی محمد خبر مرگ او را می شنود فریاد می زند : الله اکبر و خدا را به خاطر مرگ دشمنش شکر می گوید.^{۳۰}

یهودیان خشمگین به محمد گفتند : "رئیس ما خائانه کشته شده است . به نقل از ابن اسحاق ، محمد پاسخ داد : "به آنها گناهش را یادآوری کن و

چگونه او آنها را برانگیخته و ترغیب کرده تا با مسلمانان بجنگند و چگونه او به ایشان ضرر زده است.^{۳۱} قاتل ، به عبارت دیگر ، از پس فتنه برآمده بود - دفاعیه ای که مجاهدین اسلامی امروزی نیز برای توجیه اعمالشان استفاده می کنند.

بعد از قتل کعب ، محمد دستور دیگری را صادر می کند : "هر یهودی که به دستتان رسید بکشید"^{۳۲} این یک دستور نظامی نبود: نخستین قربانی یک تاجر یهودی به نام ابن سنینه بود ، مردی که با مسلمانان روابط تجاری و اجتماعی داشت. قاتل ، محیصه ، توسط برادرش حویصه که هنوز مسلمان نبود سرزنش شد. محیصه مصر بود و به برادرش گفت : "کسی که به من دستور کشتن او را داده است دستور بریدن سر تو را هم داده است."

برادر حویصه تحت تاثیر قرار گرفت : "به خدا سوگند دینی که تو را به این کار کشانده باشد دین حیرت آوری است" و او سپس مسلمان شد.^{۳۳} جهان حتی امروز هم چنین چیزهای حیرت آوری را شاهد است: محمد رابرت هف ، مردی کانادایی که به اسلام روی آورده بود ، کسی که خبر آمد در هفته ی عملیات تروریستی دست داشته است و در جون ۲۰۰۶ بازداشت شد ، توضیح می دهد که او شخصا تقلایی افراط روی را از سر گذرانده است ، در طول این دوره او والدینش را کشته بود اگر که آنها در تعهد او به اسلام مزاحمتی ایجاد می کردند.^{۳۴} پس داستان این دوبرادر را می توان فهمید.

در جایی دیگر ، محمد به یکی از پیروانش اجازه می دهد که از فریب برای کشتن دیگر دشمنانش سفیان بن خالد استفاده کند چون او پیامبر اسلام را به شیطان تشبیه کرده بود : او به تروریست خود گفت : "وقتی او را می بینی ، وحشت زده و پریشان خواهی شد و به یاد شیطان خواهی افتاد." وقتی

ماموریت انجام شد و سفیان مرد ، محمد از قاتل ستایش کرد و به او عصایی داد و گفت : " با آن به بهشت برو." ^{۳۵}

قریش پاسخ می دهد

قریش بعد از تحقیر در جنگ بدر در تکاپوی انتقام بود . آنها یک گروه سه هزار نفری را بر علیه هزار مسلمان در کوهستان نزدیک مکه به نام احد جمع آوری کردند. محمد با پوشیدن دو زره و یک شمشیر در دست ، مسلمانان را در نبرد رهبری کرد. محمد اعتماد به نفس داشت. وقتی یکی از مسلمانان از او پرسید: " ای رسول خدا آیا نباید از متحدین مان یهودیان کمک بخواهیم؟" محمد پاسخ داد : " ما نیازی به آنها نداریم" ^{۳۶} یا شاید او فکر می کرد که رابطه اش با یهودیان بدتر از اینها شده بود.

این بار ، قریش بسیار مصمم بود و مسلمانان تار و مار شدند. محمد خود همراه با مردانش جنگید و یکی از جنگجویان قریش به نام ابی بن خلف را از پشت گردن زخمی کرد. سالها قبل ، ابی پیامبر جدید را در مکه تمسخر کرده بود: " ای محمد ، اسبی دام به نام عود که هر روز آنرا غذای بسیار می دهم. من تو را وقتی بر او سوار هستم خواهم کشت."

محمد پاسخ داد : " خیر ، اگر خدا بخواهد من هستم که تو را خواهم کشت." ابی این را وقتی که به قرارگاه قریش با زخمی در گردن بازمی گردد به یاد می آورد و می گوید: " به خدا سوگند! محمد مرا کشته است." وقتی قریش پاسخ دادند : " به خدا که اگر تو قلب ات را هم از دست بدهی تو را چیزی نمی شود. " ابی اصرار ورزید: " او به من در مکه گفت که او مرا خواهد کشت ، و به خدا اگر بر من تف انداخته بود مرا کشته بود." او همانطور که بر پشت به مکه حمل می شد درگذشت و همانطور که محمد پیش بینی کرده بود درگذشت. ^{۳۷}

عایشه بعداً نقل می کند که مسلمانان در ابتدا در احد پیروز شده بودند ، اما صفوف آنها به خاطر دخالتی ماوراطبیعی فروپاشید : "شیطان که خدا لعنتش کند ، با صدای بلند فریاد زد : ای پرستندگان خدا ، مواظب پشت خود باشید! و به این نحو ، صفوف جلویی مسلمانان به عقب بازگشتند و با صفوف عقبی جنگیدند." ۳۸

در این اغتشاش چهره ی پیامبر اسلام نیز زخمی شد و یک دنداناش شکست ؛ حتی در میدان نبرد این شایعه پخش شد که او کشته شده است. محمد صورتش را شست و همراهانش را به انتقام فراخواند: "غضب خدا برای کسانی که چهره ی پیامبرش را خونین کردند." ۳۹ او سپس دوباره از اینکه قریش مردی را که الله انتخاب کرده بود را تکذیب کردند ناله سر داد : "چگونه مردمی که پیامبر خود را زخمی می کنند می توانند موفق شوند؟" ۴۰ اما در این جا الله او را پند می دهد که "هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست [یا] خدا [بر آنان می بخشد یا عذابشان می کند زیرا آنان ستمکارند ." (۳:۱۲۸) وقتی ابوسفیان رهبر قریش مسلمانان را تحقیر کرد ، محمد دوباره تاکید کرد که قریش براستی ستمکار است. او به فرمانده ی سپاهش عمر گفت که پاسخ دهد "خدا بزرگ و عظیم است . ما برابر نیستیم .. مردگان ما در بهشت هستند و مردگان شما در جهنم." ۴۱

محمد وقتی جسد عمومی خود حمزه را دید قول داد که انتقام آنرا بگیرد. حمزه در جنگ کشته شده بود و جسد او به طرز وحشتناک توسط یک زن به نام هند بن عتبه سلاخی شده بود، که بین و گوش های حمزه را برید و بخشی از جگر او را خورد. او این انتقام را به خاطر کشته شدن پدر ، برادر ، عمو و پسر بزرگش به دست مسلمانان گرفت. محمد در ادامه دادن این حلقه ی انتقام های متوالی تردیدی نداشت : "اگر خدا به من در آینده بر قریش پیروزی دهد سی

تن از مردانشان را سلاخی می کنم." و سپس با خشم و اندوه ، پیروانش نیز همین را گفتند: "به خدا سوگند اگر خدا در آینده به ما پیروزی ببخشد ما طوری آنها را سلاخی می کنم که هیچ عربی تا به حال چنین نکرده است."^{۴۲}

اتفاقات مشابه همچنین نیز در اخبار امروز پر است. بعد از حملات جهاد گرایان اسلامی در عراق یا اسرائیل ، مجاهدین هر حمله ی متقابلی توسط نیروهای آمریکایی یا اسرائیلی را با حملات خشمگین ، و انتقامی سریع و خشن تهدید می کنند. از وقتی که مسلمانان به تقلید از پیامبر جنگجوی شان شروع به جنگیدن کردند ، این رفتار متعارف آنان بوده است. این مانند مسیحیت برگرداندن روی دیگر خود برای سیلی خوردن نیست بلکه با وقاحت بیشتری بر علیه دشمن عمل کردن است.

قاتل حمزه ، وحشی، می دانست که اگر مسلمان شود محمد او را نمی کشد و نمی تواند انتقام بگیرد. وحشی تشهد را گفت و به دیدن پیامبر اسلام رفت. محمد از او خواست داستان کشتن عمویش را بیان کند. او گفت: "وای بر تو ، صورتت را از من پنهان کن و هرگز نزد من بازنگرد."^{۴۳} وحشی همان کاری که او گفت را کرد و توانست از دست پیامبر جان سالم به در برد. زنده نگه داشتن وحشی همچنین تمایز بین مومنین و کافران را نشان می دهد ، طوری که مسلمان هنوز هم در کشتن مسلمانان دیگر تردید دارند (البته مگر اینکه آنها را رافضی یا مرتد در نظر گیرند) اما زندگی غیرمسلمانان بسیار راحت گرفته می شود.

برطرف کردن تردیدها بعد از جنگ احد

باید انتظار داشته باشیم که شکست در جنگ احد ایمان مسلمانان را متزلزل سازد چرا که بعد از جنگ بدر محمد مکررا تاکید می کرد که الله خود همراه با

مسلمانان خواهد جنگید. اما محمد وحی بیشتری آماده بود. این بار موضوع این بود که مسلمانان شکست خورده بودند چرا که آنها از الله نافرمانی کرده و بیشتر به غنایم توجه داشتند تا پیروزی. (۳:۱۵۲) وحی دیگری مسلمانان را به جنگ شجاعانه تشویق می کند و به آنها اطمینان می دهد که زندگی شان در خطر نخواهد بود تا روزی که الله مرگ آنها را مقرر کرده باشد:

"و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد [خداوند مرگ را] به عنوان سرنوشتی معین [مقرر کرده است] و هر که پاداش این دنیا را بخواهد به او از آن می دهیم و هر که پاداش آن سرای را بخواهد از آن به او می دهیم و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد" (۳:۱۴۵)

الله به مسلمانان کمکش در گذشته را یادآوری می کند و کمک آینده را به فرمانبرداری ایشان مشروط می کند :

"و یقیناً خدا شما را در [جنگ] بدر با آنکه ناتوان بودید یاری کرد پس از خدا پروا کنید باشد که سپاسگزاری نمایید. آنگاه که به مؤمنان می گفتی آیا شما را بس نیست که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته فرودآمده یاری کنند. آری اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید و با همین جوش [و خروش] بر شما بتازند همانگاه پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری خواهد کرد." (۳:۱۲۷-۱۲۳)

بار دیگر یک الگو تعیین می شود : وقتی چیزها به ضرر مسلمانان پیش برود ، رهبران مسلمان به ناگزیر تاکید می کنند که این به خاطر این است که آنها به اندازه ی کافی مسلمان نبوده اند . در ۱۹۴۸ ، سید قطب ، نظریه پرداز بزرگ اخوان المسلمین ، نخستین گروه تروریستی اسلامی مدرن ، اعلام کرد که جهان اسلام که "کافی است یک نگاهی بکنیم تا ببینیم موقعیت اجتماعی ما به

بدترین شکل ممکن است" با این حال "ما پیوسته ما تمام میراث معنوی خود را ، تمامی نعمت عقل مان و تمامی راه حل هایی که درباره این مسائل وحی شده است را کنار گذاشته ایم ، ما اصول و آموزه های بنیادی خویش را کنار گذاشته ایم و به دموکراسی ، سوسیالیسم یا کمونیسم روی آورده ایم." ^{۴۴} به عبارت دیگر ، تنها راه برای موفقیت اسلام است و تمامی شکست ها به خاطر رها کردن اسلام است. الله بعد از جنگ احد به مسلمانان وعده می دهد که پیروزی دوباره بزودی خواهد آمد ، اگر آنها به او گردن نهند و هر آنچه به غیرمسلمانان تعلق دارد را رد کنند. (۱۵۱-۱۴۹:۳)

رابطه ی الهی خشن و زمخت بین پیروزی و فرمانبرداری از یک سو و شکست و نافرمانی از سوی دیگر بعد از پیروزی مسلمانان در جنگی دیگر به نام نبرد خندق در ۶۲۷ محکم شد. محمد دوباره وحی دریافت که پیروزی به مداخله ی ماورطبیعی الله نسبت می داد : "ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آنگاه که لشکریایی به سوی شما [در]آمدند پس بر سر آنان تندبادی و لشکریایی که آنها را نمی دیدید فرستادیم و خدا به آنچه می کنید همواره بیناست" (۳۳:۹)

اخراج بنو نظیر

از نبرد احد چندان مدتی نگذشته بود که برخی از اعضای قبیله ی یهودی بنو نظیر برای کشتن محمد همدست می شوند و هنگامی که او از کنار یکی از خانه هایشان رد می شد سنگ بزرگی بر سر او می اندازند تا او را بکشند. برخی از مسلمانان از این توطئه خبرداشته و به محمد هشدار داده بودند. محمد به جای اینکه از رهبران ندیر درخواست کند که گناهکاران را تحویل بدهند ، به بنو نظیر پیام می فرستد که : "سرزمین من را ترک کنید و دیگر با من زندگی

نکنید. شما خیانت کرده اید." پیام رسان او محمد بن مسلمه (قاتل کعب بن اشرف) بود، مردی از قبیله اوس در مدینه که پیشتر با بنو نظیر عهد بسته بود. اما وقتی مردان ندیر اعتراض کردند و عهدهش را به او یادآور شدند، محمد بن مسلمه پاسخ داد: "قلب ها تغییر کرده اند و اسلام عهد های قدیمی را باطل اعلام کرده است."^{۴۵}

عبدالله بن ابی و برخی دیگر از به اصطلاح منافقین بر نرفتن بنو نظیر اصرار ورزیدند و قول دادند که اگر حمله ی به آنها شد به کمک آنها بیایند. ندیر با اتکا به آن، به محمد گفتند: "ما مکان خود را ترک نخواهیم کرد، پس هر کاری که فکر می کنی بکن" محمد با انداختن مسئولیت به گردن دشمن که یکی از ویژگی های رزمندگان جهاد در سراسر اعصار بوده است، به مسلمانان می گوید: "یهودیان اعلام جنگ کرده اند"^{۴۶} الله به محمد وحی داد و او را مطمئن ساخت که منافقین در مورد یهودیان همانقدر که برای محمد، خطا کرده اند. او وعده ی پیروزی بر بنو نظیر را داد. آیا او پیروزی را بر کسانی پیش از ایشان اهدا نکرده بود. منظور یهودیان قینقاع است؟ الله از عبارت وحشت در قلب یهودیان استفاده می کند.

پیامبر اسلام به مسلمانانش دستور می دهد که به سوی این قبیله رژه روند و آنها را محاصره کنند. در طول محاصره، او فرمان سوزاندن درختان نخل بنو نظیر را داد.^{۴۷} بنو نظیر متعجب از او پرسید: "ای محمد، تو چنین ویرانگری را ممنوع کرده ای و مردمان را به گناه آن سرزنش می کردی. حال چرا درختان نخل ما را می بری و می سوزانی؟"^{۴۸} الله عمل محمد را با یک وحی جدید توجیه می کند: "آنچه درخت خرما بریدید یا آنها را [دست نخورده] بر ریشه هایشان بر جای نهادید به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار گرداند".

مدافعین اسلامی مکرراً ممنوعیت محمد برعلیه ویرانگری و اسراف را ذکر می کنند - اما از تخلف خود او و حمایت الله از آن ذکر نمی کنند.

محاصره ی بنو نظیر قبل از اینکه با تبعید موافقت کنند، دو هفته طول کشید. محمد به یهودیان اجازه داد آنچه را که می توانند با شترهایشان حمل کنند با خود ببرند، اما خواست که تمامی سلاح هایشان را تحویل دهند.^{۴۹} برخی از مردمان بنو نظیر خانه هایشان را نابود کردند.^{۵۰} آنچه یهودیان نتوانستند با خود ببرند به مالکیت شخصی محمد در آمد که به عنوان غنیمت بین مهاجرین تقسیم کرد.^{۵۱} او همچنین برخی از این اموال را برای مخارج شخصی اش و تدارک برای جنگ های آتی نگه داشت. عمر بعداً نقل می کند که: "اموال رها شده توسط بنو نظیر، بوسیله ی الله به پیامبرش اهدا شده اند... این اموال خصوصاً از آن پیامبر مقدس است. او از درآمد سالیانه ی آنها مخارج خانواده اش را می پردازد و آنچه باقی مانده را برای خرید اسب و اسلحه برای جهاد خرج کرد."^{۵۲} محمد مردی ساده زیست شناخته می شود: او در تجمل زندگی نمی کرد در عوض او این ثروت را خرج جهاد کرد.

الله در یک وحی به محمد می گوید که وحشت الهی بود که بنو نظیر را شکست داد و آنها همگی محکوم به عذاب الهی در جهنم هستند: "اوست کسی که از میان اهل کتاب کسانی را که کفر ورزیدند در نخستین اخراج از مدینه [بیرون کرد گمان نمی کردید که بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنها خواهد بود و [الی] خدا از آنجایی که تصور نمی کردند بر آنان درآمد و در دلهایشان بیم افکند [به طوری که] خود به دست خود و دست مؤمنان خانه های خود را خراب می کردند پس ای دیده و روان عبرت گیرید. و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرر نکرده بود قطعاً آنها را در دنیا عذاب می کرد و در آخرت [هم] عذاب آتش داشتند." (۳-۵۹:۲)

اکنون نوبت باقی یهودیان مدینه بود که طعم غضب محمد را بچشند.

فصل هشتم

وحشت افکندن در دلها

* نبرد خندق و جاه طلبی امپراطور مابانه ی محمد

* محمد و قتل عام قبیله ی بنی قریظه

* بدرفتاری با زنان قبیله ی مصطلق

* صلح حدیبیه

* محاصره ی خیبر و مسموم کردن محمد

* نبرد خندق

بعد از اخراج یهودیان بنی قینقاع و بنو نظیر از مدینه ، برخی از آنان که باقی مانده بودند به قریش روی آوردند و پیشنهاد اتحاد برعلیه محمد و مسلمانان را دادند. قریش آماده ی پذیرش این پیشنهاد بود و از آنها پرسید: "ای یهودیان ، شما اولین مردم اهل کتاب هستید و اساس نزاع ما با محمد را می دانید . آیا دین ما بهتر است یا دین او؟" ^۱ یهودیان که با وجود این پیشامدها انتظار هم می رفت پاسخ دادند که دین شما بهتر است. وقتی محمد این را شنید الله به او وحی داد که : " آیا کسانی را که از کتاب [آسمانی] نصیبی یافته‌اند ندیده‌ای که به جبت و طاغوت ایمان دارند و در باره کسانی که کفر ورزیده‌اند می‌گویند اینان از کسانی که ایمان آورده‌اند راه‌یافته ترند. اینانند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز برای او یآوری نخواهی یافت" (۵۲-۵۱:۴)

محمد که از این اتحاد جدید با خبر شده بود ، دستور داد خندقی دور مدینه حفر کنند. این کار عظیم نیروی جسمی فراوانی می طلبید. با وجد این ، بسیاری از مسلمانان که به این کار مجبور شدند از آن طفره رفتند. تنها چند نفر از آنان برای معاف شدن از این کار از محمد اجازه گرفتند و برخی دیگر تنها عذر و بهانه ای پوچ آوردند. محمد وحی دیگری دریافت کرد که به مسلمانان هشدار می داد که مسلمانان راستین کسانی هستند که اوامر پیامبر اسلام را اطاعت کنند:

"جز این نیست که مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند تا از وی کسب اجازه نکنند نمی‌روند در حقیقت کسانی که از تو کسب اجازه می‌کنند آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند به هر کس از آنان که خواستی اجازه ده و برایشان آموزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است. خطاب کردن پیامبر را در میان خود مانند خطاب کردن

بعضی از خودتان به بعضی [دیگر] قرار مدهید خدا می‌داند [چه] کسانی از شما دزدانه [از نزد او] می‌گریزند پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند." (۶۳-۶۲:۲۴)

چنین وقایعی موقعیت برتر و فرماندهی محمد را در میان مسلمانان تقویت می‌کرد. وقتی پیرامون کاریکاتورهای محمد در دانماک جهان در اواخر ۲۰۰۵ و اوایل ۲۰۰۶ شاهد آشوب مسلمانان بود، بسیاری از غیرمسلمانان از واکنش خشمگین مسلمانان متعجب بودند. حداقل برخی از این خشم را باید به این واقعیت نسبت داد که در قرآن بارها و بارها الله دلواپس پیامبرش است و آماده است که به نفع او فرمان بدهد. در ذهن کسانی که قرآن را به عنوان یک وحی راستین می‌پذیرند، این امر محمد را در یک منزلت ویژه ای قرار می‌دهد.

محمد در طول حفر خندق درباره ی فتح مناطق مرزی عربستان الهاماتی دریافت می‌کند. این داستان بسیار اسطوره ای به نظر می‌رسد اما چه این تخیلات از سوی محمد باشد یا از سوی جماعت مسلمانان، طرح‌های امپریالیستی مسلمانان صدر اسلام را نسبت به سرزمین‌های اطراف عربستان نشان می‌دهد. یکی از مسلمانان نخستین، سلمان فارسی، در هنگام کار حفر به یک سنگ بزرگ برمی‌خورد که نمی‌توانسته آنرا از جا بکند. سلمان توضیح می‌دهد: "پیامبر که در همان نزدیکی بود، دشواری مرا با آن سنگ دید" او به پایین خندق آمد و کلنگ را از من گرفت و در هنگام خرد کردن سنگ چنان برقی از آن افتاد " ^۲ نور آن همه چیز دو مسیر از سنگ سیاه را برگرفت. محمد فریاد پیروزی اسلام را سرداد یعنی گفت الله اکبر و تمامی مسلمانان آنرا با صدای بلند تکرار کردند. ^۳ در آخر سلمان از محمد پرسید: "ای تو برای من عزیزتر از پدر و مادرم، معنای این نور در زیر کلنگ تو که هر بار می‌زدی چیست؟"

محمد پاسخ داد: "آیا براستی آنرا دیدی ای سلمان؟ اولین بار بدان معنا بود که خدا راه فتح مرا به سوی یمن باز کرده است و دومین بار به سوی سوریه و غرب و سومین بار به سوی شرق."^۴ یا مطابق برخی روایات مشابه از همین داستان، محمد اعلام می کند که "وقتی بار نخست ضربه را زدم از این نور کاخ های الهی (در عراق جنوبی) و مدائن کسرا (پایتخت زمستانی امپراتوری ساسانی) چنان دندان سگان درخشیدن گرفت و جبرئیل به من خبر داد که ملت من بر آنان پیروز خواهیم شد." دومین درخشش در همین راه کافهای مردمان روشن پوست را در سرزمین بیزانس روشن کرد و سومی کخ سنا در یمن.^۵ جبرئیل در هر درخشش پیروزی محمد را وعده داده و سه بار تکرار کرده که: "شاد باش که شما ظفر خواهید یافت." و سپس محمد پاسخ داده "خدا را شکر، وعده ی کسی که آنکه راستگو و درستکار است! او بعد از این رنج به ما وعده پیروزی داده است."

دهها سال بعد، وقتی کشورهایی که در این افسانه نام برده شد در واقعیت توسط جنگجویان جهاد فتح شدند، یک مسلمان قدیمی می گفت: "به خدا سوگند، هر جا که می خواهید فتح کنید اما فتح نکرده اید و تا روز قیامت فتح نخواهید کرد شهری را مگر آنکه خدا کلید آن شهر را پیشتر به محمد بخشیده باشد."^۶ اما تمامی این فتوحات در آینده ی دور بودند. در آنزمان فقط محاصره ی مدینه مطرح بود.

قریش همراه با قبیله ی دیگری به نام قطفان مدینه را محاصره کردند (که در سنت اسلامی احزاب خوانده می شود). اما خندق مانع ورود مهاجمین به شهر شد. با این حال مسلمانان قادر به شکستن محاصره نبودند. اما مشکل حتی برای مسلمانان بدتر شد، یک قبیله ی یهودی در مدینه به نام بنی قریظه،

عهد خود با پیامبر اسلام را شکست (شاید بعد از دیدن بر سرنوشت بنی قینقاع و بنو نظیر) و با قریش همکاری کرد.^۷

محمد جاسوسانی در میان بنی قریظه فرستاد تا دریابد آیا آنچه شنیده درست بوده است و آیا آنها واقعا عهدشان را با او شکسته اند. اخبار بد تایید شد و او در میان ترس مردم خویش تنها ایستاد و گفت: "خدا بزرگترین است! شاد باشید ای مسلمانان!"^۸

محاصره سه هفته طول کشید ، موقعیت مسلمانان خطرناک تر شد. شرایط آنچنان رو به وخامت نهاد که یک مسلمان به تلخی از جاه طلبی های محمد برای فتح دیگر و طرح او برای دو قدرت بزرگ در مرز عربستان یعنی امپراتوری ایران و خسرو شاه و امپراتوری روم شرقی سرزمین یاد کرد : "محمد به ما وعده می داد که ما باید از گنج خسرو و قیصر بخوریم درحالیکه امروز هیچکدام از ما در هنگام رفتن به مستراح امن نیستیم!"^۹ منافقین درباره ی الهامات محمد با توجه به موقعیت دشوار کنونی مسلمانان به طعنه سخن گفتند. محمد در پاسخ این وحی را از الله دریافت کرد : "و هنگامی که منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است می گفتند خدا و فرستاده اش جز فریب به ما وعده ای ندادند" (۳۳:۱۲)

محمد منافقین را به سست کردن مسلمانان و نقشه های خائنه با دشمنان اسلام متهم کرد و به پشتیبانی از خود وحی دریافت کرد (۱۳:۳۳-۱۴). الله به محمد گفت که به مردمش بگوید ترک خدمت بی فایده است : "بگو اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزد هرگز این گریز برای شما سود نمی بخشد و در آن صورت جز اندکی برخوردار نخواهید شد" (۳۳:۱۶)

در این حین ، محمد کسانی را برای مذاکره ی صلح فرستاد با این پیشنهاد به قریش که یک سوم از برداشت خرما ی مدینه را به آنها بدهند اگر آنها از محاصره دست بردارند ، اما سپس یکی از مسلمانان به نام سعد ابن معاذ موقعیت رفیع گذشته ی مسلمانان را به یاد می آورد و می گوید این مایه ی ننگ بود که مردم مسلمان مدینه را در موقعیت فرودست تر به قریش بت پرست قرار دهیم نسبت به آن وقتی که خودشان هم بت پرست بودند: "حال که خدا به ما اسلام را عطا و ما را با آن راهنمود کرده است و دل ما را با حضور خود قوی نموده ، آیا ما باید به آنها ثروت خود را بدهیم؟ ما نیازی به این کار نداریم ! به خدا سوگند که ما تنها به آنها شمشیر عطا خواهیم کرد تا زمانی که خدا بین ما و آنها تصمیم بگیرد."

محمد پاسخ می دهد : هرطور که شما بخواهید و دیگر ایده ی پرداخت باج را دنبال نمی کند.^{۱۰}

همانطور که محاصره ادامه داشت ، یک جنگجوی قریش ، به نام عمر ، مسلمانان را به مبارزه ی تن به تن می طلبید و وعده ی بهشت محمد را به آنها مسخره کرد: "کجاست آن باغی که می گوئید هنگام مرگ در جنگ وارد آن خواهید شد؟ آیا نمی توانید مردی را برای جنگ با من بفرستید؟" باید ذکر کرد که چون محمد خود از مکه یعنی منزلگاه قریش می آمد ، عمر نسبت های خانوادگی با مسلمانان داشت. او پسرعموی علی ، داماد و پسرعموی محمد ، علی و بعدا شخصیت قهرمان اسلام شیعه بود. علی پاسخ داد : "من تو را به خدا ، اسلام و پیامبرش دعوت می کنم."

عمر نپذیرفت و از اسب پیاده نشد. اما اضافه کرد : "ای پسر برادر من ، من نمی خواهم تو را بکشم"

علی احساسات کمتری به خرج داد. او پاسخ داد : "اما من می خواهم تو را بکشم" و همین کار را هم کرد.^{۱۱} وفاداری اسلامی از خون عمیقتر است.

قریضه به حمله به مسلمانان از یکسو موافقت کرد در حالیکه قریش از سوی دیگر آنها را محاصره کرده بود. اما وقایع به نفع مسلمانان چرخید. نعیم بن مسعود یکی از کسانی که تازه به اسلام روی آورده بود با یک پیشنهاد به نزد محمد می آید: از آنجایی که مردمش یعنی قطفان نمی دانستند که او مسلمان شده است ، محمد توانست از او برای گرفتن امتیاز از دشمنانش استفاده کند. محمد بلافاصله فرصت را گرفت و گفت: "تو تنها یک نفر در میان ما هستی ، پس برو و میان دشمنان ما و اگر می توانی بین آنها تفرقه بیانداز چرا که جنگ مکر است." ^{۱۲} نعیم به نزد یهودیان قریضه می رود و به آنها یادآوری می کند که آنها نسبت به قریش و قطفان بیشتر آسیب می بینند چرا که بیش از همه زنان و مالکیت شان در همین نزدیکی است در حالیکه قریش به مکه بازمی گردد. قریضه می بایست اطمینان حاصل کند که قریشیان برای دفاع از آنان خواهند جنگید: آنها می بایست از رهبران قریش به عنوان گروگان برخی را نگاه دارند که بعد از شکست محمد و مسلمانان رها خواهند شد. قریضه این پیشنهاد را پذیرفت و بدین ترتیب نعیم به سوی رهبران قریش و قطفان شتافت و به آنها گفت که یهودیان نسبت به اتحادشان افکار دیگری دارند و می خواند با محمد مصالحه کنند. آنها به نزد محمد رفته اند و سر برخی از مردم قریش و قطفان را پیشنهاد داده اند و محمد نیز پذیرفته است. پس نعیم نتیجه گرفت : "اگر یهودیان به نزد شما آمده و برخی را به عنوان گرو خواستند ، هیچ کس را به نزد آنها نفرستید."

اندکی بعد ، ابوسفیان ، رئیس قریش ، پیامی به نزد قریضه فرستاد که حمله باید بلافاصله آغاز شود. اما قریضه اعتراض کرد که امروز روز شنبه و سبت است

و همچنین "ما بر علیه محمد نخواهیم جنگید تا زمانی که شما به ما گروگان هایی بدهید که ما می توانیم آنها را امن نگاه داریم تا اینکه به کار محمد پایان دهیم ؛ چرا که ما می ترسیم که نبرد بر علیه شما پیش رود و شما از آن به سختی رنج برید و از جنگ صرف نظر کنید و به سرزمین خود بازگردید و ما را در اینجا تنها بگذارید." البته این پاسخ ظنی را که نعیم تزریق کرده بود را تقویت کرد و آنها با خشم از دادن گروگان سرباز زدند. در این زمان ، بادی قوی وزیدن گرفتن و برای قریش ناممکن شد که چادرهایشان را برپا نگه دارند و آتش بیافروزند.

ابوسفیان را همین کفایت کرد. او به مردانش گفت : "ای قریش ، ما در اردوگاهی دائمی نیستیم ، اسب ها و شترهایمان در حال مرگ اند. بنی قریظه عهدش را با ما شکسته است و ما اخبار شومی از آنها شنیده ایم. شما می توانید خشونت باد را ببینید که برای ما نه آتشی گذاشته ، نه پخت و پزی و نه چادری. من قصد بازگشت دارم"^{۱۴} قریش اطراف مدینه را رها کرد و بازگشت و اندکی بعد قطفان نیز بازگشت. تزویر نهیم محاصره را شکست و اسلام نجات یافت.

تسویه ی حساب با بنی قریظه

بعد از حل و فصل موفقیت آمیز نبرد خندق ، فرشته ی جبرئیل محمد را مطمئن ساخت که با یهودیان قریظه تسویه حساب کند. به نقل از عایشه : "وقتی پیامبر خدا در آن روز از نبرد بازگشت، سلاحش را کنار گذاشت و حمام گرفت. سپس جبرئیل که سر او با خاک پوشیده بود نزد او آمده و می گوید: سلاح را کنار گذاشته ای! به خدا سوگند که من هنوز مسلح هستم . پیامبر

خدا گفت : کجا باید بروم؟ جبرئیل گفت : به این سو و به سوی قبیله ی بنی قریظه اشاره کرد. پس پیامبر خدا به سوی آنها بیرون رفت.^{۱۵}

هنگامی که ارتش محمد به استحکامات قریظه رسید ، محمد آنها را با عباراتی خطاب کرد که هنگام صحبت از یهودیان امروزی مجاهدین اسلامی نیز همین عبارات آشنا را به کار می برند- زبانی که در قرآن نیز راه یافته است : "ای برادران بوزینه ، آیا خدا از شما روی گردانیده و می خواهد انتقام خود را از شما بگیرد؟" قرآن در سه جا (۶۵-۶۲ ، ۶۰-۵۹ ، ۱۶۶:۷) می گوید که الله یهودیانی که روز سبت را شکسته اند به میمون و خوک تبدیل کرده است.

یهودیان قریظه سعی کردند از خشم او بکاهند : "ای ابوالقاسم ، تو فرد بربری نیستی" اما خلق محمد چنان نبود که آرام گیرد. او به مسلمانانی که با او بودند گفت که جنگجویی که اکنون با قاطر سفید رد شد ، جبرئیل بود. "برج و باروی قریظه را به لرزه درآورده و وحشت در دل هایشان انداخته است." مسلمانان قریظه را به مدت بیست و پنج روز محاصره کردند تا اینکه به زعم ابن اسحاق : "طاعت شان به سر آمد و " همانطور که محمد هشدار داده بود ، "خدا در دل ایشان ترس افکند."^{۱۶}

مراد از انداختن ترس در دل آنها می تواند گزینه هایی باشد که کعب بن اسد رئیس آنها ارائه داده باشد. اولین پیشنهاد او این بود که محمد را بپذیرند و به دین اسلام درآیند ، "چرا که به خدا سوگند که بر شما مشخص است او پیامبری است فرستاده شده و نشان آنرا در نسخ خویش خواهید یافت و پس زندگی ، مال و زنان و کودکان تان نجات خواهد یافت."^{۱۷} انتخاب دوم این بود که همسران و کودکان مان را بکشیم تا چیزی در پشت خود برجا ننهیم و به جنگ محمد برویم. گزینه ی سوم این است که امروز روز شنبه و سبت است و

در این روز به کمین محمد بنشینیم و او را غافلگیر کنیم. قریظه هر سه گزینه را رد کرد اما محاصره شدن توسط مسلمانان را انتخاب کرد.

بعد از کمی مشورت ، محمد تصمیم گرفت که سرنوشت قبیله ی قریظه را به دستان جنگجوی خود سعد بن معاذ بسپارد. سعد عضو قبیله ی اوس بود که پیشتر با یهودیان مدینه متحد بود ، پس شاید محمد فکر می کرد که قریظه شاید بی طرفی او را می پذیرد یا دست کم این طور به نظر خواهد آمد که هیچ کدام از پیروان محمد دیگر نمی تواند حاکمیت محمد را به خاطر وابستگی نزدیکی که معمولاً مردم مدینه با یهودیان داشتند را زیر سؤال برد. وقتی سعد سوار بر الاغش شد ، محمد به او گفت : "این مردم منتظر پذیرش رای تو هستند."

سعد پاسخ داد : "من این حکم را می دهم که مجاهدین باید آنها را بکشند و زنان و کودکان شان را به اسارت ببرند."

این رای پیامبر اسلام را خوش آمد. "ای سعد ، درباره ی آنها مانند حکم پادشاه آسمان ها حکم کرده ای" ^{۱۸} او حکم سعد را مانند الله تایید کرد. ^{۱۹})
بعدها وقتی سعد مرد ، ابن اسحاق نقل می کند که جبرئیل به نزد محمد آمده و گفته ای پیامبر کیست که مرده ، عرش خدا به جنبش درآمده است و از سختی مرگ وی و مشتاق دیدار وی شده اند)

حکم سعد بر حسب مقرر اجرا شد و محد خود فعالانه در اجرای آن مشارکت داشت. به نقل از ابن اسحاق : "رسول به بازار مدینه (که بازار آن هنوز هم پابرجاست) و چند گودال در آنجا حفر کرد. سپس او مردان قریظه را به آنجا فرستاد و همانطور که دسته دسته می آمدن سر آنها را بریده و در خندق می انداخت." یکی از شرورترین دشمنان در میان مردم قریظه ، حیی ، فریاد برآورد

: "فرمان خدا بر حق است. یک کتاب و یک فرمان و قتل عام بر علیه فرزندان اسرائیل نوشته شده است." سپس محمد سر او را از تنش جدا کرد.^{۲۰}

با قضاوت سعد برای کشتن مردان و به بندگی گرفتن زنان و کودکان ، یکی از اسرا به نام عطیه القرضی توضیح می دهد که چگونه مسلمانان معلوم کردند چه کسی مرد است و چه کسی نیست (یعنی کودک نیست) : "من در میان اسرای بنی قریظه بودم. آنها ما را بررسی می کردند و کسانی که مویشان رشد کرده بود را می کشتند و در غیر این صورت زنده نگه می داشتند. من در میان کسانی بودم که موی صورتم هنوز رشد نکرده بود."^{۲۱}

ابن اسحاق تعداد کسانی که قتل عام شدند را ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر ذکر می کند گرچه برخی ارقام دیگر ۸۰۰ یا ۹۰۰ نفر است.^{۲۲} ابن سعد می گوید که "تعداد ایشان بین ششصد تا هفتصد نفر می رسید"^{۲۳} همانطور که محمد مردم را گروه گروه به نزد محمد می آوردند ، کسی از کعب بن اسد پرسید چه اتفاقی افتاده است. رهبر پریشان حال قریظه پاسخ داد: "آیا هنوز هم نفهمیده ای؟ آیا نمی بینی کسانی که ما را می برند هرگز باز نمی ایستند و کسانی که برده می شوند هرگز باز نمی گردند."^{۲۴}

این کشتار دسته جمعی بیش از اندازه در احادیث مختلف آمده است. یکی از احادیث رفتار محمد را با سه قبیله ی یهود در مدینه اینطور خلاصه می کند : "بنو نظیر و بنی قریظه (با تخلف از معاهده ی صلح شان) جنگنیدند ، پس محمد بنو نظیر را تبعید کرد و به بنی قریظه اجازه داد که سر جایشان بمانند تا اینکه آنها دوباره بر علیه محمد جنگیدند. او سپس مردانشان را کشت و زنان و کودکان و اموال شان را بین مسلمانان تقسیم کرد. اما برخی از ایشان به نزد محمد آمده و ایمن شده و به اسلام روی آوردند. او همه ی یهودیان را از مدینه

بیرون کرد. آنها یهودیان بنی قنیقاع بودند ، قبیله ی عبدالله بن سلام و یهودیان بنی حریصه و تمامی دیگر یهودیان مدینه.^{۲۵}

الله همچنین وحی فرستاد و تلویحا به قتل عام اشاره می کند: "و کسانی از اهل کتاب را که با [مشرکان] همپشتی کرده بودند از دژهایشان به زیر آورد و در دلهایشان هراس افکند گروهی را می کشتید و گروهی را اسیر می کردید" (۳۳:۲۶) و محمد دوباره وحی دیگری دریافت کرد که پیروزی را تنها به الله نسبت می داد. (۳۳:۹-۱۱)

در این حین ، اعتماد محمد به الله وقتی امور برای مسلمانان سخت شده بود ، محمد را در وضعیت خوبی قرار داد. الله به او وحی داد که به مسلمانان می گفت از او تقلید کنند : "قطعا برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند.

محمد همچنین که خود را شایسته ی موقعیت رفیع خویش می دید ، وحیی دریافت کرد که در آن الله مسلمانانی را که با پیامبر و همسرانش آشنایی نزدیکی دارند را سرزنش می کند :

"ای کسانی که ایمان آورده اید داخل اتاقهای پیامبر مشوید مگر آنکه برای [خوردن] طعامی به شما اجازه داده شود [آن هم] بی آنکه در انتظار پخته شدن آن باشید ولی هنگامی که دعوت شدید داخل گردید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید بی آنکه سرگرم سخنی گردید این ارفطار [شما پیامبر را می رنجاند و] ای [از شما شرم می دارد و حال آنکه خدا از حق [گویی] شرم نمی کند و چون از زنان [پیامبر] چیزی خواستید از پشت پرده از آنان بخواهید این برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه تر است و شما حق ندارید رسول خدا

را برنجانید و مطلقاً [نباید] زانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید چرا که این [کار] نزد خدا همواره [گناهی] بزرگ است" (۵۳:۳۳)

بهبانه جویی برای یک قتل عام

قتل عام بنی قریظه کاملاً قابل فهم است که باعث خجالت مسلمانان باشد. برخی از مدافعین مسلمان تلاش کرده اند که این واقعه را انکار کنند یا به تعدادی از وقایع تقلیل اش دهند. یکی از پژوهشگران اسلام ، به نام عرفات ، یک مقاله ی طولانی در ساب ۱۹۷۶ منتشر کرد درباره ی اینکه این قتل عام هرگز رخ نداده است ، آن هم به این دلیل بی مورد که خلاف قانون اسلامی است.^{۲۶} با توجه به این واقعیت که محمد در مواقع دیگر حاضر بوده اصول خود را کنار بگذارد، این استدلالی عجیب است. یک مثال وقتی است که مهاجمین او مردم قریش را در طول ماه مقدس می کشند و یا علاقه ی زیادی به زنیّت بنت جحش. دیگر مدافعین به خیانت بنی قریظه برای توجیه حکم سعد و رضایت محمد از این حکم اشاره می کنند. یحی امریک در زندگی نامه ی محمد می گوید که : "محمد دخالت نکرد چون او حق قضاوت را به دیگری سپرده بود." او از کلام محمد در تایید حکم سعد و الله در قرآن سخنی به میان نمی آورد.^{۲۷}

کارن آرمسترانگ بحث می کند که "درست نیست که این واقعه را با معیارهای قرن بیستم قضاوت کنیم." و در "و در اوایل قرن هفتم ، از یک رهبر عرب نباید انتظار دارد که نسبت به خائینی مانند قریظه رحم نشان دهد."^{۲۸} این درست است ، اما آرمسترانگ مسئله را گم کرده است ، در این مورد به مانند دیگر وقایع زندگی محمد ، او هنوز نمونه و اسوه ی رفتار همه ی مسلمانان قلمداد می شود (۳۳:۲۱). در جولای ۲۰۰۶ وقتی نیروهای اسلامی

آماده شدند به غزه بروند تا یک سرباز اسرائیلی که توسط حماس گروگان گرفته شده بود را بازگردانند ، یک نویسنده ی مسلمان انگلیسی در یک فروم اعلام کرد : "من از دست این سگ های کثیف اسرائیلی خسته شدم . خدا اینها را لعنت کند و همه را مانند سرنوشت بنی قریظه نابود کند." ^{۲۹}. هیچ کس او را متهم نکرد که مدل های قرن هفتمی را به زمان حال وارد کرده است.

زنان بنی مُصطَلَق

اکنون محمد حاکم بی چون و چرای مدینه بود و به عنوان پیامبر اسلام از امتیاز اقتصادی خاصی برخوردار بود. یک حدیث نقل می کند که "مردم عادت داشتند که برخی از درختان نخل خود را به عنوان هدیه به پیامبر دهند تا اینکه او بنی قریظه و بنو نظیر را فتح کرد و بدین طریق او هدایاشان را به خودشان بازگرداند." ^{۳۰} اما سلطه ی او قدرت او بر عربستان هنوز بی رقیب نبود. او در رابطه با بنی مُصطَلَق ، قبیله ی عربی که با قریش در ارتباط بود ، وحی دریافت کرد که آنها در حال گردآوری نیرو بر علیه مسلمانان هستند، پس وی مسلمانان را برای حمله به ایشان آماده ساخت. به نقل از ابن اسحاق ، الله "بنی مُصطَلَق را به شکست کشانید و برخی از ایشان را کشت و زنان ، کودکان و اموال شان را به عنوان غنیمت به پیامبر داد." ^{۳۱}

یکی از رزمندگان اسلام به نام بو سعد الخضری می گوید : "برخی از زنان زیبای عرب " در میان اسرای بنی مُصطَلَق بودند. "ما به آنها میل داشتیم چرا که از غیاب همسرانمان در رنج بودیم . اما در عین حال به گرفتن جزیه نیز مایل بودیم." قرآن به آنها اجازه می دهد که با این بردگان زن اسیر شده در نبرد ، مقاربت جنسی داشته باشند اما اگر آنها می خواهند زنان را به عنوان برده نگه دارند، نمی توانند برای آنها جزیه ای دریافت کنند. پس ، ابو سعد

توضیح داد : "ما تصمیم گرفتیم که با آنها مقاربت جنسی داشته باشیم مگر با قطع انزال" (که از آنها بچه ای زاده نشود). اما محمد به آنها گفت که این لازم نیست : "لازم نبود که شما آنها را انجام دهید ، چرا که هر روحی که زاده می شود تا روز قیامت دوباره زاده خواهد شد." ^{۳۲} حاملگی و زایش ها تنها برای خدا بودند.

از دیدگاه قرن بیست و یکم این یکی از مشکل زا ترین جوانب زندگی محمد به عنوان اسوه ی عالی رفتار است: برخورد با زنان به عنوان غنیمت جنگی و بدون در نظر گرفتن خواست آنان. حتی یک کتاب راهنمای حقوق اسلامی معاصر قید می کند که وقتی زنی اسیر گرفته می شود ، ازدواج پیشین او خودبه خود باطل می شود. ^{۳۳} اگر یک رزمنده ی جهاد اسیر زن بگیرد ، آن زن حق نه گفتن را ندارد. شمار زنانی که در طول قرون اسلامی قربانی تجاوز شده اند را نمی توان شمرد؛ و حتی امروز ، با زنان اغلب به عنوان کالا در جهان اسلام رفتار می شود. البته این پدیده در فرهنگ ها و جوامع خود را به درجات مختلفی نشان می دهد. اما در جهان اسلام به سختی بتوان این دیدگاه را ریشه کن کرد چرا که حکم پیامبر را برای این کار در دست دارند.

محمد در کسب اسرای زن خود نیز مشارکت کرد و زنی را از میان مردم بنی مطلق به چنگ آورد اما به روشی که حداقل گاهی نشان می دهد که تحت شرایط خاص ، یک زن اسیر باید به تقدیر خود آری گوید. در میان اسرا زن زیبایی بود که جویریہ نام داشت که محمد او را برای یکی از پسرعموهایش به نام طالب بن قیس بن شماس به قرعه برمی گزیند. جویریہ پنداشت که این موقعیت کنونی پایین تر از منزلت او به عنوان دختر رئیس مطلق است. پس به نزد محمد رفت و در خواست کرد که : "می توانی وضعیتی را که من آورده شده ام را ببینی. قرعه ی من به طالب افتاده است و او می تواند جزیه ی من را بگیرد و من از شما در این مورد تقاضای کمک دارم."

محمد پاسخ می دهد: "آیا چیزی بهتر از این می خواهی؟ من دین شما را عزل کرده و به ازدواج خود در می آورم." ازدواج او با جویریہ او را با مصطلق خانواده کرد؛ در این روز به خاطر همین ازدواج یک خانواده ی صدفره که توسط مسلمانان برده گرفته شده بودند رها شدند.^{۳۴} محمد نام وی را که پیشتر برا نام داشت که به معنی پرهیزکار بود، تغییر داد. پیامبر اسلام گفت: "دوست نداشتم که گفته شود او زنی پرهیزکار را به بندگی گرفته است."^{۳۵}

عبدالله بن ابی و دعا برای دشمنان

عبدالله بن ابی منافقی که پیامبر اسلام را به خاطر دفاع از یهودیان قینقاع و نذیر آزار داده بود، اندکی بعد از این نبرد، محمد را آشکارا به چالش کشاند. او مردم مدینه را فراخواند تا برعلیه مسلمانانی که از مکه آمده بودند برخیزند و آنان را از شهر بیرون کنند. او اعلام کرد: "هیچ چیزی بین ما و این آوارگان قریش سازگاری ندارد، همانطور که قدما می گویند، سگی را اگر خوراک دهی تو را خواهد بلعید. به خدا سوگند که وقتی به مدینه بازگردیم، قوی ضعیفتر را بیرون خواهد راند."^{۳۶} اما وقتی چندتن از مسلمانان این را به محمد گزارش دادند، عبدالله بن ابی آنرا انکار کرده و محمد نیز انکار او را پذیرفت. اما عمر به عبدالله بن ابی شک کرد و به نزد محمد رفت و پیشنهاد داد که: "به من اجازه بده تا گردن این منافع را بزنم."

محمد نپذیرفت: "او را رها کن تا مردم نگویند که محمد پیروان خود را می کشد."^{۳۷} سپس پسر عبدالله به نزد محمد آمده و پیشنهاد می دهد که پدرش را برای او بکشد. این مرد جوان بدین طریق امید داشت که خود را از مخصمه

ی انتقام گرفتن از قتل پدرش با کشتن مردی که محمد می فرستد ، نجات دهد:

شنیده ام که شما می خواهید عبدالله بن ابی را به خاطر آنچه درباره ی او شنیده اید ، بکشید. اگر می بایست چنین کنید ، پس به من دستور دهید که آنرا انجام دهم و من سر او را برای شما خواهم آورد ، چرا که قوم خزرج هیچ مردی را وفادارتر از من به پدرم نمی شناسند ، و من می ترسم که اگر شما به کس دیگری دستورقتل پدرم را بدهید ، روح من نمی تواند اجازه دهد که قاتل او را در میان مردم آزاد بگردد و او را خواهم کشت ، بنابراین عمل من کشتن یک مومن برای یک غیرمومن خواهد بود و من به جهنم خواهم رفت.^{۳۸}

بار دیگر وفاداری اسلامی از خون و نسب مهمتر اعلام می شود. اما محمد این پیشنهاد را رد می کند و می گوید: "خیر بلکه بگذار با مهربانی با او رفتار کنیم و در حالیکه او با ماست همنشین او باشیم."^{۳۹}

مهربانی محمد ، عبدالله بن ابی را تحت تاثیر قرار نداد و او به مخالفت با محمد تا زمان مرگش ادامه داد. اما محمد هرگز او را رها نکرد و حتی بر سر مزار او برایش دعا خواند. عمر که با او بود ، مبهوت ماند: "ای رسول خدا ، آیا برای این مرد دعا می کنی اما آیا خدا ممنوع نکرده که برای او دعا کنی؟"

محمد با تفسیر یک آیه از قرآن به او پاسخ می دهد : "چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی [یکسان است حتی] اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید چرا که آنان به خدا و فرستاده اش کفر ورزیدند و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند" (۹:۸۰) او به عمر گفت که الله به او با گفتن چه دعا کنی و چه نکنی ، انتخاب داده است و

گفت که می دانست که هفتاد دعا نیز بی فایده است ، اما برای بیش از هفتاد بار امید داشته است.^{۴۰}

اما الله با یک وحی جدید به این بزرگواری محمد خاتمه داد : "و هرگز بر هیچ مرده‌ای از آنان نماز مگذار و بر سر قبرش نایست چرا که آنان به خدا و پیامبر او کافر شدند و در حال فسق مردند" (۹:۸۴)

محمد بعد از آن دعا بر سر قبر کسانی که مخالف او بودند را رها کرد.^{۴۱} جالب است بدانیم وقتی یحیی امریک داستان مشکلات محمد با عبدالله بن ابی را بازگو می کند او نتیجه می گیرد که : "او بزودی بیمار شد و در بستر مرگش ، محمد به ملاقات او آمد و از خدا خواست که او را ببخشد و اطرافیان در شگفت ماندند که آیا محمد امید دارد خدا او را ببخشد. "^{۴۲} امریک هیچ چیزی درباره ی ملامت خدا نمی گوید که محمد برای بخشایش بر سر مزار عبدالله دریافت کرد.

صلح حدیبیه

با این حال اصل کلیدی دیگر اسلام با صلح حدیبیه و رویدادهای پیرامون آن فرمول بندی شد. در سال ۶۲۸ ، محمد رویایی به چشم می بیند که در حال زیارت مکه است – زیارت مکه آیینی بت پرستی است که محمد اصرار داشت بخشی از آیین اسلام باشد ، اما مدتها به خاطر کنترل قریش بر مکه ممکن نبود. اما این بار او مسلمانان را برای زیارت مکه آماده ساخت. قریش او را خارج از شهر ملاقات کرد و دو طرف به توافق رسیدند که به مدت ده سال جنگ را ترک کنند و این متارکه صلح حدیبیه نام گرفت.

برخی از رهبران مسلمان از این صلح ناخشنود بودند. بیش از همه ، آنها محاصره ی قریش بر مدینه را شکسته بودند و قدرتمندتر از همیشه بودند. آیا آنها باید قدرت نظامی شان را به صرفا به خاطر رفتن به زیارت معامله کنند؟ عمر خشمگین به نزد ابوبکر رفت و گفت : "آیا او رسول خدا نیست و ما مسلمان نیستیم و آیا آنها مشرک نیستند؟ پس چرا ما باید با چیزی که برای مذهب ما مایه ی فرومایگی است موافق باشیم؟ " این دو به نزد محمد رفتند و محمد تلاش کرد به آنها اطمینان خاطر بدهد : "من بنده ی خدا و پیامبر اویم . من برعلیه فرمان او عمل نخواهم کرد و او مرا به شکست نخواهد رساند." ^{۴۳}

اما مطمئنا به نظر نمی رسید که این صلح به نفع مسلمانان تمام می شود. وقتی توافقنامه نوشته شد ، محمد علی را خواند و به او گفت که بنویسد : "به نام خداوند بخشنده و مهربان " اما طرف قریش ، سهیل بن عمر او را متوقف ساخت و گفت : "من این را به رسمیت نمی شناسم ، اما بنویس به نام خدا." محمد به علی گفت که آنچه سهیل می گوید را بنویسد.

اما سهیل تما نکرد. وقتی محمد ادامه ی توافقنامه را به علی گفت که بنویسد : "این آنچه یی است که محمد ، رسول خدا ، با سهیل بن عمر موافقت کرده است." سهیل اعتراض کرد : "اگر من شهادت داده بودم که تو رسول خدایی با تو نمی جنگیدم. به نام خودت و نام پدرت بنویس." محمد دوباره با وحشت فزاینده ی پیروانش ، به علی گفت که این توافقنامه را همانطور بنویسد که سهیل خواسته بود.

در نهایت صلح به صورت زیر نوشته شد :

این آنچه یی است که محمد پسر عبدالله با سهیل پسر عمر موافقت کرده است. آنها توافق کرده اند که جنگ را به مدت ده سال ترک کنند و در طول

این دوره مردم می توانند امن باشند و از خصومت خودداری شود به طوریکه اگر کسی بدون اجازه ی محافظینش به نزد محمد بیاید او را به آن محافظین بازگردانند و اگر کسی از آنانی که با محمد اند به نزد قریش آمد، آنان او را به نزد محمد بازگردانند. ما دشمن یکدیگر نخواهیم بود و هیچ چیز مخفی یا سواً ظنی بر علیه یکدیگر نخواهیم داشت. کسی که می خواهد با محمد عهد ببندد می بایست چنین کند و کسی که می خواهد با قریش عهد ببندد و از جمله ی آنان در آید نیز باید که چنین کند.

قریش اضافه کرد: "تو باید امسال از ما دوری کنی و برخلاف اراده ی ما به مکه وارد نشی، و سال بعد ما خود راهی برای ورود تو و همراهات خواهیم یافت و تو در مکه سه شب می مانی. می توانی سلاح جنگ حمل کنی و شمشیر بر نیام داشته باشی. اما چیز بیشتری نمی توانی بیاوری."^{۴۴}

محمد مردانش را با قبول این مفاد صلح که کاملاً به ضرر مسلمانان به نظر می رسید، شگفت زده کرد: کسانی که از قریش بگریزند و به نزد مسلمانان پناه ببرند به نزد قریش باز می گردند درحالیکه مسلمانانی که بگریزند و به قریش پناه آورند به نزد مسلمانان باز آورده نمی شوند.

صلح بسته شد و محمد تاکید ورزید که مسلمانان با وجود اینکه ظاهر امر خلاف انرا نشان می دهد در این صلح پیروز شده اند. او وحی جدیدی از الله دریافت کرد: "ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی" (۴۸:۱) به محمد همچنین وحی شد که "و خدا به شما غنیمتهای فراوان [دیگری] وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت و این [پیروزی] را برای شما پیش انداخت و دستهای مردم را از شما کوتاه ساخت و تا برای مؤمنان نشانه‌ای باشد و شما را به راه راست هدایت کند" (۴۸:۲۰)

اگر پیروان او هنوز به پیروزی شان مشکوک بودند اما ترس شان زود آرام شد. زنی از قریش به نام ام کلثوم ، به مسلمانان در مدینه پیوست . دو برادر او به نزد محد آمدند و از وی خواستند تا او را "مطابق عهد بین او قریش در حدیبیه" بازگرداند.^{۴۵} اما محمد سرباز زد و الله نیز آن را منع کرد. الله به محمد وحی جدیدی داد که : "ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند آنان را بیازمایید خدا به ایمان آنان دانایتر است پس اگر آنان را با ایمان تشخیص دادید دیگر ایشان را به سوی کافران بازنگردانید" (۶۰:۱۰)

محمد با سرپیچی از بازگرداندن ام کلثوم به قریش عهد را شکست . اگرچه مدافعین اسلام در سراسر تاریخ ادعا کرده اند که قریش اول عهد را شکست ، قبل از هر چیز این ماجرا بود که قریش را خبردار کرد که مسلمانان عهد را شکسته اند. امریک ادعا می کند که محمد با اتکا به اندکی سفسطه ی حقوقی این کار را کرده بود. صلح قید کرده بود که مسلمانان هر مردی که به نزد آنها می آید را بازگردانند و نه هر زنی را .^{۴۶} حتی اگر این درست باشد ، همانطور که امریک اعتراف می کند ، محمد بزودی مردان دیگری از قریش را نیز نزد خود پذیرفت ، بنابراین قطعا عهد را شکسته بود.^{۴۷} شکستن عهد به این روش ، این اصل را تقویت می کند که هیچ چیزی خیر نیست مگر آنکه به نفع اسلام باشد و هیچ چیزی شر نیست مگر آنچه مانع اسلام باشد. وقتی این صلح رسماً دور انداخته شد ، فقهای اسلام صریحا اعلام می کنند که معاهده های صلح به طور کل فقط یک مبنای موقتی به مدت ده سال بود و این صلح فقط برای این بود که مسلمانان در این مدت فرصت بیابند نیروهای مسلمان تضعیف شده را تقویت کنند تا بهتر بجنگند.

رویدادهای بعدی جوانب مبهم این داستان را به خوبی روشن می کنند.

حمله به خیبر

الله به مسلمانان ناراضی از صلح حدیبیه غنیمت زیادی را وعده داد: "و خدا به شما غنیمتهای فراوان [دیگری] وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت" (۴۸:۲۰) گویا برای عمل کردن به این قول ، محمد برعلیه واحه ی خیبر لشکرکشی کرد ، واحه ای که یهودیان در آن ساکن بودند و بسیاری از آنان از مدینه تبعید شده بودند. یکی از مسلمانان بعدا به یاد می آورد که : "آنگاه پیامبر به سوی مردمی که تا صبح منتظر بودند تاخت. عادتش این بود اگر صدای نماز می شنید دست نگه می داشت و اگر نه به حرکت ادامه می داد. ما تا شب به خیبر رسیدیم و پیامبر شب را آنجا گذراند؛ هنگام صبح ، او صدای نماز نشنید ، پس او سوار شد و ما نیز با او سوار شدیم... در نزدیکی قلعه ما کارگران خیبر را دیدیم که با بیل ها و سبدهایشان در صبح بیرون می آمدند. وقتی آنها پیامبر و ارتش را دیدند فریاد بر آوردند : محمد با نیروهایش اینجا می آیند و گریختند. پیامبر گفت : الله اکبر ، خراب شد خیبر. وقتی به ساحت مردم آنجا رسیدیم ، آن صبح بدی برای مردمی بود که این خبر را شنیده بودند."^{۴۸}

هجوم مسلمانان بی رحمانه بود. به گفته ی بن اسحاق ، "پیامبر همچنان که دشمنان به مصاف وی می آمدند ، ذره ذره اموال را به غنیمت برد و قلعه به قلعه فتح می کرد."^{۴۹} ابن سعد گزارش می دهد که نبرد شدید بود: "مشرکین تعداد زیادی از همراهان محمد را کشتند و او نیز بسیاری از آنها را به هلاکت رساند.. آنها نود و سه تن از یهودیان را کشتند..."^{۵۰} محمد و مردانش نماز فجر را برگزار کردند ، نمازی که در صبح می خوانند قبل از آنکه روز شود و سپس وارد خیبر شدند. مسلمانان بلافاصله ثروت مردم آنجا را به غنیمت بردند. کنانه بن ربیع یک رهبر یهودی خیبر ، کسی که تصور می شود گنج بنو نظیر به

امانت در دستان اوست را به حضور محمد آوردند. کنانه دانستن جای گنج را انکار کرد ، اما محمد او را تحت فشار قرار داد: "آیا می دانی که اگر ما دریابیم که تو گنجی داری تو را خواهیم کشت؟" کنانه گفت آری.

مقداری گنج پیدا شد. برای یافتن مابقی گنج محمد دستور داد که کنانه را شکنجه کنند : "او را شکنجه کنید تا دریابید چه دارد." یکی از مسلمانان آتش بر چانه ی کنانه گذاشت ، اما کنانه رازش را نگفت. وقتی وی در حال مرگ بود ، محمد بن مسلمه قاتل کعب بن اشرف شاعر ، سر او را برید.^{۵۱}

محمد موافقت کرد که مردم خیبر را به تبعید بفرستد درست به مانند همان کاری که با مردم بنو نظیر کرده بود یعنی همانقدر که می توانند بردارند و بروند.^{۵۲} اما به آنها فرمان داد که باید تمامی زر و سیم ها را باقی بگذارند.^{۵۳} او قصد داشت همه را تبعید کند ، اما برخی که کشاورز بودند به التماس از او خواستند که بگذارد آنجا بمانند و در ازای آن محد نیمی از محصول سالیانه را دریافت کند.^{۵۴} محمد قبول کرد : "به شما اجازه می دهم که تا وقتی می خواهید اینجا بمانید."^{۵۵} محمد به آنها هشدار داد : "هر وقت بخواهیم شما را از اینجا بیرون خواهیم کرد."^{۵۶} آنها دیگر هیچ حقوقی نداشتند مگر آنکه از سر اندک خیرخواهی و شفقت محمد و مسلمانان باشد. و درواقع وقتی محمد مقداری گنج دیگر کشف کرد که برخی از یهودیان پنهان کرده بودند ، او دستور داد زنان این قبیله را به بندگی بگیرند و زمین های مجرمین را غصب کرد.^{۵۷} حدیثی ذکر می کند که: "پیامبر جنگجویان ایشان را کشته بود و فرزندان و زنان شان را به اسارت برده بود."^{۵۸}

بعدها در طول دوران خلیفه عمر (۶۴۴-۶۳۴) یهودیانی که در خیبر باقی ماندند به شام تبعید شدند و باقی سرزمین هایشان نیز غصب شد.^{۵۹}

مسموم کردن محمد

یکی از زنان یهودی خیبر به نام زینب بنت الحریث ، شامی را آماده کرده و به نزد محمد آورد. او بره ای کباب کرده و آنرا مسموم ساخته بود. محمد تکه ای از آن را گاز زده اما تف کرد و گفت : "این استخوان به من می گوید که سمی است." بشیر بن البراء همراه او پیشتر از آن غذا خورده بود و اندکی بعد به خاطر آن مرد. زینب بنت الحریث اعتراف کرد و به محمد گفت : "می دانی که بر مردم من چه کرده ای. به خود گفتم که اگر او یک پادشاه باشد ، خود را از دست او خلاص خواهم کرد و اگر پیامبر باشد او خواهد دانست که چه کرده ام." به خاطر همین آن زن تلویحا به پیامبری محمد اعتراف کرد و محمد زندگی اش را بر او بخشید.^{۶۰} مطابق حدیثی دیگر ، محمد او را کشت.^{۶۱}

سم تاثیر قوی بر او داشت . یکی از مسلمانان بعد از آن حادثه مشاهده کرد : "من تاثیر سم را بر کام دهان رسول خدا دیدم "^{۶۲} محمد در بستر مرگش سه سال بعد از مسموم شدن گفت : "اکنون دردی مهلک از آنچه با برادر تو در خیبر خوردم را احساس میکنم." ^{۶۳} و اینچنین او به عایشه فریاد زد : "آه ای عایشه ! من هنوز دردی را که غذایی که در خیبر خوردم را احساس می کنم و این بار رگ هایم از این سم پاره می شوند." ^{۶۴}

روایت دیگری شرح می دهد که مسموم کردن کار یک زن تنها نبوده است بلکه توطئه ی یهودیانی بود که مثل همیشه مانند کینه توزان و توطئه چین تصویر می شوند. مطابق این نسخه از روایت ، بعد از فتح خیبر ، یهودیان به محمد یک گوساله ی کباب شده را هدیه می دهند که سمی بوده است. محمد توطئه را حس می کند و فرمان می دهد که : "تمام یهودیانی که اینجا هستند را به نزد من بیاورید." وقتی این کار انجام شد ، محمد گفت: "می خواهم از

شما سئوالی بپرسم. آیا حقیقت را به من می گوئید؟ " بعد از پاسخ مثبت آنها وی از آنها پرسید : " پدر شما کیست؟ " با شنیدن پاسخ (که در روایت ذکر نشده است) محمد گفت دروغ می گوئید و پاسخ صحیح را به آنها گفت.

یهودیان قبول کردند که محمد برحق است . او سپس پرسید : "اگر از شما چیزی بپرسم ، حقیقت را به من می گوئید؟" آنها بار دیگر پاسخ مثبت دادند و او سئوال کرد : "اهل جهنم چه کسانی هستند؟"

مطابق این روایت ، آنها پاسخ دادند که : "ما باید در آتش جهنم برای مدت کوتاهی باقی بماند و بعد از آن شما جای ما را خواهید گرفت." محمد پاسخ داد : "شما توسط خدا نفرین شده اید! به خدا سوگند که ما هرگز جای شما را نخواهیم گرفت." و ادامه داد: "آیا حقیقت را می گوئید اگر چیزی از شما بپرسم؟" آنها او را مطمئن ساختند که حقیقت را بگویند. محمد سئوال کرد : "آیا این گوسفند را مسموم ساخته اید؟"

آنها پذیرفتند که آنرا مسموم کرده اند. آنها همان پاسخی را دادند که زینب داد: "ما می خواستیم ببینیم که آیا تو یک دروغگو هستی که در این صورت از شر تو رها می شدیم و اگر نه تو یک پیامبری و سم به تو ضرری نخواهد رساند." ۶۵

غنائیم خیبر

با فتح خیبر ، زمان تقسیم غنائیم فرارسید. عایشه به یاد می آورد که مسلمانان وقتی وارد واحه ی خیبر می شدند فریاد برمی آوردند که "اکنون تا آنجا که می توانیم خرما خواهیم خورد!" ۶۶

یکی از رزمندگان اسلام ، دحیه بن خلیفه ، به نزد محمد آمد و گفت : "ای رسول خدا ، به من دختری برده از میان اسرا عطا کن." پیامبر اسلام موافقت کرد و به دحیه گفت : "برو و هر کنیزی که می خواهی اختیار کن." دحیه زنی به نام صفیه بنت حیی برگزید.^{۶۷} صفیه دختر حیی بن اخطاب بود ، کسی که یهودیان بنی قریظه را ترغیب کرد تا اتحاد شان با محمد را بشکنند. محمد حیی را همراه با باقی مردان قریظه کشته بود. شوهر صفیه ، کنانه بن ربیع بود ، همان مردی که توسط رزمندگان اسلام شکنجه و کشته شده بود. صفیه وقتی خود را تسلیم کرد ، زیبایی او تحسین جنگجویان مسلمان را برانگیخت که به پیامبر می گفتند : "ما در میان اسرای جنگی چون او ندیده ایم." ^{۶۸} مردی اضافه کرد : "ای رسول خدا ! تو صفیه را به دحیه داده ای و او بانوی رئیس قبایل قریظه و نذیر است ، او شایسته کسی جز خود شما نیست." ^{۶۹}

محمد دحیه و صفیه را فراخواند. وقتی پیامبر اسلام صفیه را دید به دحیه گفت : "جز او هر کنیز دیگری که می خواهی بردار" پس محمد بی درنگ صفیه را آزاد کرده و خودش با او ازدواج کرد چرا که او موافقت کرد که به اسلام روی آورد و توانست از موقعیت یک برده فراتر رود. آن شب صفیه همچون لباس عروسی پوشید و ضیافتی به مانند عروسی ترتیب داد. در راه خروج از خیبر کاروان را به محض اینکه از واحه خارج شدند ، متوقف کرد ، چادری برپا کرد و ازدواجش را به انجام رسانید. ^{۷۰} البته از احساسات صفیه که پیشتر دختر رئیس یهودیان بود ، و اکنون در طی یک روز به یک بیوه و سپس اسیر و سپس به همسر محمد همگی درآمده بود ذکری نمی شود!

خیبر اسم رمزی شده است برای جهاد گرایان امروزی. این سرود در میان فلسطینی ها و متحدینش نیز محبوب است : "خیبر ، خیبر ، ای یهودیان ،

ارتش محمد بازخواهد گشت.^{۷۱} این بدان معناست که آنها هیچ قصد دیگری جز نابودی دولت اسرائیل به مانند دژ یهودیان در خیبر ، ندارند.

فصل نهم

پیروزی با استفاده از وحشت و ترور

* محمد حاکم مکه می شود

* محمد دستور کشتن مرتدین را می دهد

* محمد حاکم عربستان می شود

* محمد حاکمین همسایه را به اسلام فرا می خواند

* سفر تبوک و جنگ برعلیه مسیحیان و یهودیان

* اهمیت اصلی جزیه (مالیات بر نامسلمانان)

* بیماری و مرگ محمد

✽ بعد از محمد : تفرقه ی در اسلام

✽ فتح مکه

اکنون وضعیت برای فتح مکه و پیروزی محمد در بازگشت به زادگاهش جایی که از آن ادعای پیامبری الله را کرد، مهیا بود. او به مردانش دستور داد که برای چپاول مکه آماده شوند و دعا کرد : "ای خدا ، طوری چشم و گوش از قریش بگیر که ما بتوانیم آنها را در سرزمین شان غافلگیر کنیم" این غافلگیری نزدیک بود که توسط مسلمانی که نامه ای به قریش فرستاده بود و از طرح محمد اطلاع می داد ، از بین برود. اما مسلمانان جلوی نامه را گرفتند. حاطب بن ابی بلتعنه ، توضیح داد که او یک مسلمان معتقد بوده اما نسبت هایی با قریش و از جمله در آنجا یک پسر داشت. محمد او را می بخشد چرا که او یکی از قهرمانان جنگ بدر بود. پس او وحی دیگری دریافت از الله دریافت می کند که می گوید حاطب به عنوان یک مسلمان ، احساس او نسبت به فرزندش در قریش نابجا بوده است:

"روز قیامت نه خویشان شما و نه فرزندانان هرگز به شما سود نمی رسانند [خدا] میانان فیصله می دهد و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست. قطعاً برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست آنگاه که به قوم خود گفتند ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید بیزاریم به شما کفر می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید جز [در] سخن ابراهیم [که] به [نا]پدر[ی] خود

[گفت] حتما برای تو آموزش خواهم خواست با آنکه در برابر خدا اختیار چیزی را برای تو ندارم ای پروردگار ما بر تو اعتماد کردیم و به سوی تو بازگشتیم و فرجام به سوی توست" (۴-۳:۶۰)

پس محمد با ارتشی که گفته می شود شامل ده هزار مسلمان می شد به سوی مکه راه افتاد.^۲ وقتی مردم مکه اندازه ی نیروی محمد را دیدند دانستند که همه چیز از دست رفته است. محمد البته در آن مبالغه نیز کرده بود و به مردانش گفت که هنگام شب آتش های اضافه بیافروزند. بسیاری از جنگجویان برجسته ی قریش حال به بیابان رفته و به اسلام روی آورده و به نیروی محمد پیوستند. وقتی به پیش رفتند، ابوسفیان را دیدند که همواره به عنوان رهبر قریش با محمد مخالفت کرده بود. به او اجازه دادند تا به حضور محمد برود، ابوسفیان شعری را برای او از جمله سطور زیر خواند.

در تاریکی شب گمراه شده بودم

اما اکنون بارقه ای از حق مرا هدایت می کند

نتوانستم خود را هدایت کنم و آنکه خدا او را بر من پیروز ساخت، همانی است که من او را با قدرتم بیرون راندم

به نقل از ابن اسحاق هنگامی که او این سطور را خواند، محمد او را به آغوش گرفت و اعلام کرد که تو براستی آنرا انجام دادی.^۳ اما وقتی محمد گفت: "وای بر تو ابوسفیان، آیا این بار تصدیق نمی کنی که من رسول خدا هستم؟" ابوسفیان پاسخ داد: "در این هنوز شک دارم"^۴ در اینجا یکی از افسران محمد به نام عباس به ابوسفیان پاسخ داد: "تسلیم شو و شهادت بده

که هیچ خدایی جز الله نیست و محمد رسول و فرستاده ی خداست قبل از اینکه سرت را از دست بدهی." ابوسفیان نیز گواهی داد.^۵

مرتدین باید کشته شوند

وقتی محمد به زور به مکه وارد شد ، ابن اسحاق نقل می کند که "مردم از روی میل یا بی میلی به اسلام روی آوردند." ^۶ پیامبر اسلام به مسلمانان دستور داد تنها با کسانی یا افرادی بجنگند که در مقابل پیشروی آنها مقاومت می کنند- جز فهرستی از کسانی که می بایست کشته می شدند حتی اگر آنها را در محراب کعبه می یافتند. یکی از آنان عبدالله بن سعد بود ، مسلمان پیشین که پیشتر محمد او را به کار نوشتن آیات قرآنی گماشته بود؛ اما او بعدا از دین برگشت و به نزد قریش بازگشت. او را یافتند و همراه با برادرش به نزد محمد آوردند، و از پیامبر اسلام درخواست عفو کردند. عبدالله دوبار تکرار کرد "رسول خدا ! بیعت عبدالله را بپذیر" اما محمد متاثر نشد . اما برای بار سوم ، محمد پذیرفت.

به محض اینکه عبدالله او را ترک کرد ، محمد به مسلمانانی که در اتاق بودند روی کرده و پرسید : "آیا مرد خردمندی در میان شما نبود که هنگامی که من دستم را از پذیرش بیعت او کنار کشیدم در مقابل او بایستد و او را بکشد؟"

همراهان او شگفته زده پاسخ دادند : "ای رسول خدا ، ما نمی دانستیم که تو اینرا در دل داری . چرا به ما علامتی با چشم ندادی؟"

محمد گفت : "برای یک پیامبر مناسب نیست که با چشمانش خدعه و فریب به کار گیرد."^۷

ارتداد از اسلام برای محمد همواره شرارتی نابخشودنی بوده است. وقتی او به مهتری مدینه رسید ، برخی از چوپانان به شهر آمدند و اسلام را پذیرفتند. اما اقلیم مدینه آنها را خوش نیامد ، پس محمد به آنان چند شتر و چوپانی همراه داد؛ وقتی آنها از مدینه بیرون آمدند ، چوپان را کشتند و شترها را رها کرده و اسلام را تقبیح کردند. محمد آنها را تعقیب کرده بود. وقتی آنها دستگیر شدند او دستور داد که دستان و پاهایشان را قطع کنند. (۵:۳۳) و چشمانشان را با میله ی گداخته کور کنند و در بیابان رها شوند تا بمیرند. التماس آنها برای آب نباید پاسخ بگیرد.^۸

احادیث به روشنی توضیح می دهند که دلیل اصلی سخت بودن این مجازات به خاطر این بود که آنان از دین برگشته بودند. محمد برای پیروانش روشن ساخته بود که هیچ مسلمانی شایسته ی مرگ نیست مگر به جرم قتل ، زنا و ارتداد.^۹ او به سادگی دستور داد : "هر که از مذهب اسلام برگشت ، او را بکشید."^{۱۰}

این فاکت ها ادعای مدافعین اسلام در غرب را لکه دار می کند. ابراهیم سید ، رئیس بنیاد پژوهش اسلامی بین المللی در کنتاکی گفت : "هیچ گواه تاریخی وجود ندارد که نشان دهد محمد یا هر کدام از همراهانش کسی را به خاطر ارتداد به مرگ محکوم کرده اند."^{۱۱} این نوع ادعاها می تواند مایه تسلی غیرمسلمانانی باشد که ترجیح می دهند باور کنند که تلاش برای قتل یک افغان از دین برگشته به مسیحیت ، به نام عبدالرحمن صرفا خلاف قاعده ی اسلام بوده است. متأسفانه این ادعا با فاکت های زندگی محمد جور در نمی آید. این ادعاهای دروغین بی پاسخ می مانند فقط چون غربی ها نیازی نمی بینند که درباره ی اعمال و سخنان محمد اطلاع یابند -اطلاعاتی که اعمال دول اسلامی را نسبت به سخنان مدافعین اسلام در غرب قابل فهم تر می سازد.

چند تن دیگر در مکه بودند که در فهرست کسانی بودند که می بایست بلافاصله کشته می شدند: عبدالله بن خطاب ، مرتدی دیگر بود و یا حویرث بن نوقیض که یکبار به محمد حمله کرده بود و برخی دیگر.^{۱۲}

محمد در کعبه

وقتی شهر مکه کاملاً تحت سلطه ی محمد قرار گرفت ، او بر شتر سوار شد و به کعبه رفت. او آنجا را پر از بت یافت - ۳۶۰ عدد- و قرآن خویش را نقل کرد : "و بگو حق آمد و باطل نابود شد آری باطل همواره نابودشدنی است" (۱۷:۸۱) او دستور داد که همه ی بت ها را بسوزانند جز آنکه شمایی بود از عیسی و ماری.^{۱۳} پس او در جلوی معبد ایستاد و اعلام کرد :

هر ادعای از امتیاز ، خون یا مالکیت توسط من برانداخته می شود جز رسم این معبد و شستشوی زوار. قتل غیرعمد بوسیله ی چماق یا شلاق ، خون بها برای او یک صد شتر است که چهل تا از آنها باردار باشد. ای قریش خدا از تو شرک و ستایش پیشینیان را گرفته است. انسان از آدم می آید و آدم از خاک.

رهبران قریش جمع شده بودند و با اشتیاق گوش می کردند و منتظر بودند که پیامبر اسلام حساب کار آنها را معلوم کند. در نهایت او به آنها روی کرده و پرسید : "ای قریش ، فکر می کنید که من با شما چه کار می خواهم بکنم؟"

آنها پاسخ دادند که تو حتماً نیت خوبی نسبت به ما داری. "تو یک برادر اصیل ما هستی و پسر برادر ما."

محمد نیز گفت : براه خود بروید که شما مردانی آزاد باقی می مانید. او زندگی آنها را حفظ کرد و مطابق روایات اولیه : "خدا زندگی آنها را در دستان او قرار داد و آنها غنیمت او شدند."^{۱۴}

اکنون مردم مکه جمع شدند تا با محمد بیعت کنند. این لحظه ی او رسالت پیامبری محمد بود ، هشت سال قبل او از خانه اش تبعید شده بود و اکنون دوباره در آنجا پای گذارده بود. یکی از همراهان او ، عمر از همه ی مردم وعده گرفت که الله و پیامبرش را اطاعت کنند. وقتی مردان بیعت کردند ، نوبت زنان رسید که پیش آیند- از جمله ی هند بنت عتبہ ، زنی که جنازه ی عموی پیامبر حمزه را در نبرد احد مثله کرده بود. هند هراسان از تنبیه محمد ، نزد او با نقاب و در حجاب رفت. محمد به او مجموعه ای از مقررات اخلاق اسلامی را گوشزد کرد : که الله را شریک نیار ، دزدی نکن ، زنا نکن و مانند این. محمد با پاسخ های زن متوجه شد که او هند است و سپس هند از او درخواست بخشایش کرد. وقتی محمد به او گفت "و تو کودکان را نخواهی کشت." هند به محد گفت : "من وقتی آنها کوچک بودند آنها را بزرگ کردم و تو بودی که آنها را در روز بدر کشتی وقتی که بزرگ شده بودند. پس تو هستی که باید کودکان من را نکشی." این گفته موجب خنده ی عمر شد.

بیعت این زن پذیرفته شد ، علی به محمد کلید کعبه را داد ، اما محمد آنرا به کلید دار کعبه بازگرداند و گفت : "این کلید توست ، امروز ، روز ایمان است."^{۱۵}

فردای بعد از فتح مکه ، یکی از مسلمانان یک بت پرست را کشت. محمد پس مردم را خطاب قرار داد و بر تقدس مکه تاکید ورزیده و قتل در حدود آنرا ممنوع کرد:

خدا مکه را مقدس ساخته در روزی که او آسمان و زمین را آفرید ، و این مقدس ترین مقدسات تا روز قیامت باقی می ماند. خلاف شرع است برای کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد در این مکان خون بریزد یا درختانی را قطع کند... اگر کسی گفت اما پیامبر خود مردمانی را در مکه کشت ، بگوئید خدا او را برای این کار مجاز دانسته اما او به شما این اجازه را نداده است... اگر کسی بعد از اقامت من در اینجا کشته شد ، صاحبین خون او یک حق انتخاب دارند : آنها می توانند زندگی قاتل و یا پول خون او را بگیرند.^{۱۶}

نبرد حنین و حکومت بر عربستان

محمد حاکم مکه بود اما موانع بزرگ دیگری نیز بین او و حاکمیت بر عربستان وجود داشت. مالک بن عوف ، عضو قبیله ی ثقیف از شهر طائف ، در جنوب مکه ، نیروهای برای جنگ با مسلمانان جمع آوری کرد. مردم طائف وقتی محمد دعوی ده سال پیش نزد آنها دعوی پیامبری اش را برد ، او را نپذیرفته بودند و با اهانته رفتار کرده بودند. آنها رقبای تاریخی قریش بودند و از اینرو مایه ی حقارت قریش می دیدند که به اسلام روی آورده اند. مالک نیرویی گرد آورد و به سوی مسلمانان تاخت ، محمد با یک نیروی دوازده هزار نفری به مصاف او رفت و گفت : "امروز ما به خاطر شمارمان شکست نخواهیم خورد."^{۱۷}

دو ارتش در وادی به نام حنین نزدیک مکه با یکدیگر روبرو شدند. مالک و مردانش زودتر رسیدند و موقعیت تاکتیکی بهتری را در آن منطقه اشغال کردند. مسلمانان با وجود تعداد بی شمارشان تار و مار شدند. آنان صفوف را شکسته و گریختند. محمد فریاد برآورد : "ای مردان کجا می روید؟ با من بیایید ، من پیامبر خدا هستم . من محمد پسر عبدالله هستم."^{۱۸} برخی از

مسلمانان قوت قلب گرفته و به تدریج شروع به بازگشت کردند - اگرچه موجب تلفات بی شماری از هر دو طرف شد.

مسلمانان سرانجام پیروز شدند و آخرین نیروی عمده ای که بین پیامبر اسلام و حاکمیت بر عربستان وجود داشت از راه برداشتند. بعد از نبرد ، محمد وحی دیگری دریافت کرد که توضیح می داد که مسلمانان به خاطر کمک های غیبی پیروزی شدند: "آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرود آورد و سپاهسانی فرو فرستاد که آنها را نمی دیدید و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد و سزای کافران همین بود" (۹:۲۶)

وقتی مالک شکست خورد ، مسلمانان بعدا طائف را با مقاومت کمتری فتح کردند. محمد در راه خویش به سوی این شهر ، زیر یک درخت متوقف ماند و خواست آنجا را مالک خویش گرداند پس به مالک آنجا پیام داد که "یا بیرون بیا و یا ما دیوار خانه ات را خراب خواهیم کرد." ^{۱۹} اما مالک آنجا از بیرون آمدن سرباز زد و مسلمانان اموالش را نابود کردند. ^{۲۰} اما محمد تلاش هایی برای جلب مردمان قبایل طائف به اسلام کرد و محمد نسبت به آنها ملایم بود. او در توزیع غنائیم به برخی از کسانی که به تازگی از قریش به اسلام روی آوردند التفات کرد به این امید که اتحاد آنها با اسلام را محکم تر کند. اما رفتار یکجانبه ی او به شکایت دیگران انجامید. یک مسلمان با درشتی به او می گوید : "محمد ، من آنچه را که امروز انجام داده ای دیدم ... گمان نمی کنم که به انصاف رفتار کرده باشی."

پیامبر اسلام به این سخن توجه نکرد : "اگر عدالت را نزد من نمی یابی پس کجا خواهی یافت؟" ^{۲۱}

در واقع مسلمانان برای همیشه عدالت را نزد محمد یافتند. اعمال و گفتار او نمونه ای از عالی ترین الگوی رفتاری است و در اسلام یک تنها معیار مطلق است: هر چیزی که از پیامبر الگو گرفته شود، به استثنای حوادثی از قبیل آیات شیطان که او از آن توبه کرد، خوب است.

دعوت به اسلام

پیامبر اسلام اکنون با مخالفت کمی روبرو بود و حاکم تمامی عربستان شد. او کم کم نگاهش را به مناطق بزرگتری دوخت، و به سرزمین های مجاور پارس و بیزانس نظر داشت. او پیشتر مجموعه ای از نامه ها را به حاکمین ملل بزرگ اطراف عربستان نوشته بود و آنها را به دین جدید دعوت کرده بود. او به هراکلیوس، امپراتوری روم شرقی در قسطنطنیه نوشت:

"پس اکنون من تو را به اسلام دعوت می کنم، به آغوش اسلام بیا و تو در امان خواهی بود؛ آمدن به دین اسلام و الله به تو پاداشی مضاعف خواهد بخشید. اما اگر این دعوت را سرباز زنی، به جهت گمراهی رعایایت مسئول خواهی بود." ۲۲

مضمون همین نامه در قرآن نیز نقل شده است: "بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند بگویید شاهد باشید که ما مسلمانی و نه شما" (۳:۶۴)

هراکلیوس اسلام را نپذیرفت و بزودی بیزانسی ها در می یافتند که رزمندگان اسلام به کسانی که چنین انتخابی را نکرده باشند هیچ رحمی

نخواهند کرد. شاید هراکلیوس اطلاع اندکی از این امر داشته چرا که مطابق یک حدیث او بعد از خواندن نامه به نظر مشاورینش آمده و اظهار می کند که : "اگر آنچه شما می گوئید درست باشد پس کاخ زیر پای من را از من خواهد گرفت." ^{۲۳} مطابق برخی روایات مانند ابن سعد و دیگران ، هراکلیوس می خواست اسلام را بپذیرد! اما چون با این کار اشراف " مانند الاغی وحشی از کنار وی می گریختند و خرناسه و صلیب هایشان برمی خاست ". پس هراکلیوس برای نگاه داشتن صلح این ایده را رها کرد. ^{۲۴}

محمد هیچ پاسخ رضایتبخشی از سوی خسرو حاکم ایران دریافت نکرد. خسرو بعد از خواندن نامه ی محمد ، از روی تحقیر آنرا پاره کرد. وقتی این خبر به نزد محمد رسید ، او از الله خواست تا امپراتوری ایران و حامیانش را تکه تکه کند. ^{۲۵} "وقتی خسرو هلاک شود، هیچ خسرویی بعد از او نخواهد بود . به خدایی که زندگی محمد به دست اوست ، شما گنج هر دوی آنان را به لطف خدا در دست خواهید گرفت." ^{۲۶}

پیامبر اسلام توسعه طلبی ارضی را به یکی از وظایف جامعه ی جدید درآورد. او وحی از الله دریافت کرد که امر کرد مسلمانان برعلیه یهودیان و مسیحیان بجنگند تا اینکه آنها برتری اسلام را بپذیرند ، و این با دستور جزیه (گرفتن پول از غیرمسلمانان) و مقررات تبعیض آمیزبرعلیه آنان، موقعیت فرودست آنان را به ایشان یادآوری می کرد. با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند حرام نمی دارند و متدین به دین حق نمی گردند کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند. (۹:۲۹) وی به پیروانش گفت که به ایشان پیشنهاد روی آوردن به اسلام را بدهید و اگر سرباز زدند ، از آنها بخواهید که به عنوان رعایای حکومت اسلامی جزیه بدهند و اگر سرباز زدند به جنگ آنان بروید. ^{۲۷}

یهودیان و مسیحیان که با پرداخت جزیه موافقت می کنند اهل ذمه توسط اعراب خوانده می شدند که به معنی مردم گناه کار و حمایت شده است و در عربی هر دو معنا را دارد. آنها حمایت شده اند چون مردم اهل کتاب اند و وحی های واقعی از سوی خدا دریافت کرده بودند و بنابراین به لحاظ موقعیت از بت پرستان مانند هندو و بودیست متفاوت اند. (البته به لحاظ تاریخی با این دو گروه آخری حتی بدتر رفتار شد ، اگرچه در عمل اربابان مسلمان آنها نهایتاً موقعیتی اهل ذمه به آنها می بخشیدند.) و گناهکار بودند چون محمد را به عنوان پیامبر رد می کردند و وحی مشروعی که از خدا دریافت کرده بودند را تحریف کرده اند.

به خاطر همین گناه ، شرع اسلام به یهودیان و مسیحیان اجازه داده که در دول اسلامی زندگی کنند اما با مسلمانان برابر نباشند. یک فقیه مسلمان توضیح می دهد که خلیفه می بایست : "برعلیه کسانی که در مقابل اسلام مقاومت می کنند جهاد کند . بعد از آن آها به عنوان اهل ذمه در امت اسلامی زندگی می کنند . چرا که اسلام عالی ترین مذهب است . (۹:۳۳)" ۲۸ با اینکه یهودیان ، مسیحیان و دیگر غیرمسلمانان اجازه داشتند اعمال مذهبی خود را اجرا کنند، آنها اینرا تحت چنان شرایط سخت و محدودی انجام می دادند که به آنها وضعیت دست دوم شان را یادآوری می کند.

محمد همچنین اهل ذمه را به زرتشتیان نیز بسط داد که یک فرقه ی ایرانی بودند. وقتی یک رئیس قبیله که تازه به اسلام روی آورده بود از وی پرسید که با زرتشتیان و یهودیان در قلمرویش چه کند، محمد پاسخ داد : "کسی که می خواهد مجوسی یا یهودی باقی بماند باید جزیه بدهد." و به زرتشتیان را به صورتی نوشت که مبانی تصور اسلامی را بوجود آورد که غیرمسلمانان نجس

هستند : در کنار تعهد به پرداخت جزیه ، او به آنها گفت که مسلمانان نباید آنچه را که آنها سلاخی کرده اند را بخورند.^{۲۹}

حمله ی تبوک

محمد بعد از اینکه به پیروانش فرمان جهاد بر علیه مسیحیان را داد ، تصمیم گرفت که نمونه ای از آن را به پیروانش نشان دهد. در سال ۶۳۰ میلادی ، وی به مسلمانان دستور داد که برای حمله به تبوک که بخشی از امپراتوری بیزانس بود ، آماده شوند. اما بسیاری از مسلمانان به این کار بی میل بودند. یکی از ایشان به نزد محمد آمد و از وی عذر خواست : "آیا به من اجازه می دهید که در همین جا باقی بماند و وسوسه نشوم ، چرا که همه می دانند من قویا به زنان خو کرده ام و می ترسم که اگر زنان بیزانسی را ببینم قادر به کنترل خویش نباشم."^{۳۰}

محمد به او اجازه داد ، اما سپس وحیی از الله دریافت کرد که مردمی که چنین درخواست های دارند را باید جزو منافقین شمرد: "و از آنان کسی است که می گوید مرا [در ماندن] اجازه ده و به فتنه ام مینداز هشدار که آنان خود به فتنه افتاده اند و بی تردید جهنم بر کافران احاطه دارد" (۹:۴۹). برخی دیگر به خاطر گرمای طاقت فرسای عربستان در آن زمان از سال برای لشکرکشی عذر آوردند و دوباره وحیی نازل شد که : "بر جای ماندگان به [خانه] نشستن خود پس از رسول خدا شادمان شدند و از اینکه با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند کراهت داشتند و گفتند در این گرما بیرون نروید بگو اگر دریابند آتش جهنم سوزان تر است" (۹:۸۱)

این سفر برآستی نیز دشوار بود و وقتی محمد و نیروی مسلمان به قرارگاه های بیزانسی در شمال غربی عربستان رسیدند ، دریافتند که نیروهای نظامی

بیزانس به جای درگیر شدن با آنان از جنگ حذر می کنند. اما این سفر برای هیچ نبود: محمد تسلیم چند رهبر قبیله ی آن منطقه را پذیرفت و موافقت کردند که جزیه بپردازند و از مسلمانان حمایت کنند. یکی از آنها اکیدر بن عبدالمالک حاکم مسیحی دوما بود. رزمندگان جهاد به رهبری خالد بن ولید او را در حال شکار گاو دستگیر کردند ؛ برادر عبدالمالک در این درگیری کشته شد.

مسلمانان ردای طلایی که اکیدر پوشیده بود را تصرف کرده و آنرا به محمد هدیه دادند که با تمسخر گفت : "به خدایی که زندگی ام در دستان اوست ، دستارهای سعد بن معاذ که در بهشت دوخته اند(مسلمانی که دستور قتل عام یهودیان بنی قریظه را صادر کرد) از این بهتر است." ^{۳۱} اکیدر با پرداخت جزیه موافقت کرد و محمد نیز در عوض از جان او در گذشت. اندکی بعد پیامبر اسلام به مدینه بازگشت و او این ستاد فرماندهی (یعنی مدینه) را حتی بعد از فتح مکه حفظ کرد.

وحی هایی که محمد در رابطه با تبوک دریافت کرد در میان بیش از پیش نسبت به مسیحیان و یهودیان درشت خو بود. این وحی ادعا می کند که یهودیان عزرا را پسر خدا می داند درست همانطور که مسیحیان ، عیسی را پسر خدا می دانند و اعلام می شود که هر دو گروه بدین ترتیب مورد لعن خدا هستند. (۹:۳۰) الله نقد به خصوصی به مسیحیان وارد می کند :

"اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آنکه مامور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست منزّه است او از آنچه [با وی] شریک می گردانند... و کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین

است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند . ی کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان اموال مردم را به ناروا می‌خورند و [آنان را] از راه خدا باز می‌دارند و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر ده " (۳۲-۳۱:۹-۵-۳۳)

خشم محمد می‌توانست بر مسلمانانی نیز وارد آید که پیامبر الله را نادیده می‌گرفتند. در راه بازگشت از تبوک او اخباری درباره ی مسجدی دریافت کرد که گروهی از مسلمانان در تقابل با اقتدار محمد ساخته بودند. الله به او وحی داد که نیت پلید سازندگان این مسجد را روشن می‌ساخت: "و آنهایی که مسجدی اختیار کردند که مایه زیان و کفر و پراکندگی میان مؤمنان است و [نیز] کمینگاهی است برای کسی که قبلا با خدا و پیامبر او به جنگ برخاسته بود و سخت‌سوگند یاد می‌کنند که جز نیکی قصدی نداشتیم و [الی] خدا گواهی می‌دهد که آنان قطعا دروغگو هستند" (۹:۱۰۷) محمد به پیروانش دستور می‌دهد که مسجد را بسوزانند.^{۳۲}

پیامبر اسلام وحی‌های بیشتری در ملامت کسانی دریافت کرد که از جنگ تبوک سرباز زده بودند. الله به مسلمانان یادآور می‌شود که نخستین وظیفه ی آنها خدمت به او و پیامبرش است و کسانی که از جهاد سرباز زنند با مجازاتی وحشتناک روبرو خواهند شد:

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود در راه خدا بسیج شوید کندی به خرج می‌دهید آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید متاع زندگی دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست . اگر بسیج نشوید [خدا] شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند و

گروهی دیگر به جای شما می‌آورد و به او زبانی نخواهید رسانید و خدا بر هر چیزی تواناست" (۳۹-۳۸:۹)

نه به خاطر اینکه محمد به کمک آنها نیاز دارد :

"اگر او [پیامبر] را یاری نکنید قطعاً خدا او را یاری کرد هنگامی که کسانی که کفر ورزیدند او را [از مکه] بیرون کردند و او نفر دوم از دو تن بود آنگاه که در غار [ثور] بودند وقتی به همراه خود می‌گفت اندوه مدار که خدا با ماست پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد و او را با سپاهسانی که آنها را نمی‌دیدید تایید کرد و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند پست‌تر گردانید و کلمه خداست که برتر است و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است" (۴۰:۹)

اگرچه محمد ممکن است نیازی به این کمک نداشته باشد ، اما جهاد در راه خدا بهترین عملی است که یک مسلمان می تواند انجام دهد. (۴۱:۹) پیامبر اسلام در فرصت های بسیاری بر این امر تاکید کرده است. یکبار کسی از او پرسید ، "عملی را به من بگو که صواب آن معادل جهاد باشد."

محمد پاسخ داد : "عملی نمی یابم که چنین صوابی داشته باشد."^{۳۳}

محمد برای مسلمانانی که از همراهی او در نبرد تبوک سرباز زدند ، سخنان خشمگینانه تری از سوی الله داشت. او وحی دریافت می کند که آنها را متهم می کند زندگی راحت را به سفر سخت جهاد ترجیح می دهند :

"گر مالی در دسترس و سفری [آسان و] کوتاه بود قطعاً از پی تو می‌آمدند ولی آن راه پر مشقت بر آنان دور می‌نماید و به زودی به خدا سوگند خواهند

خورد که اگر می توانستیم حتما با شما بیرون می آمدیم [با سوگند دروغ] خود را به هلاکت می کشانند و خدا می داند که آنان سخت دروغگویند " (۹:۴۲)

الله حتی پیامبرش را هم ملامت کرد که عذر مسلمانان را برای مسافرت تبوک قبول کرده است. (۹:۴۳) او به محمد گفت که مسلمانان راستین برای جهاد تردید نمی کنند حتی اگر اموال و زندگی شان به خطر افتد. کسانی که از جنگ سرباز زدند ، مومن نبودند. (۹:۴۴-۴۵)

هدف خاص این نقد اعراب بادیه نشین بود : "بادیه نشینان عرب در کفر و نفاق [از دیگران] سخت تر و به اینکه حدود آنچه را که خدا بر فرستاده اش نازل کرده ندانند سزاوارترند و خدا دانای حکیم است (۹:۹۷) الله برخی از بادیه نشینان را به توطئه برعلیه محمد متهم می کند و هشدار می دهد که مکر آنان به خودشان باز می گردد. (۹:۹۸)

"محمد همچنین وحی دریافت می کند که می گوید در مقابل منافقین محکم باشد - و برعلیه تمام منافقین اگرچه تمامی نقشه های ایشان برعلیه وی شکست خورده بود : "ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است. ه خدا سوگند می خورد که [سخن ناروا] نگفته اند در حالی که قطعاً سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده اند و بر آنچه موفق به انجام آن نشدند همت گماشتند و به عیبجویی برخاستند مگر [بعد از] آنکه خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی نیاز گردانیدند پس اگر توبه کنند برای آنان بهتر است و اگر روی برتابند خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می کند و در روی زمین یار و یاورى نخواهند داشت" (۹:۷۳-۷۴)

در پیش زمینه ی وقایع محمد ، سخت گیر بودن بی شک به معنای یک فرمان نظامی است. خصوصا وقتی که الله به کسانی که در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند ، بهشت را وعده داده است. (۹:۱۱) . در یک جای دیگر ، محمد می گوید : "به من امر شده تا برعلیه مردم بجنگم تا زمانی که آنها به این واقعیت شهادت دهند که جز الله خدایی وجود ندارد و بر اینکه من پیامبر خدا هستم و به چیزهایی که آورده ام اعتقاد داشته باشند. و وقتی آنها چنین کردند ، خون و ثروت آنان از جانب من ایمن می شود جز آنچه توسط قانون موجه شده و حساب کار آنها با الله است." ۳۴ آن روی دیگر سکه نیز درست است : اگر آنها مسلمان نشوند ، خون و اموال آنها هیچ دست اندازی مسلمانان به دور نخواهد ماند.

جمع آوری جزیه

اکنون محمد حاکم بی منازعه ی عربستان بود. حاکمین و قبایل عرب که تا کنون تسلیم قدرت او نشده بودند اکنون به مدینه می آمدند و دین او را پذیرفته و با بیعت می کردند. محمد به سرزمین هایی که برای بیعت نمی آمدند جنگجویان جهاد می فرستاد. او جنگجوی خوفناک خویش خالد بن ولید را به سوی قبیله الحارث فرستاد ، که به آنها توصیه کرده بود که اسلام را بپذیرند سه روز پیش از اینکه به آنها حمله کنند و مسلمانان از نبرد خودداری خواهند کرد اگر که آنان به اسلام روی آورند. خالد بر حسب وظیفه ، به رهبران قبایل گفت : "اگر اسلام را بپذیرید در امان خواهید بود". خالد به اطلاع محمد رساند و نمایندگانی از آن قبیله را به مدینه فرستاد تا محمد را ببینند. محمد به ایشان گفت : "اگر خالد به من ننوشته بود که شما اسلام را پذیرفته اید و ننگیده اید ، سرتان را جلوی پایتان می انداختم." ۳۵

از حیمر در جنوب عربستان نامه ای آمد که به اطلاع محمد می رساند که پادشاهان آن منطقه اسلام را پذیرفته اند و به نام الله برعلیه مناطقی که بت پرست باقی مانده اند جنگیده اند. محمد محظوظ شد و به آنان اطلاع داد که "پیام رسان شما هنگام بازگشت من از سرزمین بیزانس نزد من آمده است و او ما را در مدینه دیده است و پیام و اخبار شما را رسانده و به ما از اسلام آوردن شما و کشتن بت پرستان اطلاع داده است. خدا شما را با دست خویش هدایت کرده است."

او سپس جزئیات وظایف مسلمانان را برای ایشان شرح داد و گفت که "یهودیان و مسیحیان در قلمروی ایشان می بایست به اسلام دعوت شوند ، اما اگر سرباز زدند ، آنها را نباید به زور از مذهب شان جدا کرد. به جای آن ، یهود یا مسیحی در این سرزمین های تازه مسلمان شده می بایست برای هر مرد و زن بالغ، برده یا آزاد ، یک دینار کامل یا معادل لباس هایشان جزیه دهند." او به ایشان یادآوری کرد که زندگی یهودیان و مسیحیان به پرداخت این مالیات وابسته است : "کسی که به پیامبر خدا جزیه بپردازد از سوی خدا و پیامبرش ایمن خواهد بود و کسی که سرباز زند دشمن خدا و پیامبرش خواهد بود."^{۳۶}

در نهایت ، پیامبر اسلام مقرر کرد که یهودیان و مسیحیان دیگر به عربستان اصلاً تعلق ندارد.او به همراهانش گفت: "من یهودیان و مسیحیان را از شبه جزیره ی عربستان اخراج خواهم کرد و هیچ کسی را جز مسلمان در اینجا باقی نخواهم گذارد."^{۳۷} او تنها چنین دستوری را داد و در بستر مرگ افتاد.امروزه پادشاهی عربستان سعودی با سرسختی تلاش می کند که خواست پیامبر در این رابطه محترم شمرده شوند.

مالیات جزیه بسیار مهم بود چرا که در کنار حمله که نتایج متناقض ایجاد می کرد ، این مالیات منبع اصلی درآمد مسلمانان بود. این امر در نامه ای که محمد به یک قبیله ی یهودی به نام بنی جنبه فرستاد روشن است. ابتدا او اطمینان خاطر می دهد که "تحت حفاظت الله و پیامبرش هیچ بی رحمی یا ستمی بر آنان روا داشته نخواهد شد. براستی پیامبر خدا از شما دفاع خواهد کرد" اما "براستی ، این منوط بدان است که شما یک چهارم محصول درختان خرما ی خود را به ما بدهید و یک چهارم شکار از رودخانه ها و یک چهارم بافته های زنان تان را."^{۳۸}

به همین ترتیب محمد به یک حاکم مسیحی نوشت :

تا زمانی که تو را رهنمود نکنم بر علیه شما نخواهم جنگید. پس به جرگه ی اسلام در آید یا جزیه بپردازید. الله و پیامبرش را اطاعت کنید. آنها را محترم بدارید و لباس های فاخر بدانها بپوشانید... به زید لباس های نیکو بدهید. اگر پیام رسانان من از شما راضی باشند ، من نیز از شما راضی خواهم بود... سه وثق از جو را به حمله بدهید...^{۳۹}

مالیات دشواری که مسلمانان برای یهودیان و مسیحیان وضع کرده بودند تضمین می کرد که آنها در یک صلح نسبی بتوانند زنده بمانند و این منبع کلیدی درآمد امپراتوری بزرگ اسلام شد که جهاد محمد را به آفریقا ، اروپا و آسیا برد.^{۴۰}

حج و داع ، حقوق زنان و طرد بت پرستان

محمد بعد از بازگشت از جنگ تبوک آخرین حج خود را در مکه انجام داد و در طول این حج مقرر کرد که چگونه حج انجام شود ، که تمامی مسلمانان

حداقل یکبار در طول زندگی شان می بایست بروند. او حجاج را خطاب قرار داد و قیود متعددی بر آنها گمارد از جمله اعلام این که "خدا امر کرده که هیچ ربایی خورده نشود." مسلمانان با استثنائات معمول برای غیرمومنین ، کمابیش این ممنوعیت را در طول تاریخ رعایت کرده اند و امروزه منجر به ایجاد وام های بی بهره و دیگر مقررات برای مسلمانان در غرب شده است.

محمد همچنین یک تقویم قمری را ایجاد کرد که شامل دوازده ماه می شد بدون هیچ ماه اضافی که بین تقویم شمسی و قمری تفاوت ایجاد کند، بنابراین ماه های اسلامی زمان های ثابت ندارند و در طول سال حرکت می کنند. او سپس به روابط بین زنان و شوهران پرداخت :

شما بر زنان تان حق دارید و آنها نیز گردن شما حق دارند. شما حق دارید که آنها می بایست به شما تمکین کنند(یعنی هر زمان که گفتید با شما نزدیکی کنند) و نباید با گردن کشی در مقابل شما رفتار کنند. اگر چنین کردند ، خدا به شما اجازه داده که اتاق هایتان را از آنها جدا کنید و آنها را بزنید اما نه با شدت. اگر از این کار بازگشتند ، پس آنها حق داشتن غذا و لباس و مهربانی را دارند. با مهربانی به زنان دستور دهید چرا که آنها زندانیانی هستند که هیچ کنترلی از خویش ندارند. شما آنها را تنها به امانت از خدا گرفته اید و با کلام خدا از آنها بهره مند می شوید....^{۴۱}

این گفته ها همساز با وحی هایی بود که محمد پیشتر درباب زنان دریافت کرده بود که شامل کتک زدن زنان نافرمان نیز می شد :

"پس زنان درستکار فرمانبردارند [و] به پاس آنچه خدا [برای آنان] حفظ کرده اسرار [شوهران خود] را حفظ می کنند و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم

دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاه‌ها از ایشان دوری کنید و آنان را بزنید. پس اگر اطاعت کردند ، دیگر راهی بر علیه آنها مجوید. "(۴:۳۴)

محمد همچنین به ناباوران چهار ماه وقت داد که عربستان را ترک کنند و از الله وحی دریافت کرد که آنها را یکبار دیگر به اسلام فراخواند. (۳-۹:۱)

این ناباوران اعراب مشرک یا بت پرست بودند و نه یهودیان و مسیحیان - از این رو از گزینه ی جزیه که پیشتر بیان شده بود در اینجا هیچ ذکری نمی شود. برای یهودیان و مسیحیان انتخاب ها روی آوردن به اسلام ، پرداخت جزیه یا جنگ کردن بود ، برای مشرکین انتخاب ها فقط جنگ یا روی آوردن به اسلام بود. او خاطر نشان می کند که تنها ناباورانی که به اسلام روی اورند قادر خواهند بود که با مسلمانان وحدت را حفظ کنند. مسلمانان بعد از پایان مدت چهار ماه مهلت برای ترک ، باید آنان را بکشند.

"مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید و چیزی از [تعهدات خود نسبت به شما فروگذار نکرده و کسی را بر ضد شما پشتیبانی ننموده‌اند پس پیمان اینان را تا [پایان] مدتشان تمام کنید چرا که خدا پرهیزگاران را دوست دارد . پس چون ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند راه برایشان گشاده گردانید زیرا خدا آمرزنده مهربان است " (۶-۹:۴)

توبه و دیگر مناجات منظم و دادن صدقه به معنی پذیرفتن اسلام است : در عربی کلماتی که برای آنها استفاده می شود برای دعا صلات و برای صدقه ذکات است : دو امری که ستون اسلام شده اند. تنها پذیرفتن اسلام زندگی

ناباوران را نجات می دهد و تنها امید به پذیرش اسلام از سوی آنها ، رحم مسلمانان را به دنبال می آورد چرا که گناه کافران بزرگ است.

بنابراین وقتی ارتش جهاد اسلام به هندوستان هندو مذهب را چپاول می کرد ، بسیار وحشی تر بودند تا در اروپا چرا که مسیحیان اروپایی گزینه ی زندگی به عنوان اهل ذمه را داشتند در حالیکه هندوهای کافر چنین حقی را نداشتند (اگرچه به دلایل عملی آنها بعدا موقعیت اهل ذمه را بدست آوردند). مورخی به نام سیتا رام گول شهادت می دهد که مهاجمین مسلمان به هند هیچ احترامی به قوانین جنگ که قرن ها حاکم بود نداشتند:

امپراتوری اسلامی با قوانین متفاوتی آمد یعنی با سنت پیامبر. لازم بود که رزمندگان مردم بی دفاع غیرنظامی را بعد از پیروزی قطعی که میدان نبرد را برده بودند ، تار و مار کنند. لازم بود تا روستاها و شهرهایشان بعد از اینکه مدافعینشان مرده یا گریخته بودند، را سوزانده و غارت کنند. گاوها و برهمن ها توجه آنها را به قتل عام غیرنظامیان می کشاند. معابد و صومعه ها به ویژه طعمه ی غارت و حریق می شدند. آنهاپی را که نمی کشتند به اسارت گرفته و به عنوان برده می فروختند. غنایم بسیاری حتی از اجساد دریافت می شد و معیار موفقیت ماموریت نظامی بود. و آنها همه این ها را به عنوان مجاهد و کافرکشی در راه الله و آخرین پیامبرش انجام دادند.^{۴۲}

قتل شعرا

محمد در این دوره تصمیم گرفته بود که هر مخالفت باقی مانده ای را جاروب کند. او نگاهش را اکنون به دو شاعر دوخت ، ابو عفک و عصما بنت مروان که محمد و ادعای پیامبری اش را در اشعارش به سخره گرفته بود.

ابو عفک مشهور بود که بیش از صد سال سن داشت و کشتار مخالفین توسط محمد را به نقد کشیده بود. محمد از مردانش پرسید : "چه کسی حساب این موجود پست را خواهد رسید؟"^{۴۳} وی یک داوطلب جوان به نام سالم بن عمیر یافت که شاعر پیر را هنگام خواب کشت. عصما بنت مروان شاعره ای بود که وقتی خبر قتل ابو افک را شنید خشمگین شد . او اشعاری سرود که مردم مدینه را به خاطر اطاعت از غریبه ای که به هیچکدام آنان تعلق ندارد متهم کرد و از آنها پرسید : "آیا جوانمردی یافت نمی شود که به او حمله کرده و امید کسانی که از هر انتظاری را دارند قطع کند؟"^{۴۴}

وقتی محمد اینرا شنید در پی داوطلبی گشت تا او را بکشد: "چه کسی مرا از شر دختر مروان نجات می دهد؟" مسلمانی به نام عمیر بن الختمی این کار را برعهده گرفت و آن شاعره را با کودکی در شکم کشت. اما وقتی این کار را انجام داد نگران شد که مبادا گناهی انجام داده باشد. محمد به او اطمینان خاطر می دهد : "تو به خدا و پیامبرش کمک کرده ای. ای عمیر!"

مردان قبیله ی عصما بنت مروان ، بنی ختما چون قدرت اسلام را در کشتن این شاعره دیدند به نقل از ابن اسحاق پیامبری محمد را تصدیق کردند.^{۴۵}

بیماری و مرگ محمد

محمد گرماگرم تحکیم قدرت خویش و طرح ریزی برای گسترش امپراتوری رو به رشد خود(که دستور جهاد برای تسخیر مقرهای بیزانسی سوریه و فلسطین را داده بود) به بستر بیماری افتاد. مطابق روایات اسلامی، او پایان کار خود پیش بینی کرد. چند ماه قبل از بیماری مرگبار خود او آخرین وحی را نیز دریافت کرد ، وحی مختصر قرآنی و معتقد بود که الله از او می خواهد برای مرگ خود آماده شود و از خدا آمرزش بخواهد : "چون یاری خدا و پیروزی فرا

رسد. ببینی که مردم دسته‌دسته در دین خدا درآیند. پس به ستایش پروردگارت نیایشگر باش و از او آموزش خواه که وی همواره توبه‌پذیر است. "(۳-۱۱۰)^{۴۶} عایشه نقل می‌کند که محمد بعدا به او گفت: "جبرئیل هر سال یک بار قرآن را برای من نقل می‌کد و برای امسال دوباره پس دریافتم که مرگم این سال فراخواهد رسید."^{۴۷}

بیماری نهایی پیامبر اسلام روزی فرارسید که عایشه از یک سردرد شکایت داشت. محمد به او می‌گوید ای کاش بیشتر عمر می‌کرده تا نزد او بماند، اما می‌دانست که اینطور نیست. او با رجوع به سردرد عایشه گفت: "ای کاش پیشامد چنان بود که تو پیش از من می‌مردی، پس می‌توانستم از الله برای تو آموزش بطلبم و برای تو دعا کنم."

عایشه به این سخن با شیطننت تندی پاسخ می‌دهد: "به خدا ای کاش چنین بود. ولی می‌دانم که چون من مرده باشم و بعد از بازگشت از گور من در همان روز با یکی از زنان خواجهی خفت!"

اما محمد حوصله ی شیطننت نداشت. او به عایشه گفت که سردردش از او سخت تر است و در دل داشت که بیماری اش می‌تواند مرگبار باشد.^{۴۸} نگرانی او از این جا بیشتر می‌شد که او هر شب را در خانه یکی از زنانش به سر می‌کرد که گویی از زمان چندهمسری اش عادت او بوده است. پس چون بیماری اش بیشتر شد فریاد بر آورد که "فردا کجا خواهم بود؟ فردا کجا خواهم بود؟" در نهایت همسران دیگرش به او اجازه دادند در کنار عایشه همسر مطلوبش بماند.^{۴۹}

همانطور که دیده ایم او دردی را تجربه می‌کند که چند سال پیش در خیبر تجربه کرده بود و می‌گفت احساس می‌کنم گلویم از درد پاره می‌شود.^{۵۰}

خفته در حالت خواب بارها دو سوره از قرآن را که اکنون در پایان کتاب قرآن است را ذکر می کرد. در این سوره ها محمد از شر به خدا پناه می آورد.

"بگو پناه می برم به پروردگار سپیده دم. از شر آنچه آفریده. و از شر تاریکی چون فراگیرد. و از شر دمنندگان افسون در گره ها. و از شر [هر] حسود آنگاه که حسد ورزد." (سوره ی ۱۱۳)

"بگو پناه می برم به پروردگار مردم. پادشاه مردم. معبود مردم. از شر وسوسه گر نهانی. آن کس که در سینه های مردم وسوسه می کند. چه از جن و چه از انس." (سوره ی ۱۱۴)^{۵۱}

او از مومنینی که دور او جمع شده بودند چیزی خواست تا بر روی آن بنویسد: "تا من بتوانم بر روی آن چیزی بنویسم که شما هرگز آنرا فراموش نخواهید کرد." اما در عوض مسلمانان با یکدیگر درباره ی اینکه بیماری محمد چقدر سخت است مشاجره کردند تا اینکه در نهایت او به آنها دستور داد که اتاق را ترک کنند. اما قبل از ترک محمد به آنها دو چیز را امر کرد: "مشرکین از عربستان بیرون کنید و به نمایندگان خارجی آنانی که من با آنها مراوده دارم احترام بگذارید و به ایشان هدیه دهید."^{۵۲}

از نظر او حتی وقتی در بستر بیماری بود، ناباوران بسیار فراوان بودند. برخی از روایات اسلامی حتی ادعا می کنند که یهودیان محمد را جادو کردند.^{۵۳} وقتی برخی از همسران او درباره ی کلیسای زیبایی که در حبش دیده بودند تعریف می کردند و از شمایل با شکوهش سخن می گفتند، محمد نشست و گفت: "کسانی که هر گاه مرد با تقوایی از آنها بمیرد، در مزار او مکان پرستش بسازند و سپس تصاویری در آن قرار دهند. این ها بدترین مردمان از نظر الله هستند"^{۵۴} او اضافه کرد: "خدا یهودیان و مسیحیان را نفرین کرد چرا

که آنها آرامگاه پیامبرانشان را مکان پرستش ساختند.^{۵۵} عایشه تذکر داد که آیا او نگفته بود که : "آرامگاه من چشمگیر ساخته خواهد شد."^{۵۶}

در این لحظه ، اطرافیان پیامبر دارویی را به دهان او ریختند و رفتار اعتراض آمیز او را نادیده گرفتند. وقتی او احساس تلخی دارو را کرد ، از آنها پرسید : "آیا شما را ممنوع نکردم که دارویی در دهان من نریزید؟" آنها پاسخ دادند که او تنها به عنوان یک بیمار بی خوردن دارو بی میل است ، اما محمد رضایت نداد. او به عنوان تنبیه دستور داد که هر کسی آنجا بوده تا دارو را به دهان او بریزند خود باید آن دارو را بخورد.^{۵۷}

محمد با بازگشت به کار پیامبری اش خالص نشان ساخت : "من موجزترین سخنان را که حاوی عمیقترین معنای را به سوی شما فرستاده ام و من با وحشتی که در دل دشمنانم انداختم پیروز شده ام و حال که اینجا خوابیده ام ، کلیدهای گنج های جهان نزد من آورده شده و در دستان من است"^{۵۸} این یکی از عبارات جالب توجه است. درست است که قرآن کاملاً مختصر است خصوصاً در مقایسه با عهد عتیق و حتی جدید ، اما اینکه محتوایش واقعا واجد عمیقترین معناست که برای متخصصین الهیات جای تردید فراوان است. اینکه او با ایجاد وحشت توانسته پیروز شود با وجود تاریخ پر آشوب رسالت پیامبری اش ، حملات و جنگ ها و ترورهایش ، نیز جای انکار ندارد.

محمد البته از وحشت و ترور به معنای امروزی تروریسم استفاده نمی کند بلکه مراد وحشتی است که الله در دل های کافران می افکند (-۴:۷؛ ۱۵۱:۳؛ ۶۰:۸؛ ۱۲:۵) چیزی مشابه آنچه یهودیان و مسیحیان ترس از خدا می دانند. اما برای محمد ، این ترس از خدا با ترس و تروری که رزمندگان او به دل مخالفین می افکنند جدایی ناپذیر است چون این رزمندگان نزد او ابزارهای قهر

خدا هستند. و مسلمان این رزمندگان و الهیاتی که به آنها غنیمت در این جهان و لذت بی پایان در آن جهان را وعده می دهد در دستان محمد کلید گنج های جهان است. این گنج ها به مسلمانان تعلق دارد که بوسیله ی ترور و غضب الله به آنها می رسد.

در نهایت پایان کار محمد فرارسید. عایشه می گفت: "یکی از موهباتی که الله به من بخشیده است این است که پیامبر خدا در خانه ی من وفات یافت در روزی که او در حالیکه در آغوش من بود و الله آب دهان مرا با آب دهان او در هنگام مرگش درآمیخت."^{۵۹} سپس گفت: "پیامبر خدا هنگامی که شصت و سه سال داشت درگذشت."^{۶۰} یعنی در هشتم جون ۶۳۲ میلادی.

محمد، حاکم عربستان، بنیانگذار و پیامبر اسلام، اموال اندکی از خود به جای گذاشت. او اغلب اموال خود را برای جهاد خرج کرده بود. مسلما چیزی که او به جهان بخشیده مذهب اسلام است. و در طی قرون، مسلمانانی که او را الگوی رفتار خویش قرار دادند با جدیت فراوان اوامر او را برای جهاد از بابت خویش به کار برده اند.

بعد از محمد

محمد هیچ جانشین مشخصی نداشت، بیماری مرگبار او ظاهرا ناگهانی آمده بود. او دخترانی داشت اما هیچ پسری نداشت: یک پسر او به نام ابراهیم که مادرش صیغه ی محمد به نام ماری قبطی بود، در شانزده ماهگی مرد. (محمد یکبار گفت: "اگر ابراهیم زنده بود من تمام قبطیان را از جزیه معاف می کردم"^{۶۱})

مطابق احادیث ، محمد ابوبکر را به عنوان جانشین خود منصوب کرد: عایشه نام او را به عنوان کسی که محمد انتخاب می کرد اگر می خواست کسی را برگزیند ، اعلام کرد.^{۶۲} محمد در طی بیماری مرگبار خویش دستور داده بود که ابوبکر به جای او برای مسلمانان نماز بگذارد.^{۶۳} و در واقع بعد از مرگ محمد ابوبکر اولین خلیفه شد.

اما فرقه ای از مسلمانان ادعا می کنند که محمد در واقع علی را به عنوان جانشین انتخاب کرده بود. در این روایت محمد از علی پرسیده است که : "آیا تو راضی هستی که آنچه را هارون برای موسی انجام داد برای من انجام دهی؟"^{۶۴} پس این روایت به آنچه موسی در قرآن به هارون می گوید اشاره دارد: "جای من را در میان مردم بگیر." (۷:۱۴۲) اما عایشه این ایده را که محمد علی را انتخاب کرده است تمسخر کرد(شاید او هنوز از علی به خاطر اینکه به محمد گفته بود زنان دیگری هستند که جایگزین عایشه شوند ، کینه به دل داشت). وقتی برخی گفتند که محمد می خواسته علی جانشینش باشد ، او پاسخ داد : "کی او علی را انتخاب کرد؟ براستی ، او در آغوش من مرد و او در خواست شستشوی آب کرد و سپس در همان وضعیت جان داد پس من حتی نتوانستم دریابم که او مرده بود ، پس کی او علی را به اذن خویش منصوب کرد؟"^{۶۵}

این جدل در سالهای اولیه اسلام به اوج رسید وقتی ابوبکر جای خود را به عمر داد و عمر به عثمان. هر بار بخشی از مسلمانانی تاکید داشتند جانشین محمد تنها باید کسی از خانواده ی خودش باشد (علی پسرعمو و داماد محمد بود). در نهایت علی به عنوان چهارمین خلیفه در سال ۶۵۶ انتخاب شد اما در سال ۶۶۱ ترور شد.

شیعه ی علی یا حزب علی، که امروز شیعه شناخته می شود این قضیه را رها نکرد. گسست آنان از اکثریت مسلمانان بیشتر شد و تندرو تر شدند و این وضعیت همچنان ادامه دارد. در طول قرون، شیعه تقوای اسلامی را کاملاً متفاوت از بخش اعظم مسلمانان یعنی سنیان تعریف کرده است.

مسلمانان شیعه فقط ۱۵ درصد از کل امت اسلامی را تشکیل می دهند، اما اکثریت عظیمی در ایران و اکثریتی نسبتاً کمتر در عراق دارند و نیز اقلیت مهمی در دیگر کشورهای اسلامی. آنها نیرویی هستند که سنی ها می بایست روی آنها حساب باز کنند. اختلاف شیعه و سنی در اسلام طی قرون منجر به خشونت های فراوانی شده است و در قرن بیست و یکم سایه ی این نزاع دوباره در عراق در طول جنگ و پاکستان و جاهای دیگر حاکم است.

این میراثی است کاملاً در تطابق با رفتار و شیوه ی زندگی پیامبر اسلام.

فصل دهم

میراث محمد

* آیا محمد یک بچه باز بود؟

* آیا محمد زن ستیز بود

* الگو جنگی محمد

* مجازات بی رحمانه ی اسلامی

* آیا اسلام نسبت به دیگر مذاهب تساهل دارد؟

* جنبه مهربان محمد

* چگونه جهادگرایان امروزه از محمد تقلید می کنند

* چه باید کرد

جنگ با ترور

محمد با حملات تروریستی جهادی در یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به چهره جدلی تری در جهان غرب تبدیل شد. تحلیل گران و مفسرین متعد درباره ی او و مذهبش اظهار نظر کردند بدون آنکه حتی زحمت بدهند که درباره ی واقعیات پژوهش کنند. از آنجایی که شناخت نسبت به محمد در غرب همیشه سطحی بوده است، همیشه توانسته اند آنرا ماستمالی کنند ، اما بسیاری از پرسش ها نسبت به الگو بودن او هنوز به جنگ با ترور و رابطه ی بین جهان اسلام و غیراسلام مربوط است.

پس از این جهل می توان نهایت سواستفاده را کرد. چون جهادگرایان (و نیز مسلمانان عادی) محمد را الگو و راهنمای خود می دانند، مهم است که بدانیم محمد واقعا چه گفته و چگونه زندگی کرده است.

پیامبر بچه باز؟

در سال ۲۰۰۲ ، جری وینز ، رئیس پیشین مجمع باپتیست های جنوبی گفت : "مسیحیت توسط عیسی مسیح مجرد بنیانگذاری شد . اسلام توسط محمد ، بچه بازی دیوصفت که زنانی دوازده ساله داشت و آخرین آن دختری نه ساله بود." ^۱ سخنان وینز جدل فراوانی برانگیخت که اغلب آنها او را به اسلاموفوبیا متهم می کردند بدون آنکه پایه ی واقعی سخنان اش را بررسی

کنند. شورای روابط اسلام و آمریکا از رئیس جمهوری بوش و رهبران مذهبی خواست که "اظهارات اسلام هراسانه ی و بی ملاحظه ی وینز" را تقبیح کنند.^۲

با این حال در واقعیت این سخنان تردید اندکی وجود دارد. مطابق احادیث که بخاری گزارش کرده ، پیامبر اسلام "با عایشه وقتی که او دختری شش ساله بود ازدواج کرد و این ازدواج را وقتی عایشه نه سال داشت به وصال رسانید" (یعنی با او مقاربت کرد).^۳ محمد در این زمان پنجاه سال داشت. بسیاری از مدافعین اسلامی در حالیکه با این گواه آشکار گیر کرده اند، ادعا می کنند که عایشه در واقع بزرگتر بود. کارن آرمسترانگ ادعا می کند که "طبری می گوید که او چنان جوان بود که در خانه ی پدری اش ماند و ازدواج بعدا وقتی که او به بلوغ رسید صورت گرفت."^۴ متأسفانه خوانندگان او به احتمال زیاد کتاب طبری را در دست ندارند تا ادعای او را کنترل کنند: برخلاف حرف آرمسترانگ ، این مورخ اسلامی از عایشه به این صورت نقل می کند : "پیامبر خدا با من وقتی هفت ساله بودم ازدواج کرد ، وقتی من نه سالم شد ازدواج ما به وصال رسید."^۵

با وجود این سخنگویان دیگر مسلمان این گواهی را قبول می کنند. پژوهشگر اسلامی محمد علی الحنوتی می گوید که ازدواج محمد با عایشه به خواست خدا بوده و "الله معمولاً کسی نیست که ما بتوانیم نسبت به فرمان او بحث کنیم." قرآن می گوید : "او به خاطر آنچه انجام می دهد مواخذه نمی شود، اما از آنها (مردم) برای هرچه انجام می دهند پرسیده می شود." عایشه وقتی نه سال داشت ازدواج کرد، وقتی محمد مرد ، او نوزده سال سن داشت... ازدواج با یک دختر شش ساله یا نه ساله یا هرسن دیگری چه اشکالی دارد؟"^۶

ازدواج با کودکان در میان اعراب قرن هفتمی امری رایج بود. قابل ذکر است که هیچ حدیث یا آیه ی قرآنی در دفاع از ازدواج محمد با عایشه ذکر نشده است — و این در تضاد با دفاعیات آشکاری است که برای ازدواج با عروس خود زینب بنت جحش در قرآن آمده است. علاوه بر این، قرآن فرهنگی را توصیف می کند که ازدواج کودکان در آن امری بدیعی و طبیعی بود. قرآن در مقررات برای دوره ای که می بایست قبل از طلاق صبر کرد تا معلوم شود که آیا همسر مسلمان باردار است می گوید: "و آن زنان شما که از خون دیدن [ماهانه] نومیدند اگر شک دارید [که خون می بینند یا نه] عده آنان سه ماه است و [دخترانی] که [هنوز] خون ندیده اند] نیز عده شان سه ماه است] و زنان آبستن مدتشان این است که وضع حمل کنند و هر کس از خدا پروا دارد [خدا] برای او در کارش تسهیلی فراهم سازد." (۶۵:۴) الله در این وحی وضعیتی را پیش بینی می کند که در آن زنی نابالغ نه تنها ازدواج کرده بلکه قصد دارند طلاقش نیز بدهند.

پس محمد یک بچه باز بود؟ مفهوم بچه باز به عنوان انحراف جنسی در زمان قرن هفتم برای اعراب وجود نداشت. محمد در ازدواج با عایشه کمابیش همان کاری را کرد که مردان زمان او انجام می دادند و هیچ کس درباب این موضوع مشکلی نداشت تا بعدها. از این نظر، اتهام وینس کمی ناهمخوانی زمانی دارد. اما با توجه به منزلت محمد برای مسلمانان الگوی عالی رفتار انسانی، ازدواج او با عایشه مهمتر می شود. مشکل وقتی پیش می آید که عملی مانند این به اجبار از زمینه ی تاریخی اش جدا شده و به عنوان یک الگو برای انسانهای تمام زمان ها و مکانها در می آید. با این حال این دقیقا همان چیزی است که در مورد امت اسلامی رخ داده است. بسیاری از مسلمانان حتی در دوره ی مدرن با تقلید از پیامبر اسلام با کودکان ازدواج می کنند. در برخی موارد حتی قانون نیز آنرا مجاز شمرده است: ماده ۱۰۴۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

دختران در سن نه سالگی بلوغ می یابند و در این سن می توانند ازدواج کنند :
 "ازدواج پیش از بلوغ (نه سال کامل برای دختران) ممنوع است. ختبه ی عقد
 پیش از رسیدن به بلوغ با اجازه ی قیم مجاز است"^۷

آیت الله خمینی وقتی که او بیست و هشت سال سن داشت خود با دختری
 ده ساله ازدواج کرد.^۸ خمینی ازدواج با یک دختر نابالغ را موهبتی الهی قلمداد
 کرد و نصیحت کرد که "تلاش کنید دختر شما نخستین خون را در خانه ی
 شما نبیند."^۹

مجله تایمز در سال ۲۰۰۱ گزارش داد :

"در ایران سن قانونی ازدواج برای دختران نه سال است و برای پسران
 چهارده سال. این قانون گاهی مورد سواستفاده ی بچه بازان قرار می گیرد که از
 ولایات با دختران فقیر ازدواج می کنند و سپس آنها را رها می کنند. در سال
 ۲۰۰ ، مجلس ایران رای داد که سن ازدواج دختران را به چهارده سال افزایش
 دهند اما شورای نگهبان که از روحانیون سنتی تشکیل شده آنرا رد کرده تلاش
 برای لغو حداقل سن چهارده سال برای دختران توسط محافظه کاران
 خوشبختانه رد شد ، اما کارشناسان محلی می گویند که آن به ندرت اجرا می
 شود. (آغاز بلوغ مناسب ترین سن برای ازدواج ملاحظه می شود)."^{۱۰}

بنیاد کودکان سازمان ملل (یونیسف) گزارش می دهد که بیش از نیمی از
 دختران افغانستان و بنگلادش قبل از اینکه به سن هجده سالگی برسند ازدواج
 می کنند.^{۱۱} در سال ۲۰۰۲، پژوهشگران در اردوهای پناهندگی در افغانستان و
 پاکستان دریافتند که نیمی از دختران تا سن سیزده سالگی ازدواج کرده اند. در
 یک اردوی پناهندگی افغان بیش از دو سوم دختران تا کلاس دوم دبستان یا
 ازدواج کرده بودند و یا نامزد بودند و ظاهراً همه ی دختران بالای کلاس دوم از

قبل ازدواج کرده بودند. یک کودک ده ساله با یک مرد شصت ساله نامزد بود.

۱۲

این بهایی است که زنان در سراسر تاریخ اسلام پرداخته اند و همچنان می پردازند چرا محمد اسوه ی حسنه ی آنان ملاحظه می شود. (۳۳:۲۱)

زن ستیز ؟

محمد همسران بسیاری داشت ؛ فهرست زنان او متغیر اند اما معمولاً به یازده تا سیزده زن می رسند. روایات اسلامی به او قدرت فوق انسانی به او نسبت می دهند : او می گوید : "جبرئیل دیگچه ای آورد که از آن بنوشم و به من قدرت انرژی جنسی برابر با چهل مرد داده شد." ^{۱۳} در مقابل ، مدافعین اسلامی معاصر ادعا می کنند که ازدواج های پرشمار محمد به خاطر هوس نبوده بلکه برای تحکیم اتحادهای سیاسی بوده است. یک بیوگرافی نویس مسلمان وقایع هر کدام از این ازدواج ها را بررسی می کند و نتیجه می گیرد که : "بنابراین آیا نمی بینیم که برای همه ی این ازدواج ها دلیلی محکم وجود داشته و هوس و شهوت در میان آنها نبوده است." ^{۱۴} با اینکه غیرممکن است چنین چیزی را تعیین کنیم ، هیچ شکی نیست که قوانینی که محمد برای زنان وضع کرده مضرات زیادی را در جوامع اسلامی تا به امروز بر زنان تحمیل کرده است.

قرآن زنان به مزرعه تشبیه می کند و مردان می توانند به اراده ی خود از آنها استفاده برند : " زنان شما کشتزار شما هستند پس از هر جا [و هر گونه] که خواهید به کشتزار خود [در]آیید و آنها را برای خودتان مقدم دارید و از خدا پروا کنید و بدانید که او را دیدار خواهید کرد و مؤمنان را [به این دیدار] مرّده ده " (۲:۲۲۳) همچنین اعلام می کند که شهادت زن ، نصف شهادت مرد ارزش دارد : " و دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید، پس اگر دو مرد نبودند،

مردی را با دو زن، از میان گواهانی که (به عدالت آنان (رضایت دارید (گواه بگیرید)، تا (اگر) یکی از آن دو (زن) فراموش کرد،) زن) دیگر، وی را یادآوری کند. "(۲:۲۸۲) قرآن به مردان اجازه می دهد با چهار زن ازدواج و با کنیزان مقاربت کند. همچنین " و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد دو دو سه سه چهار چهار به زنی گیرید پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک [زن آزاد] یا به آنچه [از کنیزان] مالک شده‌اید [اکتفا کنید] این [خودداری] نزدیکتر است تا به ستم گرایید و بیهوده عیال‌وار گردید "(۴:۳)

قرآن همچنین حکم می دهد که ارث پسر باید دو برابر دختر باشد : " خداوند به شما در باره فرزندانان سفارش می کند سهم پسر چون سهم دو دختر است "(۴:۱۱) و بدتر از همه اینکه به شوهران می گوید زنان نافرمان تان را کتک بزنید. "(۴:۳۴)

محمد اینرا نیز می گوید که جهان بیشتر پر از زنان است تا مردان. "ای زنان ، به هوش باشید که اکثریت ساکنین جهنم را از میان شما دیده ام... شما مرتب شوهران تان را لعنت می فرستید و نسبت به آنان قدرشناس هستید. در خرد و دین از شما ناقص تر ندیده ایم. یک مرد با احساس خویش می تواند توسط شما گمراه شود."^{۱۵}

با چنین اظهاراتی از قرآن و محمد ، جای تعجب نیست که زنان در جهان از نابرابری رنج ببرند.

مجازات سخت ؟

دو مجازات سخت یکی سنگسار برای زنا و دیگری قطع دست برای دزدی نزد بسیاری از غربیان شریعت اسلام را تعریف می کند و در واقع این احکام نشانه ای از سختگیری و خشونت قرون وسطایی و عدم تناسب آن برای جهان معاصر است. اما حمله به آنها به عنوان عناصر اصلی شریعت دشوار خواهد بود.

مشهور است که محمد یهودیان را برای پنهان کردن مجازات سنگسار برای زنا در تورات ملامت کرد. مدافعین اسلامی در غرب با علاقه می گویند که چنین فرمانی در قرآن داده نشده است. تنها گفته شده که برای زنا شلاق بزنید : " به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید در [کار] دین خدا نسبت به آن دو دلسوزی نکنید و باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند" (۲۴:۲) الله همچنین فرمان می دهد که زنان زناکار تا زمان مرگشان باید در خانه محبوس بمانند: " و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می شوند چهار تن از میان خود [مسلمانان] بر آنان گواه گیرید پس اگر شهادت دادند آنان [= زنان] را در خانه ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد " (۴:۱۵)

این مجازات ها خود به اندازه ی کافی خشن هستند ، اما حداقل به نظر می رسد که این امید وجود دارد که مجازات اسلامی سنگسار برای زنا متوقف شود که در دولت هایی که شریعت اسلام را به کمال اجرا می کنند می تواند توقف یابد. اما این امید یک توهم است. احادیث بیش از چندین داستان نقل می کنند. به نقل از عمر ، قرآن اصالتاً شامل آیه ای بود که در آن حکم سنگسار برای زنا داده شده بود ، اما سهوا از قلم افتاده است:

"الله به محمد حقیقت و کتاب قرآن را فرستاده و در میان آنچه او وحی کرد آیه ی رجم بود (سنگسار زن و مرد زناکار متاهل) که زنا را محکوم کرده و ما

این آیه را ذکر کرده و به خاطر سپردیم. پیامبر خدا این تنبیه را انجام داد و ما نیز پس از او چنین کردیم.

می ترسم که بعد از مدتی کسی گوید که به خدا که ما آیه ی رجم در کتاب خدا نمی یابیم و بنابراین آنها آنچه الله ملزم کرده بود را رها سازند. و تنبیه رجم برای هر متاهلی است که مرتکب زنا شده باشد اگر گواه لازم فراهم باشد یا اعتراف یا حاملگی رخ دهد.^{۱۶}

برای اصلاح طلبان اسلامی دشوار اگر نه غیرممکن است جایی که عمر برعلیه آنان هشدار می دهد سربه مخالفت بردارند.

مجازات قطع دست برای مجرم حتی قوی تر از زنا تصدیق شده است و در آیه ای در قرآن باقی مانده است: "و مرد و زن دزد را به سزای آنچه کرده اند دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید و خداوند توانا و حکیم است" کلمات خدا اکنون و برای همیشه قابل اعمال است.

پیامبر جنگجو؟

ابن اسحاق نقل می کند که محمد در بیست و هفت نبرد شرکت جست (اگر داخل پرانتز ط آمد مراد ارجاع به منبع تاریخ طبری است).

پیامبر شخصا در بیست و هفت نبرد (ط بیست و شش) شرکت کرد:

وادیان که حمله به البواء بود.

بواط در جهت رادوا. عشیره در دره ینبوع.

اولین نبرد در بدر در تعقیب کرز بن جابر

نبرد بزرگ بدر که در آن خدا روسای قریش را می کشد. (ط و بسیاری از اشراف قریش و اسرا)

غزوه ی بنی سُلَیم تا اینکه محمد به آب های کُدر

غزوه ی سویق در تعقیب ابوسفیان بن حرب (ط : تا اینکه او به قرقرا رسید)

غزوه ی قطفان (ط : به سوی نجد) که حمله ی به معدن بحران در حجاز بود.

غزوه ی احد

غزوه ای الحمراء الاسد

غزوه ی بنو نظیر

نبرد ذات الرقاع

آخرین نبرد بدر یا بدر آخر

دومت الجندل

الخنندق و بنی قریظه

بنی لحيان . ذی قَرْد و بنی مُصْطَلِق

صلح حدیبیه که مشرکین با عبور او به مکه مخالفت کردند و محمد قصد جنگ نکرد.

غزوه ی خیبر

بعد از زیارت از مکه او به اشغال مکان های زیر می پردازد :

مکه ، حنین ، طائف و تبوک

محمد خود در نه تا از آنها شخصا جنگید : بدر ، احد ، خندق ، قریظه ، مصطلق ، خیبر ، فتح حنین و طائف^{۱۷}

پس محمد یک الگوی هنجارین است. ما دیده ایم که جهاد گرایان چگونه امروز برای تشویق مسلمانان به جنگ مطابق الگوی پیامبر به نبرد بدر و خیبر توسل می جویند. اگر نه غیرممکن ، دشوار بتوان ادعا کرد که اسلام دین صلح است وقتی جنگ و غنیمت مشغله ی اصلی پیامبر اسلام بوده است. اصلاح طلبان اسلامی اگر اندکی صداقت داشته باشند باید با این واقعیت در عوض انکار یا لاپوشانی آنها مواجه شوند و کاری کنند که مسلمانان از قرار دادن محمد به عنوان الگو صرف نظر کنند. اگر آنها چنین نکنند ، نتیجه مشخص است : خونیزی به نام اسلام ابدی گشته و تقلید از پیامبرش ادامه خواهد یافت.

تساهل اسلامی ؟

قرآن می گوید : "در حقیقت کسانی که [به اسلام] ایمان آورده و کسانی که یهودی شده‌اند و ترسایان و صابئان هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت و نه بیمی

بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد" (۲:۶۲) و همچنین ۵:۶۹ و ۲۲:۱۷. سخنگویان مسلمان در غرب مایل هستند که چنین آیاتی را نقل کرده و بر اشتراک بین اسلام و مسیحیت تاکید کنند و گاهی حتی بین اسلام و یهودیت. ایشان تصویری ملایم و متسامح از احترام اسلام به ادیان ابراهیمی سخن می گویند و بدین طریق اعتماد بسیاری از یهودیان و مسیحیان را جلب می کنند که کشورهای غربی می توانند مهاجرین مسلمان را در تعداد زیاد بپذیرند بی آنکه موجب گسست در جوامع چندفرهنگی آنان شود.

پیامبر اسلام در قرآن و حدیث به اندازه ی کافی هیچ تسامح و تطابقی بین مسلمانان و غیرمسلمانان ایجاد نکرده بلکه تنها تخصص بوجود آورده است. یک مولفه ی بنیادین دیدگاه قرآن از غیرمسلمانان این است که اغلب باور مکرر و سنگدلانه به حقیقت مطلق خویش است که هیچ رقیبی را نمی پذیرد: "دین نزد خدا اسلام است." (۳:۱۹) یا ترجمه ی دیگری دارد که "تنها ایمان راستین در نظر خدا اسلام است." اغلب یهودیان و مسیحیان (مردم اهل کتاب) ستمکار هستند: "شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند باز می دارید و به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند قطعا برایشان بهتر بود برخی از آنان مؤمنند و [الی] بیشترشان نافرمانند" (۳:۱۱۰)

همانطور که دیدیم، قرآن اشاره می کند که یهودیان و مسیحیان بعد از زمان محمد به خاطر اینکه پیامبری محمد را نپذیرفته اند از دین برگشته اند و دچار انحراف و بداندیشی شده اند. محمد اتهام خود بر علیه یهودیان و مسیحیان را با محکوم کردن مسیحیان به این باور که عیسی مصلوب شده و یهودیان را برای باور به مصلوب کردن او همراه می کنند: "و گفته ایشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش

نکردند لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که در باره او اختلاف کردند قطعا در مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند و یقینا او را نکشتند" (۴:۱۵۷)

این تصور که یهودیان و مسیحیان ملعون هستند چند بار در قرآن آمده است. هر دو دین الله و پیامبرش را رد کرده اند:

"در حقیقت خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم و خدا فرمود من با شما هستم اگر نماز برپا دارید و زکات بدهید و به فرستادگانم ایمان بیاورید و یاریشان کنید و وام نیکویی به خدا بدهید قطعا گناهانتان را از شما می‌زدایم و شما را به باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در می‌آورم پس هر کس از شما بعد از این کفر ورزد در حقیقت از راه راست گمراه شده است. پس به [سزای] پیمان شکستنشان لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم [به طوری که] کلمات را از مواضع خود تحریف می‌کنند و بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می‌شوی مگر [شماری] اندک از ایشان] که خیانتکار نیستند] پس از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد. و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم از ایشان] نیز] پیمان گرفتیم و [لی] بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند و ما [هم] تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم و به زودی خدا آنان را از آنچه می‌کرده‌اند] و می‌ساخته‌اند] خبر می‌دهد" (۵:۱۲-۱۴)

قرآن از مفاهیم مدرن تسامح و همزیستی مسالمت آمیز بسیار دور است حتی به مسلمانان هشدار می‌دهد که یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید حتی از کسانی که مطیع شده اند و جزیه می‌پردازند: "ای کسانی که ایمان

آورده‌اید یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید] که [بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود آری خدا گروه ستمگران را راه نمی‌نماید" (۵:۵۱)

با توجه به همه ی اینها جالب این است که قرآن مسیحیان و یهودیان را به خاطر متسامح نبودن نقد می‌کنند. الله به محمد هشدار می‌دهد که "و هرگز یهودیان و ترسایان از تو راضی نمی‌شوند مگر آنکه از کیش آنان پیروی کنی بگو در حقیقت تنها هدایت‌خداست که هدایت [واقعی] است و چنانچه پس از آن علمی که تو را حاصل شد باز از هوسهای آنان پیروی کنی در برابر خدا سرور و یآوری نخواهی داشت... و [اهل کتاب] گفتند یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت یابید بگو نه بلکه ابر [آیین ابراهیم حق‌گرا] هستم [و وی از مشرکان نبود" (۲:۱۳۵ ; ۲:۱۲۰)

حدیثی تمام اینها را در خود گرد آورده است :

در روز رستاخیز فرشته ای فرامی‌خواند : هر ملتی که از پرستندگان خدا بودند به پیش آید. سپس هیچ کدام آنانی که هرچیزی جز الله مانند بته‌ها یا دیگر خدایان را می‌پرستیدند به جهنم خواهند افتاد تا اینکه جز پرستندگان الله باقی نماند ، چه آنانی که اطاعت کردند و چه کسانی که نافرمانی کردند و یا از مردم اهل کتاب بودند. سپس یهودیان فراخوانده خواهند کرد و به آنها گفته می‌شود : "چه کسی را شما می‌پرستید؟" آنها خواهند گفت : "اما عزرا پسر الله را می‌پرستیدیم." پس به آنها گفته می‌شود : "شما دروغگو هستید چرا که الله همسر یا پسری ندارد. اکنون چه می‌خواهید: آنها خواهند گفت : ای خدا ، ما تشنه ایم به ما چیزی برای نوشیدن بده. " سپس آنها را هدایت کرده و به آنها گفته می‌شود : " شما خواهید نوشید" و آنها را به جهنمی

خواهند انداخت که مانند سربانی است که هر سوی سویی دیگر را نابود می کند. پس آنها به آتش خواهند افتاد. بعد از مسیحیان پرسیده خواهند شد و آنها خواهند : "ما عیسی پسر الله را می پرستیم" به آنها گفته می شود شما دروغگو هستید چرا که الله پسر یا همسری ندارد. بعد به آنها گفته می شود اکنون چه می خواهید و آنان آنچه یهودیان گفته را خواهند گفت . پس هیچ کس جز انانی که تنها الله را می پرستند باقی نمی ماند چه از انانی که اطاعت کردند و چه انانی که اطاعت نمی کردند.^{۱۸}

مطابق معاد شناسی اسلام ، عیسی در پایان جهان امور را درست خواهد کرد. او به وضعیت اهل ذمه ی غیرمسلمانان پایان در جوامع اسلامی خواهد بخشید البته نه با ایجاد عصری جدیدی از برابری و تسامح بلکه با برانداختن مسیحیت و تحمیل اسلام به همگان. همانطور که محمد توضیح می دهد:

به خدایی که جانم در دست اوست ، به یقین مسیح پسر ماری در میان شما هبوط خواهد کرد و انسان را به عدل قضاوت خواهد کرد. او صلیب را خواهد شکست و خوکها را خواهد کشت و دیگر هیچ جزیه ای نخواهد ماند.^{۱۹}

روایت دیگر به این شکل آنرا بیان می کند : "او صلیب را خواهد شکست ، خوک را خواهد کشت و جزیه را برخواهد انداخت. الله تمامی مذاهب به جز اسلام را نابود خواهد کرد." و در حدیث دیگری محمد می گوید : "چگونه خواهید بود وقتی پسر ماری (عیسی) در میان شما هبوط کند و او با حکم قرآن قضاوت خواهد کرد و نه انجیل."^{۲۰}

در این حین، وضعیت یهودیان در دوران پایان جهان بهتر نخواهد بود. محمد می گوید : "ساعت واپسین نخواهد آمد تا زمانی که مسلمانان برعلیه یهودیان بجنگند و مسلمانان از ایشان بکشند تا یهودیان پشت سنگی و درختی پنهان

شوند ، انگاه آن سنگ و درخت خواهد گفت: ای مسلمان ای خادم الله ، در پشت من یک یهودی پنهان شده است بیا و او را بکش"^{۲۱}

این سلب مشروعیت از یهودیت و مسیحیت را با تشویق محمد به جنگ برعلیه یهودیان و مسیحیان ترکیب کنید و انگاه تعجب نخواهید کرد که جهان اسلام این چنین قرن ها مخالف یهودیان و مسیحیان بوده است. در مدارس حوزوی که فقه تدریس می شود ، آنها از این احادیث و روایات یک ساختاری فقهی برای طرز رفتار با غیرمسلمانان درست کرده اند. شکل این احکام در طول قرون به طرز جالبی در میان تمامی مدارس ثابت باقی مانده است. شیخ معاصر سعودی مزروق سالم القمدی که چندین سال پیش در خطبه ای که درباره ی تحمل جامعه ی اسلامی نسبت به حضور غیرمسلمانان در میان خود بود گفت :

"اگر کفار در میان مسلمانان زندگی کنند مطابق آنچه پیامبر مقرر کرده هیچ مشکلی وجود نخواهد داشت اگر ایشان به خزانه ی اسلامی جزیه بپردازند. شرایط دیگر این است که آنها کلیسا یا صومعه ای نسازند و آنها را که نابود شده بازسازی نکنند ... به هر مسلمانی که به خانه ی آنان می آید سه روز غذا دهند... هنگامی که مسلمانی می نشیند آنها برخیزند، در پوشاک و سخن از مسلمانان تقلید نکنند ، سوار اسب نشوند ، شمشیر حمل نکنند و به هیچ نوع سلاحی مجهز نباشند؛ شراب نفروشند ، صلیب را نشان ندهند ، ناقوس کلیسا را به صدا در نیاورند، صدای نمازشان شنیده نشود، موهای جلوی سر خود را بتراشند تا به آسانی شناخته شوند و چیزی برعلیه مسلمانان نگویند و مسلمانی را نزنند... اگر آنها از این شرایط تخلف کنند هیچ حمایتی نخواهند شد."^{۲۲}

شیخ در اینجا صرفا شرایط قدیمی فقه اسلامی را در برخورد با نامسلمانان در جوامع اسلامی تکرار می کند و او به صراحت این شرایط به نمونه ی محمد وصل می کند. ما پیشتر دیدیم که چگونه محمد نسبت به جمع آوری جزیه مصر بود. همچنین مرتبت درجه دوم مسیحیان و یهودیان در قرآن حکم شده است (۹:۲۹) در آنجا که ذکر می شود آنان خویش را مطیع می دانند و اولین بار توسط افسر نظامی محمد ، عمر ، در طول دوران خلافتش به قانون تبدیل شد که مشابه همین چیزهایی است که شیخ مزروق گفت. مسیحیانی که با عمر عهد می بندند موظف اند :

ما با خود شرط می کنیم که ما در جایی که هستیم هیچ صومعه ، کلیسا ، یا محرابی برای یک راهب و هر نوع پرستشگاهی نسازیم که از هیچ کدام آنها برای عداوت با مسلمانان استفاده نکنیم... اگر کسی از ما خواست به اسلام روی آورد ما جلوی آنها را نخواهیم گرفت. ما به مسلمانان احترام می گذاریم و اگر خواستند در جایی بنشینند که ما نشسته ایم باید بلند شویم. ما از لباس ها ، عمامه ها ، صندل ها و کلاه ها و مدل موی آنها و نام ها و عناوین ایشان تقلید نمی کند ، روی زین نمی نشینیم ، شمشیر نمی بندیم و هیچ اسلحه ای از هر نوع جمع آوری نمی کنیم... مهر به عربی نخواهیم ساخت و شراب نخواهیم فروخت. جلوی موی مان را کوتاه می کنیم ، لباس های مخصوص می پوشیم هر جا که باشیم ، شال بر کمر می بندیم و از بلند کردن صلیب در خارج از کلیساهایمان خودداری می کنیم و آنها و کتاب هایمان را در بازار و راه مسلمانان آشکار نمی کنیم. زنگ کلیسای مان را مگر پنهانی ، به صدا در نمی آوریم و در ذکر کتاب مقدس در حضور مسلمانان یا در کلیسا ، صدایمان را بلند نمی کنیم....

بعد از وضع این احکام توافق منعقد می شود: "این ها شرایطی هستند که ما برعلیه خویش و پیروان مذهب مان در ازای حفظ امنیت مان مقرر کرده ایم. اگر هرکدام از آنها را بشکنیم ما به ضرر خود رفتار کرده ایم ، ژس مال اهل ذمه قول خود را شکسته ایم و شما مجاز هستید آنچه را که با شورشیان می کنند بر ما روا دارید"^{۲۳}

حتی امروزه ، اگرچه این قوانین کاملاً در اغلب کشورهای اسلامی قدرت اجرا ندارند ، اما مسیحیان و دیگر نامسلمانان هنوز با تبعیض و بدرفتاری گسترده ای مواجه می شوند. رابرت حسین قمبر علی کویتی بود که از اسلام به مسیحیت در دهه ی ۱۹۹۰ روی آورد. او به خاطر ارتداد توصیف شد حتی با وجود اینکه قانون اساسی کویت آزادی مذهب را به رسمیت می شاسد و هیچ چیزی درباره ی ممنوعیت اسلامی روی برگرداندن از ایمان اسلامی که در کلام و اعمال محمد دیدیم ، نمی گوید. یکی از دادستان های حسین می گوید : "با نهایت تاسف باید بگویم که قانون جزایی ما مجازات ارتداد ندارد. واقعیت این است که قانون گذار نمی تواند مجازاتی برای مرتد تعیین کند مانند آنچه الله و پیامبر ما کرده است. کسانی که برای ارتداد او تصمیم می گیرند : کتاب ما ، سنت ما ، عهد با پیامبر ما و شریعت او به حکم الله است."^{۲۴}

فقط گیحی است که اسطوره ای تساهل اسلامی توانسته است با وجود نفرت و اهانت آشکار محمد نسبت به یهودیان و مسیحیان برآن اتکا کند و ابراز خشم برعلیه آنها و فراخواندن ایشان به اسلام یا انقیاد ، رواج یابد. با اینکه ماهیت انسان همه جا یکی است و مسلمان نیز البته می تواند مانند هر کس دیگری با تساهل عمل کند ، اما الگوی محمد ، به عنوان والاترین الگوی رفتار انسانی ، مداوما ایشان را به جهت دیگری می کشاند. این واقعیت که تحلیلگران غربی همچنان این شواهد را نادیده گرفته و سعی می کنند مردم را به چیزی که

دوست دارند بشنوند متقاعد کنند صرف نظر از گواه آشکاری که برعلیه آن وجود دارد.

یک محمد مهربان تر

چیست که محمدی را که ما در آغاز کتاب دیدیم می سازد، "مردی که قلبش مملو از عشق به بشریت است صرفن از طبقه، ایمان و رنگ پوست؟"^{۲۵} "کسی که فرصت آنرا داشت تا بر انانی که به او حمله کردند بتازد اما از این کار صرف نظر کرد؟"^{۲۶} دکتر محمد احمدالله صدیقی، پروفیسور روزنامه نگاری و روابط عمومی در دانشگاه ایلینویز غربی، بنیانگذار جنبش اسلامی دانشجویی هند بود که در بمبگذاری جولای ۲۰۰۶ در ممبای شرکت داشت. او اکنون خشونت این گروه را منکر می شود و می گوید که او به آنان یادآوری کرده که "یکی از قابل ملاحظه ترین چیزها درباره ی محمد پیامبر اسلام آنچنان که در قرآن توصیف شده این است که او از بخشایش کل بشریت سخن می گفت. چگونه پیروان این ایمان می توانند مشقت گره کرده و از خشونت و چیزهایی مانند این سخن برانند؟"^{۲۷}

این محمد کاملاً هم جعلی نیست. یکی از پیروان او، وی را مردی نه خشن و نه ملایم توصیف کرده. "در بازار سر و صدا نمی کرد و جواب بد را بدی نمی داد بلکه فراموش می کرد و می بخشید."^{۲۸} دیگری می گوید که محمد، هر قدر هم که غیرمحمتمل به نظر می رسد، "از یک زن در انزواپش خجول تر بود."^{۲۹} او "فحش نمی داد، نفرین نمی کرد و وقیح نبود."^{۳۰} یکی از خادمین محمد می گوید که اربابش هرگز او را سرزنش یا توبیخ نکرد: "پس در خانه و در سفر او را خدمت می کردم؛ به خدا سوگند که او هرگز برای کاری که کرده ام به

من نگفت که چرا این کار را کرده ای یا چرا چنین نکرده ای یا چرا اینطور نکرده ای؟^{۳۱}

این عناصر شخصیت محمد را نمی توان انکار کرد. بیش از همه ، او می بایست تا حد زیادی جذابیت شخصی و حتی فریبندگی می داشته تا این وفاداری را در میان پیروانش برانگیخته باشد. (البته نمی توان انکار کرد که مجازات مرگ برای ترک کردن گروه انگیزه ی فراوانی برای باقی ماندن در آن بود.) این جذبۀ صرفا برای مومنین خرج می شد خصوصا در دوره ی مدینه که رفتار او نسبت به یهودیان و مسیحیان خشن تر شد. محمد معمولا تفاوت بسیاری بر مومنین و غیرمومنین می گذارد و در قرآنش هم بر آن تاکید می کند : "محمد [ص] پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند" (۴۸:۲۹)

مدافعین اسلام به کرات روایتی را که در آن محمد برای مرگ یک یهودی احترام نشان داده، ذکر می کنند. وقتی مراسم تشییع جنازه انجام شد محمد برخاست. وقتی پیروانش به او گفتند که آن مرده یک یهودی بود ، محمد پاسخ داد : "آیا او انسان نبود ، آیا او روح نداشت؟"^{۳۲} یک عاطفه ی زیبا ، اما در روایات اسلامی چندان معتبر نیست. ثبت نشده که کجا و کی این اتفاق افتاده است، اما احتمالا تاریخ آن به دوره ی اولیه رسالت پیامبری محمد برمی گردد وقتی که او سعی داشت یهودیان را به پذیرش پیامبری اش ترغیب کند. حدیثی مشابه تاکید می ورزند که کسانی که محمد را رد کرده اند جایشان در دوزخ جهنم است. مسلمانی نقل می کند که "جسد یک یهودی از کنار پیامبر اسلام تشییع می شد و او را ندبه می کردند . محمد گفت : شما ندبه می کنید و او تنبیه می شود."^{۳۳}

مدافعین اسلام که نمونه هایی را نقل می کنند که محمد را مهربان نشان داده عموماً ذکری از تشویق های او برای جنگ با کافران تا اینکه به اسلام روی آورند نمی کنند. آنها اصلاً از نبردهای محمد ، حملاتش و خوشحالی از ترور دشمنانش که خود او دستورش را داده بود ذکر به میان نمی آورند. محمدی که در روایات اسلامی تصویر شده است شخصیت ثابتی را به تصویر نمی کشد. او در زمان های مختلف برای بسیاری از مردم ، چیزهای بسیاری بوده است. اما تجاهل نسبت به عناصر ناخوشایند آموزه و اعمال او ، چیزی را لاپوشانی نمی کند؛ جهادگرایان با تقلید از پیامبرشان است که هنوز مرتکب خشونت می شوند.

ستایش از محمد

قرآن به کرات مومنین را تشویق کرده که از محمد اطاعت و تقلید کرده و این یکی از مبانی اصلی ستایش فراوان از محمد در سراسر تاریخ اسلام است. این ستایش ها چنان اند که از محمد اسطوره ساخته اند. عارف صوفی ایرانی منصور حلاج (۹۲۲-۸۵۸) شاید در تعمق از مطالعاتش از قرآن ، گفت که الله "چیزی را که برای او مهمتر از محمد و آلش باشد نیافریده است."^{۳۴} فیلسوف صوفی به نام ابوحمید محمد الغزالی (۱۱۱۱-۱۰۵۸) اعلام کرد که "کلید شادی پیروی از سنت و تقلید از رسول خدا در تمام آمد و شد ، حرکت و استراحتش ، در شیوه ی خورده ، رفتار و خوابیدن و گفتارش است."^{۳۵}

گاهی این ستایش هیچ حدی نمی شناسد. شاعر ایرانی به نام رومی (جلال الدین محمد رومی-۱۲۷۳ ۱۲۰۷) گفت که عطر گل سرخ از شیرینی پیامبر اسلام می آید:^{۳۶}

همچنین یک نویسنده ی عرب اظهار نظر کرد که الله جسم محمد را با چنان زیبایی آفریده که در نزد انسان نه قبل و نه بعد از او دیده نشده است. اگر کل زیبایی پیامبر در چشمان ما آورده شود، هیچ کس نمی تواند حد آنرا تحمل کند.^{۳۷}

البته این نوع زیاده روی و گزافه گویی ها تنها به مرکزیت شخصیت محمد برای ایمان اسلامی گواهی می دهد. پژوهشگر معاصر و عارف Frithjof Schuon (۱۹۰۷-۱۹۹۸) این محوریت را جمع بندی کرده است: او درباره ی فضیلت در اسلام توضیح می دهد که: "نمی توان باور که این فضایل از طی قرون تا زمان می توانست به عمل درآید اگر که محمد بنیانگذار اسلام آنرا به عالی ترین شکل به عمل در نمی آورد... نزد مسلمانان ارزش معنوی و اخلاقی پیامبر انتزاع یا خرافه نیست، واقعیتی زنده است."^{۳۸}

تقلید از محمد در این زمان

مسلم است که مجاهدین سراسر جهان محمد را تجسم ویژگی هایی می دانند که آنها تلاش دارند بدان دست یابند. الگوی او نمی تواند به مهربانی، معاشرت و عدم سختگیری به خادمین اش محدود باشد. وقتی مسلمانان برای تقلید به محمد نگاه می کنند، آنان به همین منابعی نگاه می کنند که من در این کتاب استفاده کرده ام: قرآن، حدیث و سیره. گواه فراوانی از این تقلید در سالهای اخیر وجود دارد:

در ۲۸ مارس، ۲۰۰۳، شیخ محمد ابو الحنود فلسطینی در یک خطبه که از تلویزیون رسمی فلسطین نیز پخش می شد بر علیه کسانی که تلاش کرده اند "کتاب خدا را لوٹ کنن، مذهب، منطقه و قرآن و پیام محمد را آمریکایی کنند" هشدار داد. بی شک منظور او از پیام قرآن و محمد از خشونت است که در

هنگام دعا برای آمریکایی در عراق خواند مشخص می شود: "خدایا، تصرفات آنها را به غنیمت مسلمانان بگردان، آنها و اسلحه هایشان را نابود کن، خدایا کودکانشان را یتیم و زنانشان را بیوه کن"^{۳۹}

در ۵ سپتامبر ۲۰۰۳، شیخ ابراهیم مودیریس هنگام صحبت از جنگ عراق در خطبه ای دیگر که از رسانه های فلسطین پخش می شد به نبرد محمد اشاره کرد، اگر چه حافظه اش از نبرد تبوک کمی ضعیف بود: "اگر ما از طریق تونل زمان به ۱۴۰۰ سال پیش بازگردیم، در خواهیم یافت که ما تاریخ خودمان را تکرار می کنیم.. بیزانسی ها نماینده ی آمریکا در غرب هستند... آمریکا فروخواهد پاشید همانطور که بیزانس در غرب فروپاشید ... پیامبر توانست بوسیله ی صفوف ناشکستنی لشکر اسلام، امپراتوری روم بزرگترین قدرت انزمان که با آمریکا قابل مقایسه است را نابود کند بی آنکه یکی از مسلمانان شهید شود. پیامبر می توانست بوسیله ی وحدت صفوف مسلمانان و بیداری آنها آمریکای این زمانه را هم شکست دهد. آمریکا دشمن شماره ی یک ما است و ما نیز دشمن شماره ی یک آنها هستیم تا وقتی که از نبرد تبوک درس بگیریم." و هر چه در توان دارید از نیرو و اسبهای آماده بسیج کنید "ما آماده ایم و پیروزی ما از آن خداست."^{۴۰}

در ۲۱ نوامبر ۲۰۰۳، مسلمانان بعد از نماز جمعه به مسجد جامع میدوگوری در شهر نیجریه ای کادونا رفتند و خواستار اجرای احکام شریعت شده و بروشور هایی توزیع می کردند که اعلام می کرد: "تنها راه حل جهاد است، این جهان توسط محمد پیامبر، شهو عثمان دان فودیو و آیت الله خمینی ایران به عمل در آمده است. ما مسلمانان باید متحد شده و از جهاد استقبال کنیم که بی شک ما را در نابودی ستم و ستمکاران و برقراری اسلام به جای آن نیرومند خواهد ساخت."^{۴۱}

در اواخر نوامبر ۲۰۰۳، وب سایت دپارتمان اسلامی سفارت عربستان سعودی در واشنگتن، مسلمانان را به جهاد خشونت با تقلید از محمد تشویق می کرد: "مسلمانان باید علم جهاد را بلند کنند تا کلام الله در این جهان حاکم شود و هر نوع ستم و بی عدالتی را برانداخته و از مسلمانان دفاع کند. اگر مسلمانان شمشیر به دست نگیرند مستکبرین زمین به ستم بر ضعفا و مظلومین ادامه خواهند داد" این جزوه کلام خدا را که به محمد داده نقل می کند: هر که در راه من و برای خشنودی من از بندگانم به جنگ رود، به طور حتم رنج او را با پاداش و غنیمت جبران خواهیم کرد (در طول زندگی اش) و اگر بمیرد او را خواهیم بخشید و او در بهشت جای خواهد گرفت.^{۴۲}

در دسامبر ۲۰۰۳ یک مجاهد عراقی توضیح داد که چرا برعلیه گروه های آمریکایی ساکن آنجا می جنگد: "اصل مذهب این است که ما نمی توانیم زندگی با کافران را بپذیریم. پیامبر که رحمت بر او باد گفته است که کافران را هر جا یافتید بکشید." البته این مرد نه از محمد بلکه از قرآن در واقع نقل می کند (سوره ی ۹ آیه ی ۵) یعنی از آیه ی معروف به آیه ی شمشیر. اما درک اینکه چرا این دو را با هم اشتباه گرفته زیاد سخت نیست.^{۴۳}

فواز بن محمد النشامی فرمانده ی گروه جهادی که بیست و دو نفر را در یک حمله ی جهادی در خبر در عربستان سعودی در ۲۹ می ۲۰۰۴ کشت، گفت که او مقدار خواست محمد برای عربستان عمل کرده است: "ما مجاهد هستیم و دنبال امریکایی ها. ما روی مسلمانان اسلحه نمی کشیم. بلکه می خواهیم شبه جزیره ی عربستان مطابق خواست پیامبران از مشرکین و کافرانی که برادرانمان را در افغانستان می کشند پاک کنیم... ما اینجا را از کافران جارو می کنیم. ما در اینجا مسیحیان فیلیپینی را یافتیم. گلوی شان را بریدیم و آنرا به برادران مجاهدمان در فیلیپین اهدا کردیم. ما مهندسین هندو را یافته و گلوی

آنها را هم بریدیم. تا امروز من سرزمین محمد را از بسیاری از مسیحیان و بت پرستان پاک کرده ام"^{۴۴}

در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۰۴، یک خطیب مسلمان اعلام کرد که محمد دموکراسی را تقبیح کرد: "پیامبر ما هیچ اداره ای را با هیچ انتخابی راه نیانداخت. او در بحث سیاسی پیروز نشد. او در جنگ بر علیه کفار پیروز شد."^{۴۵}

یک مجاهد توضیح می دهد که نبرد اسرائیل و فلسطین چیزی جز ستیز ناسیونالیست ها بر سر زمین نیست. "اما همه ی مردم نمی دانند که مبارزه ی ما یهودیان به گذشته باز می گردد، حتی به زمانی که اولین حکومت اسلامی در مدینه توسط محمد تأسیس شد و او برای رهبری تمامی بشریت فرستاده شده است. الله به ما در قرآن گفته درباره ی کینه و نفرت یهودیان از امت اسلام و توحید گفته است، او می گوید: "مسلمان یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده اند دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت" (۵:۸۲)^{۴۶}

در اکتبر ۲۰۰۴، شیخ عامر بن عبدالله العامر در مجله ی اینترنتی القاعده به نام صوت الجهاد نوشت: "بر علیه دشمنان تان با دستان خود جهاد برپا کنید، جان و مال شان را در جنگ با دشمنان تان ایثار کنی، به تبعیت از پیامبر خود در ماه رمضان بر دشمنان خود غضب کنید."^{۴۷}

حمزه یوسف آمریکایی که به اسلام روی آورد در نوامبر ۲۰۰۴ صلح حدیبیه را به مسلمانان توصیه کرد تا به اهداف خود برسند. "باید چند صباحی مانند گوسفند زندگی کنید تا بتوانید در آینده مانند شیر زندگی کنید."^{۴۸}

یک ژورنالیست در عرب نیوز به نام عادل صلاحی در اول ژانویه ی ۲۰۰۵ به خوانندگانش گوشزد کرد که محمد هرگز با مردم بدون دعوت آنان به اسلام جنگ نکرد: "در طول دوره ی پیامبری اش امت اسلامی باید نبردهای بسیاری می کرد چون خطر بسیار بود و بسیاری از مخالفین قصد سرکوب صدای نوظهور پیام اسلامی را داشتند. پیامبر مطمئن ساخت که در هیچ کدام از این نبردها مسلمانان از حدود احکام اسلامی فراتر نروند ... او بدون اخطار به دشمن و دعوت آنها به پذیرش اسلام و زندگی در صلح با مسلمانان، نبرد نکرد." ^{۴۹})

در ششم ماه می، محمود احمدی نژاد رئیس جمهور ایران نامه ای به جرج بوش فرستاد که بعداً توضیح داد که در این نامه وی را به اسلام فراخوانده است: "این نامه دعوتی به توحید و عدالت بود که وجه اشتراک تمامی پیامبران الهی است. اگر به این دعوت پاسخ مثبتی داده شود، هیچ مشکلی نیست که قابل حل نباشد." ^{۵۰})

رهبر مسلمانان لندن هانی السباعی در فوریه ی ۲۰۰۵ قتل عامی که مجاهدین وابسته به زرقاوی در عراق انجام دادند را چنین توجیه کرد: "آیا این افراد پایه ای در حکم اسلام دارد یا نه؟ آنها ادعا می کنند که چنین است و کارها آنها را حمایت می کند، آنها می گویند که قتل عام در حدیثی توسط محمد وجود دارد که شیخ احمد شاکر نیز آنرا معتبر دانسته است. مجمد به قبیله ی قریش گفت: من شما را قتل عام خواهم کرد. اما این مسائل مذهبی مورد بحث هستند. پیامبر چشم مردم اورینه را کور کرد و ایشان را به صلابه کشید. آنها صرفاً گروهی دزد بودند که از چوپانان دزیده بودند. پیامبر آنها را به الحرا برد و همانجا رها کرد تا بمیرند. آنها کور بودند و دست و پایشان به طور مورب قطع شده بود. این کاری بود که محمد در یک موضوع نه چندان مهم انجام داد جنگ که سر جای خود دارد." ^{۵۱}

همانطور که در فصل هشتم دیدیم ، در جولای ۲۰۰۶ نویسنده ای در یک فروم اینترنتی مسلمان اعلام کرد : " من از دست این سگ های کثیف اسرائیلی خسته شدم . خدا اینها را لعنت کند و همه را مانند سرنوشت بنی قریظه نابود کند." هیچ او را متهم نکرد که مدل های قرن هفتمی را به زمان حال وارد کرده است "۵۲

اغلب حکام غربی و مقامات قانونی آن تمام این ها و نمونه های مشابه را به عنوان آب و تاب مسئله یا سواستفاده از اسلام رد می کنند. اما ما دیده ایم که همه این اعمال و رفتار محمد که مجاهدین به آن رجوع می کنند در منابع اسلامی تایید شده است. انبوه غنی از ماتریال ها در این سنت است که نگرش کاملاً بنیادگرایانه ای از محمد را نشان می دهد.

البته این توضیح می دهد که چرا مقامات با اعتماد به مسلمانان جریان اصلی رجوع می کنند که از تروریسم اعلام انزجار کرده و تکثرگرایی غربی را تایید می کنند ، و برای یافتن چنین سخنگویان معتبر برای این به اصطلاح اکثریت مشکلی ندارند. آنها اغلب در این موقعیت خاص خود را می یابند که حامیان مسلمان ترور تنها یک اقلیت کوچک اند اما همزمان تصدیق می کنند که این اقلیت کوچک عملاً رهبری حجم عظیمی از مسلمانان را بر عهده دارند و ظاهراً اکثریت گسترده ای که جهاد را رد می کنند برای بیرون کشیدن این بنیادگرایان از موقعیت قدرت کاری انجام نمی دهند.

واقعیت ترسناک

البته خیلی از نامسلمانان نمی توانند واقعیت آنچه محمد انجام داده و یاد داده را بپذیرند چون این ها به سادگی وحشتناک هستند. بسیاری تصور می کنند که با آشکار کردن عناصر اسلام که امروزه محرکه ی خشونت و ویرانگی

جهاد است ، تلاش های مسالمت آمیز برای گسترش شریعت در غرب به ایجاد جنگ تمدن ها خواهد انجامید و غرب را به طور کامل برعلیه جهان اسلام قرار خواهد داد. تحلیل گران نه چندان کم شماری بر این باور اند که حکام و رسانه ی غربی این واقعیات را درباره ی اسلام نادیده بگیرند یا کم اهمیت جلوه بدهند ، قادر خواهند بود از چنین تقابل جهانی جلوگیری کرده و اصلاح طلبان را در جهان اسلام قدرتمندتر کنند.

از مثال های فوق واضح است که مجاهدین اسلامی تقریباً آگاهی خوبی از جزئیات زندگی محمد دارند که می تواند حمایتی از اعمال آنها باشد. ایشان در سراسر جهان محمد را به این روش تبلیغ می کنند. پوچ است که فکر کنیم مقامات و رسانه ی غربی اگر از تصدیق این واقعیات سرباز زنند ، پس این وقایع رخ نخواهد داد. تنها راه اصلاح طلبان واقعی مسلمان (برخلاف بسیاری از کسانی که ادعای اصلاح طلبی دارند اما صرفاً به طور مبهم تروریسم را محکوم کرده بدون اینکه حتی تعیین کنند تروریست ها چه کسانی هستند) برای اینکه بتوانند احتمالاً در میان مسلمانان حرفشان خریدار داشته باشد عدم انکار این جنبه های اسلام است جوانبی که جهاد گرایان بهتر می دانند. تنها امید موفقیت آنها هرچند که اندک باشد ، تصدیق و مواجهه با اعمال و کلمات محمد و آموزه ی اسلام است که خشونت جهادی و برتری شریعت را می آموزاند و هر گونه برداشت تحت الفظی از قرآن و ترک این آموزه ها را رد می کند. اما البته این امر باعث می شود که جهاد گرایان آنان را خائن به آموزه های محمد و اسلام بشمارند و این امر فی نفسه مانعی است برای کسب اهمیت در جهان اسلام.

چه باید کرد؟

خوب پس حکومت های غیر اسلامی چه باید بکنند؟ کارهای بسیاری از جمله :

۱. از تاکید بر اینکه اسلام دین صلح است دست بردارند. این دروغ است و دروغ هرگز چیز مفیدی نخواهد داشت. در واقع هیچ نیازی نیست که رئیس جمهوری ایالات متحده یا نخست وزیر بریتانیا یا هر رهبری غربی درباره ی ماهیت اسلام اصلا اظهار نظر کند. بسیار عاقلانه تر است که آنها دشمنی خود را با شریعت اسلامی در کشورهایی که در آنها حاکم است اعلام کنند و سعی کنند در مقابل آن مقاومت ورزند.

۲. یک پروژه ی منهن تمام عیار برای یافتن منابع جدید انرژی براه اندازند. در طول جنگ جهانی دوم ، آمریکا میلیون ها دلار سرمایه گذاری کرد و عالی ترین نخبگان علمی در جهان را برای ساخت بمب اتمی به کار برد. تلاش مشابهی باید صورت گیرد تا وابستگی غرب به نفت از جهان اسلام از بین بروند – وابستگی که سیاست های خارجی غرب را تحت تاثیر خود قرار داده و مانع برداشتن گام هایی می شود که آنها می خواهند در دفاع از خود در برابر جهادی که محمد موعظه کرد ، بردارند.

۳. کمک غربی را به چشم پوشی از ایدئولوژی جهاد وابسته کنند. اگر دول غربی موجودیت امپریالیستی جهانی اسلامی را به رسمیت می شناخت ، می توانستند کمک های غربی که دولت هایی مانند مصر و پاکستان را به رد فعالیت در راستای آموزه های جهاد گرایانه مشروط کرده و گام های مثبتی بر علیه آن همراه با حکام آن دولت بردارند. این دولت ها و دیگران اعتراف می کنند که جهاد اسامه بن لادن و مجاهدینی مانند او را نمی پذیرند؛ بگذارید اگر آنها صادق هستند ، نیت خوب شان را با پیشرفت در مدارس اسلامی نشان

دهند. مدرسی که توضیح دهند چرا تشویق محمد به جنگ و برتری طلبی دیگر با جهان امروز یا آینده مطابقتی ندارد.

۴. از گروه های حامی مسلمان آمریکایی خواسته شود که برعلیه ایدئولوژی جهاد کار کنند. در عوض تایید قانون اساسی آمریکا و ارزش های آمریکایی ، نهاد های اسلامی در ایالات متحده پر است از تبلیغات جهادگرایان برعلیه یهودیان و مسیحیان. گزارش سال ۲۰۰۵ توسط مرکز خانه ی آزادی برای آزادی مذاهب در مسجدهای آمریکایی آموزه ی نفرت از غیرمسلمانان را یافت و توضیح می داد که مطابق آنچه محمد گفته، مرتدین از اسلام باید کشته شوند.^{۵۳} در اینجا هم سازمان های مسلمان آمریکایی اقرار می کنند که جهاد اسامه بن لادن را نمی پذیرند ، اما عملشان کمتر نشانه ای از حرفشان دارد. پنج سال بعد از یازده سپتامبر هنوز در مساجد و مدارس آمریکایی برنامه هایی برای آموزش برضد ایدئولوژی جهاد یا مخالفت با عناصری از زندگی محمد که جوازی است برای خشونت و برتری طلبی مجاهدین اسلامی ، سازمان دهی نشده است. جای تعجب نیست که با وجود سابقه ی چنین گروه هایی (شورای روابط اسلام و امریکا برای مثال از انجمن اسلامی فلسطین یک جبهه ای از حماس شکل گرفت) و محوریت جهاد در الهیات اسلامی ، مقامات حکومتی و رسانه های حاکم این گروه ها را همچنان میانه رو تلقی می کنند.^{۵۴}

۵. سیاستمداران و مامورین کنگره اگر امروزه وجود داشته باشند ، باید این گروه ها را به چالش کشانده یا تعطیل کنند و اصلاح طلبی واقعا و میانه روی درست را ایجاد کنند که برعلیه الگوی جنگ طلبی محمد آموزش داده یا این گروه ها را دیگر به عنوان گروه های میانه رو به رسمیت نشناسد. همچنین قانون و حکومت نیز باید از صادقانه و میانه رو دانستن این گروه ها که تکثر گرایی غربی را فقط در حرف می پذیرند دست بردارد.

۶در سیاست های مهاجرت با نگاه به ایدئولوژی جهاد تجدید نظر شود. ملل غربی باید برنامه های مهاجرتی را بریزند که سئوالاتی سخت درباره ی دیدگاه متقاضی درباره ی جوامع تکثرگرا، آزادی مذهبی، حقوق زنان و دیگر ویژگی های جوامع غربی داشته باشد که عناصر آموزه های محمد و قانون اسلامی را به چالش می کشاند. البته مامورین اطلاعاتی انتظار پاسخ های صادقانه را در همه ی موارد ندارند، اما همین حضور چنین سئوالاتی برای کسانی که امیدوارند جمهوری های غربی را به اتوکراسی های شریعت تبدیل کنند روشن خواهد کرد که در این جمهوری ها به آنان خوشامد گفته نمی شود و اگر چنین کنند تحت تعقیب قرار گرفته و اخراج خواهند شد. ضرورت چنین سیاست های مهاجرتی با چنین تمرکزی با ترس از نژادپرستی آمیخته شده است، اما این یک مورد نژادی نیست آموزه ی محمد برای تمامی نژادهاست و مردم از همه ی نژادها به آن تعلق خاطر دارند.

اگر هیچ سیاستمدار غربی یافت نشود که برای این کار شهامت کافی داشته باشد، کشورهای غربی سرانجام بهای گزافی خواهند پرداخت، آنگاه جهادگرایان که حملات نظامی موفقیت آمیز انجام داده اند، یا مسلمانان بومی را به چنین کاری ترغیب کرده اند، یا وقتی مفاد شریعت را به شیوه ی مسالمت آمیز در قوانین گنجانده اند. همچنان که در کمپین در سازمان ملل و چند کشور اروپایی برای پذیرش قانون اسلامی توهین به مقدسات شاهد بودیم که متأثر بود از آشوب های به پا شده برای کاریکاتور محمد.^{۵۵}

گفتار و اعمال محمد مسلمانان را به ارتکاب اعمال خشونت آمیز در طی هزار و چهارصد سال تا اکنون برانگیخته است. این اعمال قصد محو شدن در زمان ما را ندارد و قابل مذاکره و حل و فصل هم نیست. بهترین کاری که حکام غربی می توانند انجام دهند تشخیص ویژگی آنها و محدود کردن نفوذ آن در

کشورهای خود و اطراف است واز مسلمانان بخواهند که خود این عناصر اسلام را نفی کرده و سیاست های خود را طوری تنظیم کنند که در ذهن داشته باشند که اغلب مسلمانان محمد را بهترین الگوی رفتار می دانند.

هرچه این امر زودتر انجام شود، ما امن تر خواهیم بود. اما تا وقتی این مشکل را نادیده بگیریم ، محمد الهام بخش پیروانش برای شمشیر زدن به نام او خواهد بود.

پانوشت ها

فصل اول: چرا زندگی نامه محمد برای اکنون موضوعیت دارد؟

۱. "President Bush Discusses Global War on Terror,"
White House press

release, April ۱۰, ۲۰۰۶.

۲. Farida Khanam, "Muhammad's Love and Tolerance for
Mankind ",

IslamOnline, March ۱۵, ۲۰۰۶.
[Http://muhammad.islamonline.net](http://muhammad.islamonline.net)

English/His_Example/HisQualities/۰۷.shtml. The riots
involved car -

toons in a Danish newspaper (and republished
elsewhere) that

depicted the Prophet Muhammad in a comical light.
Many of the

images circulated in the Islamic world were fakes
distributed by

Islamic agitators to inflame riots and protests .

۳. Carl Ernst, Following Muhammad, University of North Carolina

Press, ۲۰۰۳, ۸۵ .

۴. Safi-ur-Rahman al-Mubarakpuri, Ar-Raheeq Al-Makhtum (The Sealed

Nectar), Al-Furqan, ۱۹۷۹, ۴۹۲, ۴۹۹ .

۵. [Http://www.cair.com](http://www.cair.com)

۶. Ibrahim Hooper, "What Would Prophet Muhammad (pbuh) Do ",?

Council on American-Islamic Relations, February ۴, ۲۰۰۶.

[http //:www.islaml.com/rights/wwpMdo.htm](http://www.islaml.com/rights/wwpMdo.htm)

۷. "Cleric calls on Mohammed cartoonist to be executed," The Telegraph, February ۶, ۲۰۰۶ .

۸. Saw stands for "Salla Allahu aalayhi Wasallam," which translates as "May the blessing and the peace of Allah be upon him ".

۹. "Kill those who insult the Prophet Muhammad (saw)," Al-Ghurabaa ,

<http://www.alghurabaa.co.uk/articles/cartoon.htm> The article is quite specific about Muhammad's example: "Ka'ab ibn Ashraf was assassinated by Muhammad ibn Maslamah for harming the Messenger Muhammad (saw) by his words, Abu Raafi' was killed by Abu Ateeq as the Messenger ordered in the most evil of ways for swearing at the prophet, Khalid bin Sufyaan was killed by Abdullah bin Anees who cut off his head and brought it to the prophet for harming the Messenger Muhammad (saw) by his insults, Al-Asmaa bintu Marwaan was killed by Umayr biq Adi' al Khatmi, a blind man, for writing poetry against the prophet and insulting him in it, Al-Aswad al-Ansi was killed by Fairuz al-Daylami and his family for insulting the Messenger Muhammad (saw) and claiming to be a prophet himself. This is the judgement of Islam upon those who violate, dishonour and insult the Messenger Muhammad (saw)."

۱۰. "Iraq: Al-Zarqawi Group Boasts Killing Christian," Adnkronos International, April ۷, ۲۰۰۶.

۱۱. "Murder 'infidels', Mukhlas urges," The Australian, Decenlber ۱۸, ۲۰۰۵.

۱۲. Karen Armstrong, Muhammad: A Biography of the Prophet, (San Francisco: Harper San Francisco, ۱۹۹۲),

۱۳. "Jihad in Canada," Ottawa Citizen, June ۵, ۲۰۰۶.

۱۴. "Blair condemns bombers who 'act in name of Islam,'" Reuters, July ۷, ۲۰۰۵.

۱۵. Dr. Muqtedar Khan, "The Legacy of Prophet Muhammad and the Issues of Pedophilia and Polygamy," Ijtihad, June ۹, ۲۰۰۳.

۱۶. See, for example, "Fears as young Muslims 'opt out,'" BBCNews, March ۷, ۲۰۰۴.

۱۷. Richard Lowry, "The 'To Hell with Them' Hawks," National Review, March ۲۷, ۲۰۰۶.

۱۸. "Gaza EU offices raided by gunmen," BBC News, January ۳۰, ۲۰۰۶.

۱۹. "Gazans burn Danish flags, demand cartoon apology," Reuters, January ۳۱, ۲۰۰۶.

۲۰. "EU Press Reprints Explosive Cartoons," IslamOnline, February ۱, ۲۰۰۶.

۲۱. Alan Cowell, "European papers join Danish fray," New York Times, February ۸, ۲۰۰۶; "Protests Over

Muhammad Cartoon Grow," Associated Press, January ۳۰, ۲۰۰۶.

۲۲. "Group stokes cartoon protest," Reuters, February I, ۲۰۰۶; "Fatwa issued against Danish troops," Agence France Press, February I, ۲۰۰۶.

۲۳. "Q&A: The Muhamlnmad cartoons row," BBC News, February ۷, ۲۰۰۶; "Kashmir shutdown over Quran desecration, Prophet caricature," India-Asia News Service, December ۸, ۲۰۰۵; "Cartoons of Mohammed cause death threat," DR Nyheder, December ۳, ۲۰۰۵; "Muslim World League calls for UN interventions against disdaining religions," Kuwait News Agency, January ۲۸, ۲۰۰۶.

۲۴. "Clinton warns of rising anti-Islamic feeling," Agence France Presse, January ۳۰, ۲۰۰۶.

۲۵. Hassan M. Fattah, "At Mecca Meeting, Cartoon Outrage Crystallized," New York Times, February ۹, ۲۰۰۶.

۲۶. "Cartoon Body Count," <http://www.cartoonbodycount.conl>.

۲۷. Toby Sterling, "Dutch Filmlnaker Theo Van Gogh Murdered," Associated Press, November ۲, ۲۰۰۴.

۲۸. "Everyone Is Afraid to Criticize Islam," interview with Ayaan Hirsi Ali, Spiegel, February ۶, ۲۰۰۶.

فصل دوم: در جستجوی محمد تاریخی

۱. Dr. Muqtedar Khan, "The Legacy of Prophet Muhammad and the Issues of Pedophilia and Polygamy," Iitihad, June ۹, ۲۰۰۳.

۲. Muhammed Ibn Ismaiel Al-Bukhari, Shih al-Bukhari: The Translation of the Meanings, trans. Muhammed M. Khan, Darussalam, ۱۹۹۷, vol. ۳, book ۴۶, no. ۲۴۶۸.

۳. Maxime Rodinson, Muhammad, translated by Anne Carter, Pantheon Books, ۱۹۸۰, ۲۷۹-۲۸۳.

۴. Bukhari, vol. ۷, book ۶۸, no. ۵۲۶۷.

۵. Bukhari, vol. ۱, book ۸, no. ۴۰۲.

۶. Bukhari, vol. ۴, book ۵۶, no. ۲۸۳۲.

۷. Yon Denffer, ۱۸-۱۹.

۸. The word hadith's Arabic plural is ahadith, and this is found in much English-language Muslim literature. However, to avoid confusing English-speaking readers I have used the English plural form.

۹. "Hadith & Sunnah," www.islamonline.net.

۱۰. Abdul Hamid Siddiqi, Introduction to Imam Muslim, Sahih Muslim, translated by Abdul Hamid Siddiqi, Kitab Bhavan, revised edition ۲۰۰۰, v.

۱۱. "Ibn Hisham's Notes," in Ibn Ishaq, The Life of Muhammad: A Translation of Ibn Ishaq's Sirat Rasul Allah, A. Guillaume, translator, (Oxford University Press, ۱۹۵۵), ۶۹۱.

۱۲. همان., xxxv.

۱۳. همان., xxxvii.

۱۴. همان., ۵۱۶.

۱۵. همان., ۴۵۱.

۱۶. My own copy bears the stamp of an Islamic bookstore in Lahore, Pakistan.

۱۷. AH stands for anno Hegirae, year of the Hijra, or the number of years after Muhammad fled Mecca for Medina, according to the Islamic lunar calendar.

۱۸. A.I. Akram, The Sword of Allah: Khalid bin Al-Waleed: His Life and Campaigns (Feroze Sons Publishers, Lahore, ۱۹۶۹).

۱۹. Javeed Akhter, The Seven Phases of Prophet Muhammad's Life, International Strategy and Policy Institute, ۲۰۰۱.

۲۰. PBUH stands for "Peace Be Upon Him."

۲۱. Salah Zaimeche, "A Review on Early Muslim Historians," Foundation for Science Technology and Civilisation, ۲۰۰۱.

۲۲. Yahiya Emerick, The Life and Work of Muhammad, Alpha Books, ۲۰۰۲, ۳۱۱.

۲۳. S. Moinul Haq and H. K. Ghazanfar, "Introductio۱," in Ibn Sa'd, Kitab Al-Tabaqat Al-Kabir, vol. I, S. Moinul Haq and H K. Ghazanfar, translators, Kitab Bhavan, n.d., xxi.

۲۴. Ibn Al-Rawandi, "Origins of Islam: A Critical Look at the Sources," in The Quest for the Historical Muhammad, Ibn Warraq, editor, Prometheus Books, ۲۰۰۰, III.

۲۵. Ibn Sa'd, Kitab Al-Tabaqat Al-Kabir, vol. II, ۶۴.

۲۶. See Ignaz Goldhizer, Muslim Studies, vol. ۲, George Allen & Unwin Ltd., ۱۹۷۱.

۲۷. Itzhak Weismann, "God and the Perfect Man in the Experience of 'Abd al-Qadir al-Jaza'iri," Journal of the Muhyiddin Ibn 'Arabi Society, volume ۳۰, Autumn ۲۰۰۱.

فصل سوم : محمد یک پیامبر می شود.

۱. Ibn Sa'd, Kitab Al-Tabaqat Al-Kabir, Vol. I, S. Moinul Haq and H. K. Ghazanfar, translators, Kitab Bhavan, n.d. Ill.

۲. Ibn Ishaq, ۷۳.

۳. Ibn Ishaq, ۸۰.

۴. Ibn Sa'd, vol. I, ۱۶۹.

۵. Ibn Ishaq, ۸۰.

۶. Ibn Sa'd, vol. I, ۱۷۷.

۷. همان., vol. I, ۱۸۶.

۸. همان., vol. ۱, ۱۱۵.

۹. Ibn Ishaq, ۸۲.

۶۹. همان.، ۱۰.

۸۳. همان.، ۱۱.

۹۳. همان.، ۱۲.

۴۹۳. The Sealed Nectar، ۱۳.

۱،۴۹۱. Ibn Sa'd، vol. ۱۴.

۵۷۷۶. Muslim، book ۳۰، no. ۱۵.

۴۸۹. Ibn Sa'd، vol. I، ۱۶.

۵۰۴. همان.، vol. I، ۱۷.

۵۲۰. همان.، vol. I، ۱۸.

۶۹۸۲. Bukhari، vol. ۹، book ۹۱، no. ۱۹.

۲۲۰. Ibn Sa'd، vol. I، ۲۰.

۶۹۸۲. Bukhari، vol. ۹، book ۹۱، no. ۲۱.

۲۲۷. Ibn Sa'd، vol. I، ۲۲.

۱۰۶. Ibn Ishaq، ۲۳.

۲۴. Bukhari, vol. ۶, book ۶۵, no. ۴۹۵۳.

۲۵. Ibn Ishaq, ۱۰۶.

۲۶. Bukhari, vol. ۹, book ۹۱, no. ۶۹۸۲.

۲۷. Ibn Ishaq, ۱۰۷.

۲۸. Bukhari, vol. I, book I, no. ۳.

۲۹. همان.

۳۰. Ibn Ishaq, ۱۰۷.

۳۱. همان.

۳۲. Bukhari, vol. ۹, book ۹۱, no. ۶۹۸۲.

۳۳. Bukhari, vol. ۴, book ۵۹, no. ۳۲۳۸.

۳۴. Bukhari, vol. ۲, book ۱۹, no. ۱۱۲۵.

فصل چهارم : وحی محمد و منابع آن

۱. Mishnah Sanhedrin ۴: ۵.

۲. Parts of this collection were added later, after the time of Muham Inad - but not the section containing the

material about Abraham. See Harry Freedman and Maurice Simon, *Bereshit Rabbah*, Soncino, ۱۹۶۱. Vol. I, xxix.

۳. Some may even have tried to fool Muhammad. One man who used to come talk with Muhammad later derided him for perhaps being too credulous in accepting those "tales of the ancients": "Muhammad is all ears: if anyone tells him anything he believes it." Once again Allah answered through the Prophet of Islam: "Among them are men who molest the Prophet and say, 'He is (all) ear.' Say, 'He listens to what is best for you: he believes in Allah, has faith in the Believers, and is a Mercy to those of you who believe.' But those who molest the Messenger will have a grievous penalty" (Qur'an ۹:۶۱). The Qur'an also calls down divine woe upon "those who write the Book with their own hands, and then say: 'This is from Allah,' to traffic with it for miserable price! Woe to them for what their hands do write, and for the gain they make thereby" (۲: ۷۹). And when speaking of the People of the Book, Allah tells Muhammad: "As for those who sell the faith they owe to Allah and their own plighted word for a small price, they shall have no portion in the Hereafter. Nor will Allah (deign to) speak to them or look at them on the Day of Judgment, nor will He cleanse them (of sin). They shall have a grievous penalty. There is among them a section who distort the Book with their tongues: (As they read) you would think it is a part of the Book, but it is no part of the Book; and they say, "That is from Allah," but it is not from Allah: It is they who tell a lie against Allah, and (well) they know it! . . . If anyone desires a religion other

than Islam (submission to Allah), never will it be accepted of him; and in the Hereafter he will be in the ranks of those who have lost (all spiritual good). How shall Allah Guide those who reject Faith after they accepted it and bore witness that the Messenger was true and that clear signs had come unto them? But Allah guides not a people unjust" (Qur'an ۳:۷۷-۷۸; ۸۵-۸۶). Did some of the Jews mock Muhammad's prophetic pretensions by representing their own writings, or folkloric or apocryphal material, as divine revelation, and selling them to him?

۴. Bukhari, vol. ۹, book ۹۱, no. ۶۹۸۲.

۵. Bukhari, vol. ۴, book ۶۱, no. ۳۶۱۷.

۶. "The Arabic Gospel of the Infancy of the Savior," ۱, Wesley Center for Applied Theology, http://wesley.nnu.edu/biblical_studies/non-canon/gospels/infara_b.htm.

۷. "The Arabic Gospel of the Infancy of the Savior," ۳۶.

۸. Muslim, book ۲۵, no. ۵۳۲۶.

۹. "The example of Muslims, Jews and Christians is like the example of a man who employed labourers to work for him from morning till evening. They worked till mid-day and they said, 'We are not in need of your reward.' So the man employed another batch and said to them, 'Complete the rest of the day and yours will be the wages I had fixed

(for the first batch).' They worked up till the time of the 'Asr prayer and said, 'Whatever we have done is for you.' He employed another batch. They worked for the rest of the day till sunset, and they received the wages of the two former batches." Bukhari, vol. ۱, book ۹, no. ۵۵۸.

۱۰. W. St. Clair Tisdall, "The Sources of Islam," in *The Origins of the Koran: Classic Essays on Islam's Holy Book*, Ibn Warraq, editor, (New York: Prometheus Books, ۱۹۹۸), ۲۸۱.

۱۱. Bukhari, vol. ۱, book ۱, no. ۲.

۱۲. Ibn Sa'd, vol. I, ۲۲۸.

۱۳. Imam Muslim, *Sahih Muslim*, Abdul Hamid Siddiqi, trans., *Kitab Bhavan*, revised edition ۲۰۰۰, book ۳۰, no. ۵۷۶۴.

۱۴. Muslim, book ۳۰, nos. ۵۷۶۶ and ۵۷۶۷.

۱۵. Bukhari, vol. ۶, book ۶۶, no. ۴۹۸۵.

۱۶. Quoted in Ali Dashti, *۲۳ Years: A Study of the Prophetic Career of Mohammed*, F. R. C. Bagley, translator, (Costa Mesa: Mazda Publishers, ۱۹۹۴), ۱۳۲.

۱۷. Abu Ja'far Muhammad bin Jarir al-Tabari, The History of al-Tabari, Volume VIII, The Victory of Islam, Michael Fishbein, translator, (New York: State University of New York Press, ۱۹۹۷), ۲.

۱۸. Bukhari, vol. ۹, book ۹۷, no. ۷۴۲۰. "Behold! Thou didst say to one who had received the grace of Allah and thy favor [Zaid]: 'Retain thou (in wedlock) thy wife, and fear Allah.' But thou didst hide in thy heart that which Allah was about to make manifest: thou didst fear the people, but it is more fitting that thou shouldst fear Allah. Then when Zaid had dissolved (his marriage) with her, with the necessary(formality), We joined her in marriage to thee." Why? "In order that (in future) there may be no difficulty to the Believers in (the matter of) marriage with the wives of their adopted sons, when the latter have dissolved with the necessary (formality) (their marriage) with them. And Allah's command must be fulfilled."

۱۹. Tabari, vol. ۸, ۳.

۲۰. Bukhari, vol. ۹, book ۹۷, no. ۷۴۲۰.

۲۱. Ibn Kathir, Tafsir Ibn Kathir (Abridged), volume ۷, Darussalam, ۲۰۰۰, ۶۹۸.

۲۲. This is a prayer said at a time of distress.

۲۳. Bukhari, vol. ۴, book ۵۵, no. ۲۷۴۱.

۲۴. The followers of Muhammad during his lifetime are known as his Companions. The Companions fall into two groups: al-Muhajiroun, or the emigrants from Mecca, and al-Ansar (helpers), the inhabitants of Medina who took in those emigrants after the Muslims' flight (hijra) from Mecca to Medina. The Aws and Khazraj were two Ansari tribes.

۲۵. Bukhari, book ۵, vol. ۶۴, no. ۴۱۴۱.

۲۶. Bukhari, vol. ۹, book ۹۷, no. ۷۵۰۰.

۲۷. Zihar was a pre-Islamic method of divorce, whereby a man would declare that his wife was to him like the back of his mother.

۲۸. See also Bukhari, vol. ۳, book ۵۲, no. ۲۶۶۱.

۲۹. Ahmed ibn Naqib al-Misri, Reliance of the Traveller ('Umdat al-Salik): A Classic Manual of Islamic Sacred Law, translated by Nuh Ha Mim Keller. Amana Publications, ۱۹۹۹, ۰۲۴.۸.

۳۰. See Sisters in Islam, "Rape, Zina, and Incest," April ۶, ۲۰۰۰,

<http://www.muslimtents.com/sistersinislam/resources/sdefine.htm>

۳۱. See Stephen Faris, "In Nigeria, A Mother Faces Execution," www.africana.co In, January ۷, ۲۰۰۲.

۳۲. Emerick, ۲۱۳.

۳۳. Emerick, ۵۲.

۳۴. Muhalnmad Husayn Haykal, The Life of Muhammad, Isma'il Razi A. al-Faruqi, translator, ۱۹۶۸.
[Http://www.witness-pioneer.org/vil/Books/MH_LM/default.htm](http://www.witness-pioneer.org/vil/Books/MH_LM/default.htm).

۳۵. Karen Armstrong, Muhammad: A Biography of the Prophet, (San Francisco: Harper San Francisco, ۱۹۹۲), ۱۹۷.

۳۶. همان., ۲۰۲.

۳۷. Bukhari, vol. ۷, book ۷۷, no. ۵۸۲۵.

فصل پنجم : یک هشدار دهنده برای عذاب الهی

۱. Ibn Ishaq, ۱۱۵.

۲. همان., ۱۱۷.

۳. Bukhari, vol. ۶, book ۶۵, no. ۴۷۷۰.

۴. Ibn Ishaq, ۱۱۸.

۵. Muslim, vol. I, book I, no. ۴۰۶.
۶. Emerick, ۶۹.
۷. Tafsir Ibn Kathir (Abridged), Darussalam, ۲۰۰۰. Vol. ۶, ۳۹-۴۰.
۸. Ibn Ishaq, ۱۸۱.
۹. Ibn Ishaq, ۱۱۸; later in his biography Ibn Ishaq relates another tradition
that places the killing by Sa'd bin Abu Waqqas shortly after the Hijra.
۱۰. Ibn Sa'd, vol. I, ۱۴۳.
۱۱. Ibn Ishaq, I ۳۰.
۱۲. همان., ۱۴۶.
۱۳. همان., ۱۳۱.
۱۴. همان., ۱۹۹.
۱۵. همان., ۲۱۲-۲۱۳.
۱۶. Qur'an ۲۲:۳۹-۴۰.

۱۷. Ibn Ishaq, ۲۱۲-۲۱۳.

۱۸. QuI' an ۲: ۱۹۳, Ibn Ishaq, ۲۱۲-۲۱۳.

۱۹. Abu Ja'far Muhammad bin Jarir al-Tabari, The History of al-Tabari, Volume VI, Muhammad at Mecca, W. Montgomery Watt and M. V. McDonald, translators, (New York: State University of New York Press, ۱۹۸۸), ۱۰۷.

۲۰. Ibn Ishaq, ۱۶۵.

۲۱. Ibn Sa'd, vol. I, ۲۳۷.

۲۲. Ibn Ishaq, ۱۶۵-۱۶۶.

۲۳. Ibn Ishaq, ۱۶۶. The Gharaniq, according to Islamic scholar Alfred Guillaume, were "'Numidian Cranes' which fly at a great height." Muhammad meant that they were near Allah's throne, and that it was legitimate for Muslims to pray to al-Lat, al-'Uzza, and Manat, the three goddesses favored by the pagan Quraysh, as intercessors before Allah.

۲۴. Tabari, vol. vi, ۱۰۹.

۲۵. همان., vol. vi, III.

۲۶. Ibn Ishaq, ۱۶۶.

۲۷. همان، ۱۶۶-۱۶۷.

۲۸. Haykal, "The Story of the Goddesses," in The Life of Muhammad.

۲۹. Emerick, ۸۰.

۳۰. Armstrong, Ill.

۳۱. Tabari, vol. vi, ۱۰۷, ۱۰۸.

۳۲. Ibn Sa'd, vol. I, ۲۳۶-۲۳۹.

۳۳. Bukhari, vol. ۶, book ۶۵, no. ۴۸۶۳.

۳۴. Ibn Ishaq, ۱۸۲.

۳۵. Bukhari, vol. ۵, book ۶۳, no. ۳۸۸۷.

۳۶. Muslim, book I, no. ۳۰۹.

۳۷. Ibn Ishaq, ۱۸۲.

۳۸. Bukhari, vol. ۵, book ۶۳, no. ۳۸۸۷.

۳۹. Bukhari, vol. ۴, book ۶۰, no. ۳۳۹۴.

۴۰. Bukhari, vol. ۵, book ۶۳, no. ۳۸۸۶.

۴۱. Ibn Sa'd, vol. I, ۲۴۸.

۴۲. Ibn Ishaq, ۱۸۳.

۴۳. همان.

فصل ششم : محمد جنگجو می شود.

۱. Ibn Sa'd, vol. I, ۲۶۱. This is the conventional dating; however, Ibn Sa'd also records other traditions that differ widely over the length of Muhammad's stay in Mecca.

۲. Bukhari, vol. ۶, book ۶۵, no. ۴۴۹۲.

۳. Ibn Ishaq, ۲۳۱-۲۳۳.

۴. همان, ۲۳۹.

۵. همان, ۲۴۰-۲۴۱.

۶. Bukhari, vol. ۶, book ۶۵, no. ۴۴۸۰.

۷. Ibn Ishaq, ۲۴۰-۲۴۱.

۸. Bukhari, vol. ۶, book ۶۵, no. ۴۴۸۰.

۹. Ibn Ishaq, ۲۴۰-۲۴۱.

۱۰. Bukhari, vol. ۶, book ۶۵, no. ۴۴۸۰.
۱۱. Ibn Ishaq, ۲۴۰-۲۴۱.
۱۲. Ibn Sa'd, vol. ۱, ۱۸۸.
۱۳. Ahmad Yon Denffer, 'Ulum al-Qur'an: An Introduction to the Sciences of the Qur'an, The Islamic Foundation, ۱۹۹۴, ۱۳۶.
۱۴. Tafsir Ibn Kathir, vol. I, ۸۷.
۱۵. Ibn Ishaq, ۲۴۷.
۱۶. Bukhari, vol. ۴, book ۵۶, no. ۳۰۱۲. Other traditions (nos. ۳۰۱۴ and ۳۰۱۵) have Muhammad forbidding the killing of women and children.
۱۷. Ibn Ishaq, ۲۸۷-۲۸۸.
۱۸. همان., ۲۸۸.
۱۹. همان., ۲۵۶.
۲۰. Bukhari, vol. ۴, book ۶۰, no. ۳۳۹۴.
۲۱. Bukhari, vol. ۶, book ۶۵, no. ۴۴۹۳.

۲۲. Ibn Ishaq, ۲۵۹.

۲۳. Bukhari, vol. ۴, book ۶۱, no. ۳۶۳۵.

۲۴. Ibn Ishaq, ۲۶۷.

۲۵. Bukhari, vol. ۴, book ۶۱, no. ۳۶۳۵.

فصل هفتم : جنگ مکر است.

۱. Ibn Sa'd, vol. ۱۱, ۹.

۲. Ibn Ishaq, ۲۹۴.

۳. همان, ۲۹۷.

۴. همان, ۲۹۸.

۵. For various estimates on the number of Muslim warriors, see Ibn Sa'd, vol. II, ۲۰-۲۱.

۶. Ibn Ishaq, ۳۰۰.

۷. همان, ۳۰۰.

۸. همان, ۳۰ I.

۹. Bukhari, vol. ۴, book ۵۸, no. ۳۱۸۵.

-
۱۰. Bukhari, vol. I, book ۸, no. ۵۲۰.
۱۱. Ibn Ishaq, ۳۰۸.
۱۲. همان., ۳۰۴.
۱۳. Bukhari, vol. ۴, book ۵۷, no. ۳۱۴۱.
۱۴. Bukhari, vol. ۴, book ۵۸, no. ۳۱۸۵.
۱۵. Ibn Ishaq, ۳۰۶.
۱۶. Steven Stalinsky, "Dealing in Death," National Review Online, May ۲۴, ۲۰۰۴.
۱۷. Bukhari, vol. I, book ۸, no. ۴۳۸.
۱۸. Ibn Ishaq, ۳۰۸.
۱۹. Ibn Ishaq, ۳۲۶-۳۲۷.
۲۰. Ibn Sa'd, vol. II, ۴۰.
۲۱. Abu Ja'far Muhammad bin Jarir al-Tabari, The History of al-Tabari, Volume VII, The Foundation of the Community, M. V. McDonald, translator, State University of New York Press, ۱۹۸۷, ۸۶.

۲۲. Ibn Ishaq, ۳۶۳.
۲۳. Tabari, vol. VII, ۸۶.
۲۴. Ibn Ishaq, ۳۶۳.
۲۵. همان., ۳۶۷.
۲۶. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۰۳۷.
۲۷. همان.
۲۸. Ibn Ishaq, ۳۶۷.
۲۹. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۰۳۷; Ibn Sa'd, vol. II, ۳۷.
۳۰. Ibn Sa'd, vol. II, ۳۷.
۳۱. Ibn Sa'd, vol. II, ۳۹.
۳۲. Ibn Ishaq, ۳۶۹; Ibn Sa'd, vol. II, ۳۶.
۳۳. Ibn Ishaq, ۳۶۹.
۳۴. "Man who knew some plot suspects says Islamic 'anger' prevalent," CBC News, June ۱۶, ۲۰۰۶.

۳۵. Ibn Sa'd, vol. II, ۶۰-۶۱.

۳۶. Ibn Ishaq, ۳۷۲.

۳۷. همان., ۳۸۱-۳۸۲.

۳۸. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۰۶۵.

۳۹. Ibn Ishaq, ۳۸۲.

۴۰. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, chapter ۲۲.

۴۱. Ibn Ishaq, ۳۸۶.

۴۲. همان., ۳۸۷. Muhammed was immediately convinced to forbid mutilation, however, Islamic exegetes have justified it today (notably after the Fallujah incident in Iraq in ۲۰۰۴) by appealing to QuI' an ۱۶: ۱۲۶: "If ye punish, then punish with the like of that wherewith ye were afflicted."

۴۳. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۰۷۲; Ibn Ishaq, ۳۷۶.

۴۴. Sayyid Qutb, Social Justice in Islam, translated by John B. Hardie and Hamid Algar, revised edition, Islamic Publications International, ۲۰۰۰, ۱۹.

۴۵. Tabari, vol. VII, ۱۵۸.

۴۶. همان، ۱۵۹.

۴۷. Muslim, book ۱۹, no. ۴۳۲۶.

۴۸. Ibn Ishaq, ۴۳۷.

۴۹. همان، ۴۳۷.

۵۰. Ibn Sa'd, vol. II, ۷۰.

۵۱. Ibn Ishaq, ۴۳۸.

۵۲. Muslim, book ۱۹, no. ۴۳۴۷.

فصل هشتم : افکندن وحشت در دل دشمنان

۱. Ibn Ishaq, ۴۵۰.

۲. همان، ۴۵۲.

۳. Abu Ja'far Muhammad bin Jarir al-Tabari, The History of al-Taban, Volume VIII, The Victory of Islam, Michael Fishbein, translator, (New York: State University of New York Press, ۱۹۹۷), II.

۴. Ibn Ishaq, ۴۵۲.

۵. Tabari, vol. VIII, ۱۲.

۶. Ibn Ishaq, ۴۵۲.
۷. Tabari, vol. VIII, ۱۵.
۸. همان., ۱۶.
۹. Ibn Ishaq, ۴۵۴.
۱۰. همان, vol. VIII, ۱۷-۱۸.
۱۱. Ibn Ishaq, ۴۵۵.
۱۲. Ibn Ishaq, ۴۵۸; cf. Bukhari, vol. ۴, book ۵۶, no. ۳۰۳۰;
Muslim, book ۳۲, no. ۶۳۰۳.
۱۳. Ibn Ishaq, ۴۵۹.
۱۴. همان., ۴۶۰.
۱۵. Bukhari, vol. ۴, book ۵۶, no. ۲۸۱۳.
۱۶. Ibn Ishaq, ۴۶۱.
۱۷. همان., ۴۶۲.
۱۸. Bukhari, vol. ۴, book ۵۶, no. ۳۰۴۳.
۱۹. Ibn Sa'd, vol. II, ۹۳; cf. Ibn Ishaq, ۴۶۴.

-
۲۰. Ibn Ishaq, ۴۶۸-۴۶۹.
۲۱. Abu-Dawud Sulaiman bin Al-Aash'ath Al-Azdi as-Sijistani, Sunan abu-Dawud, Ahmad Hasan, translator, Kitab Bhavan, ۱۹۹۰. Book ۳۸, no. ۴۳۹۰.
۲۲. Ibn Ishaq, ۴۶۴.
۲۳. Ibn Sa'd, vol. II, ۹۳.
۲۴. Ibn Ishaq, ۴۶۴.
۲۵. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۰۲۸. ۲۶. W. N. Arafat, "New Light on the Story of Banu Qurayza and the Jews of Medina," Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland, ۱۹۷۶, ۱۰۰-۱۰۷.
۲۷. Emerick, ۲۲۶.
۲۸. Armstrong, ۲۰۷-۲۰۸.
۲۹. Yaakov Lappin, "UK Islamists: Make Jihad on Israel," YNet News, July ۲, ۲۰۰۶.
۳۰. Bukhari, vol. ۴, book ۵۷, no. ۳۱۲۸.
۳۱. Ibn Ishaq, ۴۹۰.

۳۲. Bukhari, vol. ۹, book ۹۷, no. ۷۴۰۹.

۳۳. Ahmed ibn Naqib al-Misri, Reliance of the Traveller ('Umdat al-Sa'Nk]: A Classic Manual of Islamic Sacred Law, translated by Nuh Ha Mim Keller. Amana Publications, ۱۹۹۹, ۰۹.۱۳.

۳۴. Ibn Ishaq, ۴۹۱.

۳۵. Muslim, book ۲۵, no. ۵۳۳۴. Other ahadith say that another of Muhammad's wives, Zaynab, was the one who was originally named Barra.

۳۶. Ibn Ishaq, ۴۹۱.

۳۷. Muslim, book ۳۲, no. ۶۲۵۵.

۳۸. Ibn Ishaq, ۴۹۲.

۳۹. Ibn Ishaq, ۴۹۲.

۴۰. Muslim, book ۳۸, no. ۶۶۸۰.

۴۱. Muslim, book ۳۸, no. ۶۶۸۱.

۴۲. Emerick, ۲۳۳.

۴۳. Ibn Ishaq, ۵۰۴.

۴۴. همان، ۵۰۴.

۴۵. همان.

۴۶. Ibn Ishaq, ۵۰۹.

۴۷. Emerick, ۲۳۹.

۴۸. Ibn Ishaq, ۵۱۱.

۴۹. همان.

۵۰. Ibn Sa'd, vol. II, ۱۳۲-۱۳۳.

۵۱. Ibn Ishaq, ۵۱۵.

۵۲. Ibn Sa'd, vol. II, ۱۳۶.

۵۳. Ibn Sa'd, vol. II, ۱۳۷.

۵۴. Bukhari, vol. ۴, book ۵۷, no. ۳۱۵۲.

۵۵. Muslim, book ۱۰, no. ۳۷۶۱.

۵۶. Ibn Ishaq, ۵۱۵.

۵۷. Ibn Sa'd, vol. II, ۱۳۷.

-
۵۸. Blkhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۲۰۰. I
۵۹. Ibn Sa'd, vol. II, ۱۴۲.
۶۰. Ibn Ishaq, ۵۱۶.
۶۱. Ibn Sa'd, vol. II, ۲۴۹.
- ۶۲ Blkhari, vol. ۳, book ۵۱, no. ۲۶۱۷.
۶۳. Ibn Ishaq, ۵۱۶.
۶۴. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۴۲۸.
۶۵. Blkhari, vol. ۴, book ۵۸, no. ۳۱۶۹; cf. Ibn Sa'd, vol. II, ۱۴۴.
۶۶. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۲۴۲.
۶۷. Bukhari, vol. ۱, book ۸, no. ۳۷۱.
۶۸. Muslim, book ۸, no. ۳۳۲۹.
۶۹. Bukhari, vol. I, book ۸, no. ۳۷۱.
۷۰. همان.

۷۱. Muhammad Al-Munajjid, "The true nature of the enmity between the Muslims and the Jews," Al-Minbar.com, <http://www.alminbar.com/khutbaheng/۹۰۲۲.htm>; Steven Emerson, "Prepared Statement of Steven Emerson Before The Senate Judiciary Committee Subcommittee on Terrorism, Technology and Government Information," February ۲۴, ۱۹۹۸. [Http://www.geocities.com/CollegePark/۶۴۵۳/emerson.html](http://www.geocities.com/CollegePark/۶۴۵۳/emerson.html)

فصل نهم: پیروزی از طریق ترور

۱. Ibn Ishaq, ۵۴۴.

۲. همان., ۵۴۵.

۳. همان., ۵۴۶.

۴. همان., ۵۴۷.

۵. Ibid.

۶. Ibn Sa'd, vol. II, ۱۶۸.

۷. Sunan Abu-Dawud, book ۳۸, no. ۴۳۴۶.

۸. Blkhari, vol. ۷, book ۷۶, no. ۵۷۲۷; cf. online edition, vol. ۸, book ۸۲, nos. ۷۹۴۷۹۷.
<http://www.usc.edu/dept/MSA/fundamentals/hadithsunnah/bukhari/۰۸۲.sbt.html>.

۹. Bukhari, vol. ۹, book ۸۷, no. ۶۸۷۸.

۱۰. Bukhari, vol. ۹, book ۸۸, no. ۶۹۲۲; cf. vol. ۴, book ۵۶, no. ۳۰۱۷.

۱۱. Dr. Ibrahim B. Syed, "Is Killing An Apostate in the Islamic Law?" The American Muslim, April ۲۰۰۵.
http://theamericanmuslim.org/tam.php/fea_tu_res/articles/shariah_is_kill_i_nan_a_postate_in_the_islamic_law/ "Pbuh" stands for "peace be upon him," and is commonly added by pious Muslims after they mention the name of a prophet.

۱۲. Ibn Ishaq, ۵۵۰-۵۵۱.

۱۳. همان., ۵۵۲.

۱۴. همان., ۵۵۲-۵۵۳.

۱۵. همان., ۵۵۴.

۱۶. Ibn Ishaq, ۵۵۵. It is interesting to note that Emerick renders "The apostle killed men in Mecca" as "the Prophet of God fought in Mecca." See Emerick, ۲۵۴.

۱۷. Ibn Ishaq, ۵۶۷.

۱۸. همان., ۵۶۹.

۱۹. Guillaume explains: "ha'it means wall and also the garden which it surrounds."

۲۰. Ibn Ishaq, ۵۸۹.

۲۱. Ibn Ishaq, ۵۹۵-۵۹۶.

۲۲. Bukhari, vol. ۴, book ۵۶, no. ۲۹۴۱.

۲۳. Bukhari, vol. ۹, book ۹۳, no. ۷۱۹۶.

۲۴. Ibn Sa'd, vol. I, ۳۰۶.

۲۵. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۴۲۴.

۲۶. Bukhari, vol. ۴, book ۶۱, no. ۳۶۱۸.

۲۷. "Fight in the name of Allah and in the way of Allah. Fight against those who disbelieve in Allah. Make a holy war, do not embezzle the spoils; do not break your pledge;

and do not mutilate (the dead) bodies; do not kill the children. When you meet your enemies who are polytheists, invite them to three courses of action. If they respond to anyone of these, you also accept it and withhold yourself from doing them any harm. Invite them to (accept) Islam; if they respond to you, accept it from them and desist from fighting against them. . . . If they refuse to accept Islam, demand from them the Jizya. If they agree to pay, accept it from them and hold off your hands. If they refuse to pay the tax, seek Allah's help and fight them." Muslim, book ۱۹, no. ۴۲۹۴.

۲۸. Abu'l Hasan al-Mawardi, *al-Ahkam as-Sultaniyyah* (The Laws of Islamic Governance), Ta-Ha Publishers, ۱۹۹۶, ۲۸.

۲۹. Ibn Sa'd, vol. I, ۳۱۰-۳۱۱.

۳۰. Ibn Ishaq, ۶۰۲.

۳۱. همان، ۶۰۸.

۳۲. همان، ۶۰۹.

۳۳. Bukhari, vol. ۴, book ۵۶, no. ۲۷۸۵.

۳۴. Muslim, book ۱۰, no. ۳۱; cf. Bukhari, vol. ۱, book ۲, no. ۲۵.

۳۵. Ibn Ishaq, ۶۴۵-۶۴۶.

۳۶. همان., ۶۴۳.

۳۷. Muslim, book ۱۹, no. ۴۳۶۶.

۳۸. Ibn Sa'd, vol. ۱, ۳۲۸.

۳۹. Ibn Sa'd, vol. ۱, ۳۲۸-۳۲۹.

۴۰. Bukhari, vol. ۴, book ۵۸, no. ۳۱۶۲.

۴۱. Ibn Ishaq, ۶۵۱.

۴۲. Sita Ram Goel, The Story of Islamic Imperialism in India, Voice of

India, revised edition ۱۹۹۴, ۴۴.

۴۳. Ibn Ishaq, ۶۷۵.

۴۴. همان., ۶۷۶.

۴۵. همان.

۴۶. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۴۳۰.

۴۷. Muslim, book ۳۱, no. ۶۰۰۵.

۴۸. Bukhari, vol. ۷, book ۷۵, no. ۵۶۶۶.
۴۹. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۴۵۰.
۵۰. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۴۲۸.
۵۱. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۴۳۹.
۵۲. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۴۳۱.
۵۳. Ibn Sa'd, vol. II, ۲۴۴-۲۴۵; Bukhari, vol. ۷, book ۷۶, no. ۵۷۶۵.
۵۴. Bukhari, vol. ۲, book ۲۳, no. ۱۳۴۱.
۵۵. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, nos. ۴۴۴۱; vol. ۲, book ۲۳, no. ۱۳۳۰.
۵۶. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۴۴۱.
۵۷. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۴۵۸.
۵۸. Bukhari, vol. ۴, book ۵۶, no. ۲۹۷۷.
۵۹. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۴۴۹.
۶۰. Bukhari, vol. ۵, book ۶۴, no. ۴۴۶۶.

۶۱. Ibn Sa'd, vol. I, ۱۶۴.

۶۲. Muslim, book ۳۱, no. ۵۸۷۷.

۶۳. Bukhari, vol. I, book ۱۰, no. ۶۷۸.

۶۴. Muslim, book ۳۱, no. ۵۹۱۶.

۶۵. Bukhari, vol. ۴, book ۵۵, no. ۲۷۴۱.

فصل دهم: میراث محمد

۱. "Vines calls founder of Islam a 'demon-possessed pedophile,'" Biblical Recorder, June ۱۴, ۲۰۰۲.

۲. "U.S. Baptist Minister Derogatory Remarks Sparks Anger," IslamOnline, June ۱۵, ۲۰۰۲.

۳. Bukhari, vol. ۵, book ۶۳, no. ۳۸۹۶; cf. Bukhari, vol. ۷, book ۶۷, no. ۵۱۵۸.

۴. Armstrong, I ۵۷.

۵. Tabari, vol. VII, ۷.

۶. "U.S. Baptist Minister Derogatory Remarks Sparks Anger," IslamOnline, June ۱۵, ۲۰۰۲.

۷. Sarvnaz Chitsaz and Soona Samsami, "Iranian Women and Girls: Victims of Exploitation and Violence," in Making the Hann Visible: Global Sexual Exploitation of Women and Girls, Donna M. Hughes and Claire M. Roche, editors, The Coalition Against Trafficking in Women, ۱۹۹۹.

<http://www.uri.edu/artsci/wms/hughes/mhviran.htm>.

۸. Amir Taheri, The Spirit of Allah: Khomeini and the Islamic Revolution, Adler and Adler, ۱۹۸۶, ۹۰-۹۱.

۹. Taheri, ۳۵.

۱۰. Lisa Beyer, "The Women of Islam," Time, November ۲۵, ۲۰۰۱. Reprinted at <http://www.time.com/time/world/article/۰,۸۵۹۹,۱۸۵۶۴۷,۰۰.html>.

۱۱. "Child marriage 'violates rights,'" BBC News, March ۷, ۲۰۰۱.

۱۲. Andrew Bushell, "Child Marriage in Afghanistan and Pakistan," America, March II, ۲۰۰۲, p. ۱۲.

۱۳. Ibn Sa'd, vol. I, ۴۳۹.

۱۴. Syed Saeed Akhtar Rizvi, The Life of Muhammad the Prophet, Darul Tabligh North America, ۱۹۷۱.
<http://www.al-islam.org/lifeprophet/>.

۱۵. Bukhari, vol. I, book ۶, no. ۳۰۴.

۱۶. Bukhari, vol. ۸, book ۸۶, no. ۶۸۳۰.

۱۷. Ibn Ishaq, ۶۵۹-۶۶۰.

۱۸. Bukhari, vol. ۶, book ۶۵, no. ۴۵۸۱.

۱۹. Bukhari, vol. ۴, book ۶۰, no. ۳۴۴۸.

۲۰. Sunan Abu Dawud, book ۳۷, no. ۴۳۱۰. Bukhari, vol. ۴, book ۶۰, no. ۳۴۴۹.

۲۱. Muslim, book ۴۱, no. ۶۹۸۵.

۲۲. Middle East Media Research Institute (MEMRI), "Friday Sermons in Saudi Mosques: Review and Analysis," MEMRI Special Report No. ۱۰, September ۲۶, ۲۰۰۲. www.memri.org. This undated sermon appeared on the Saudi website www.alminbar.net shortly before the MEMRI translation was made.

۲۳. Ibn Kathir, vol. ۴, ۴۰۷.

۲۴. Robert Hussein, Apostate S۰۷۱, Najiba Publishing Company, ۱۹۹۸, ۱۶۱.

۲۵. Farida Khanam, "Muhammad's Love and Tolerance for Mankind," IslamOnline, March ۱۵, ۲۰۰۶.

http://muhammad.islamonline.net/English/His_Example/HisQualities/۰۷.shtml

۲۶. Ibrahim Hooper, "What Would Prophet Muhammad (pbuh) Do?,"

Council on American Islamic Relations, February ۴, ۲۰۰۶.

<http://www.islam1۰1.com/rights/wwwMdo.htm>.

۲۷. wThe SIMI I founded was completely different," Interview with Dr. Mohammad Ahmadullah Siddiqi, Rediff.com, September ۲,

۲۰۰۳. <http://www.rediff.com/news/۲۰۰۳/sep/۰۲inter.htm> .

۲۸. Ibn Sa'd, vol. ۱, ۴۲۲.

۲۹. همان., ۴۳۲.

۳۰. همان، ۴۳۳.

۳۱. Bukhari, vol. ۹, book ۸۷, no. ۶۹۱۱.

۳۲. Muslim, book ۴, no. ۲۰۹۸.

۳۳. Muslim, book ۴, no. ۲۰۲۶.

۳۴. Annemarie Schimmel, And Muhammad Is His Messenger: The Veneration of the Prophet in Islamic Piety, (Chapel Hill: University of North Carolina Press, ۱۹۸۵), ۲۱.

۳۵. Schimmel, ۳۱.

۳۶. همان، ۳۵.

۳۷. همان.

۳۸. Frithjof Schuon, Islam and the Perennial Philosophy, J. Peter Hobson, translator. World of Islam Festival Publishing Company, ۱۹۷۶,

۲۹. Quoted in Schimmel, ۲۹.

۳۹. Steven Stalinsky, "Palestinian Authority Sermons ۲۰۰۰-۲۰۰۳," Middle

East Media Research Institute, Special Report No. ۲۴,
December ۲۶, ۲۰۰۳.

۴۰. همان.

۴۱. Adeyeye Joseph and Agaju Madugba, "Bomb Scare in Lagos," This Day, November ۲۲, ۲۰۰۳.

۴۲. Steven Stalinsky, "The 'Islamic Affairs Department' of the Saudi Embassy in Washington, D.C.," Middle East Media Research Institute (MEMRI) Special Dispatch No. ۲۳, November ۲۶, ۲۰۰۳.

۴۳. Ian Fisher, "A Tale of War: Iraqi Describes Battling G.I.'s," New York Times, December ۵, ۲۰۰۳.

۴۴. "Commander of the Khobar Terrorist Squad Tells the Story of the Operation," Middle East Media Research Institute Special Dispatch Series No. ۷۳۱, June ۱۵, ۲۰۰۴.

۴۵. Amir Taheri, "Kerry Wins The Arab Vote," New York Post, August ۱۸, ۲۰۰۴.

۴۶. "Our Struggle with the Jews is a Struggle for Existence, Not a Struggle for Land," AI-Asalah Magazine, Issue ۳۰. http://www.allaahuak-bar.net/jew/our_struggle_with_the_jews_is_a_struggle_for_existence.htm.

۴۷. "Al-Qa'ida Internet Magazine Sawt AI-Jihad Calls to Intensify Fighting During Ramadan - 'the Month of Jihad,'" Middle East Media Research Institute, Special Dispatch No. ۸۰۴, October ۲۲, ۲۰۰۴.

۴۸. Zaigham Ali Mirza, "Muslim society 'has lost ability to strategise,'" Khalee; Times, November ۳, ۲۰۰۴.

۴۹. Adil Salahi, "No Fighting Before Explaining Islam," Arab News, January ۳۱, ۲۰۰۵.

۵۰. "President says his letter to President Bush was invitation to Islam," Islamic Republic News Agency, May II, ۲۰۰۶.

۵۱. "London Islamist Dr. Hani AI-Sibaai Justifies Slaughters in Iraq: The Prophet Muhammad Used to Slaughter As Well," Middle East Media Research Institute (MEMRI) Clip No. ۵۷۶, February ۲۲, ۲۰۰۵.

۵۲. Yaakov Lappin, "UK Islamists: Make Jihad on Israel," YNet News, July ۲, ۲۰۰۶.

۵۳. "New Report On Saudi Government Publications," Center for Religious Freedom, January ۲۸, ۲۰۰۵.

۵۴. Debbie Schlussel, "Bush's scary CAIR friends,"
WorldNetOaily, October ۱۶, ۲۰۰۱.

۵۵. See, for example, Farahat AI-Abbar, "Norwegian
Magazine Apologizes for Cartoons," IslamOnline,
February ۱۵, ۲۰۰۶.

